



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

جلد ۳



پروفیسر سید محمد رفیق
مدرسہ اسلامیہ اسلامیہ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کتاب عقل

نویسنده:

سید محمد بنی هاشمی

ناشر چاپی:

موسسه فرهنگی نبا

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۸	کتاب عقل جلد ۳
۸	مشخصات کتاب
۹	اشاره
۱۱	کتاب عقل
۱۶	فهرست مطالب
۲۲	پیشگفتار
۲۶	فصل ۱: نشانه های عقل
۲۶	اشاره
۲۸	مقدمه
۳۰	۱-۱-ده خصلت؛ نشانه کمال عقل
۳۰	اشاره
۳۱	خصلت اول و دوم
۳۳	خصلت سوم
۳۷	خصلت چهارم
۴۰	خصلت پنجم
۴۳	خصلت ششم
۴۴	خصلت هفتم
۴۹	خصلت هشتم
۵۰	خصلت نهم
۵۱	خصلت دهم
۵۶	۲-۱-نگرش عاقل به عیوب خویش
۵۹	۳-۱-قناعت و عفت، دو زینت عاقل
۶۱	۴-۱-مدارا با چهل جاهلان، دلیل عقل عاقلان

۶۸	۱-۵- دنیا و آخرت در نگاه عاقل
۷۵	۱-۶- عمل عاقل برای معاد
۷۷	۱-۷- طاعت رب و جهاد با نفس، حال همیشگی عاقل
۸۶	فصل ۲: حجاب های عقل
۸۶	اشاره
۸۸	مقدمه
۸۹	۲-۱- حجاب هوی و شهوت
۹۴	انگیزه غلبه بر شهوت
۹۶	عفت راه غلبه بر شهوت
۹۹	نکوهش شهوت پرستی
۱۰۳	میل به مباح تا به کجا؟
۱۰۷	عقل والا در کلام مولا
۱۰۷	اشاره
۱۰۷	اول - توصیه به تقوا
۱۱۱	دوم - آثار اولیه تقوا
۱۱۲	سوم - آثار برتر تقوا
۱۱۳	چهارم - از بین رفتن دوستی دنیا
۱۱۵	پنجم - اکتفا به حدّ ضرورت
۱۱۶	ششم - تقویت بدن و تشدید عقل
۱۱۸	هفتم - نتیجه گیری مولا از کلام خویش
۱۲۵	بحثی درباره «عشق»
۱۴۷	آیا عشق قابل توصیه است؟
۱۵۰	لفظ عشق در احادیث
۱۵۰	اشاره
۱۵۰	حدیث اول
۱۵۱	حدیث دوم

۱۵۳	۲-۲- حجاب غضب
۱۵۸	۲-۳- حجاب طمع
۱۶۲	۲-۴- حجاب امل
۱۷۳	۲-۵- حجاب کثرت لهو
۱۷۹	۲-۶- حجاب کثرت هزل
۱۸۱	۲-۷- حجاب عُجب
۱۸۴	۲-۸- حجاب کبر
۱۸۹	۲-۹- حجاب استغناء به عقل خویش
۱۹۵	۲-۱۰- حجاب هم نشینی با جاهل
۱۹۶	۲-۱۱- حجاب زیاده جویی
۱۹۷	۲-۱۲- حجاب بیکاری
۲۰۲	۲-۱۳- حجاب دنیا دوستی
۲۰۸	زهد در دنیا
۲۱۳	زهد: مولودِ یاد مرگ
۲۱۳	اشاره
۲۱۸	۲-۱۴- مستی های پنج گانه
۲۲۵	فصل ۳: لشکریان عقل و جهل
۲۵۴	فهرست منابع
۲۵۸	درباره مرکز

سرشناسه: بنی هاشمی، محمد، 1339-

عنوان و نام پدید آور: کتاب عقل / محمد نبی هاشمی؛ به قلم امیر مسعود جهان بین.

مشخصات نشر: تهران: نبا، 1385.

مشخصات ظاهری: 3 ج.

شابک: 64000 ریال (دوره سه جلدی)؛ 24000 ریال: ج. 1؛ 9648323410؛ ج. 2؛ 20000 ریال: ج. 3؛
9648323437

وضعیت فهرست نویسی: فاپا

یادداشت: ج. 3 (چاپ اول: 1385).

یادداشت: کتاب نامه.

مندرجات: ج. 1. شناخت علم و عقل. -- ج. 2. عقل و فکر دین. -- ج. 3. نشانه ها و حجاب های عقل.

موضوع: عقل (اسلام).

عقل -- احادیث.

عقل -- جنبه های قرآنی.

عقل گرایی (اسلام).

شناسه افزوده: جهان بین، امیر مسعود، ویراستار.

رده بندی کنگره: BP216/15/ب 9 ک 2

رده بندی دیویی: 297/42

شماره کتاب شناسی ملی: م 85-5252

اطلاعات رکورد کتاب شناسی: فاپا

خیراندیش دیجیتال: انجمن مددکاری امام زمان (عج) اصفهان

ویراستار کتاب: خانم زهرا جعفری

ص: 1

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: 2

دفتر سوم

نشانه ها و حجاب های عقل

تحریر درس گفتار های دکتر سید محمد بنی هاشمی

امیر مسعود جهان بین

انتشارات نبأ

ص: 3

کتاب عقل / محمد بنی هاشمی؛ به قلم امیر مسعود جهان بین - - تهران: نبا، 1385.

3 ج.

ISBN : 964 - 8323 - 41 - 0 (ج. 1)

ISBN : 964 - 8323 - 42 - 9 (ج. 2)

ISBN : 964 - 8323 - 43 - 7 (ج. 3)

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

کتاب نامه.

مندرجات: ج. 1 شناخت علم و عقل - - ج. 2. عقل و فکر دین - - ج. 3. نشانه ها و حجاب های عقل.

1. عقل (اسلام). 2. عقل - - احادیث. 3. جنبه های قرآنی 4. عقل گرایی (اسلام).

الف. جهان بین، امیر مسعود، ویراستار. ب. عنوان.

2 ک 9 ب / BP 216/15

کتاب خانه ملی ایران

297/42

85 - 5252 م

کتاب عقل

دفتر سوم

نشانه ها و حجاب های عقل

امیر مسعود جهان بین (تحریر درس گفتار های دکتر سیّد محمّد بنی هاشمی)

حروف چینی: انتشارات نبا / چاپ و صحافی: پنج رنگ / چاپ اول: 1385

شمارگان 2000 نسخه / کد: 113 / 194

ناشر: انتشارات نبأ / تهران، خیابان شریعتی، روبروی ملک، خیابان شبستری، خیابان ادیبی شماره 62، صندوق پستی: 15655 / 377

تلفن : 77504683

فاکس : 77504683

شابک : 7 - 43 - 8323 - 964

ISBN: 964 - 8323 - 43 - 7

ص: 4

به آستان مقدّس: جامع عقل و ناشر فضل حضرت بقية الله المنتظر عليه السلام

به نيابت از: احياگران علوم و معارف مهدوی عليه السلام

ص: 5

پیشگفتار...11

فصل 1 - نشانه های عقل...15

مقدمه...17

1 - 1 - ده خصلت نشانه کمال عقل...19

خصلت اول و دوم...20

خصلت سوم...22

خصلت چهارم...26

خصلت پنجم...29

خصلت ششم...32

خصلت هفتم...33

خصلت هشتم...38

خصلت نهم...39

خصلت دهم...40

1 - 2 - نگرش عاقل به عیوب خویش...45

1 - 3 - قناعت و عزت دوزینت عاقل...48

1 - 4 - مدارا با جهل جاهلان دلیل عقل عاقلان...50

1 - 5 - دنیا و آخرت در نگاه عاقل...57

1 - 6 - عمل عاقل برای معاد...64

1 - 7 - طاعت رب و جهاد با نفس؛ حال همیشگی عاقل...66

فصل 2 - حجاب های عقل...75

مقدمه...77

2-1 - حجاب هوی و شهوت...78

ص:7

- انگیزه غلبه بر شهوت...82
- عقت راه غلبه بر شهوت...84
- نکوهش شهوت پرستی...87
- میل به مباح تا به کجا؟...91
- عقل والا در کلام مولا...95
- اول - توصیه به تقوا...95
- دوم - آثار اولیه تقوا...99
- سوم - آثار برتر تقوا...100
- چهارم - از بین رفتن دوستی دنیا...101
- پنجم - اکتفا به حدّ ضرورت...101
- ششم - تقویت بدن و تشدید عقل...104
- هفتم - نتیجه گیری مولا از کلام خویش...106
- بحثی درباره عشق...113
- آیا عشق قابل توصیه است؟...135
- لفظ عشق در احادیث...138
- 2-2 - حجاب غضب...141
- 2-3 - حجاب طمع...146
- 2-4 - حجاب امل...150
- 2-5 - حجاب کثرت لهو...161
- 2-6 - حجاب کثرت هزل...167
- 2-7 - حجاب عجب...169

2-8- حجاب كبر...172

2-9- حجاب استغناء به عقل خویش...177

2-10- حجاب هم نشینی با جاهل...183

2-11- حجاب زیاده خواهی...184

2-12- حجاب بیکاری...185

ص: 8

2-13 - حجاب دنیا دوستی...190

زهد در دنیا...196

زهد: مولود یاد مرگ...201

2-14 - مستی های پنج گانه...206

فصل 3 - لشکریان عقل و جهل...213

فهرست منابع...242

ص: 9

«عقل» را می توان بزرگ ترین نعمت خداوند بر بندگان دانست. این حقیقت به سادگی می تواند مورد تصدیق هر انسان عاقلی قرار گیرد. همه ما می دانیم که هدف از خلقت بندگان چیزی جز بندگی اختیاری ایشان در پیشگاه خدای متعال نیست و آن چه این مهم را تأمین می کند، گوهر قدسی «عقل» است که امام صادق علیه السلام در معرفی آن فرمودند: (مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ ...) (1)

در بحث توحید روشن می شود که هر چند معرفت خدای متعال عقلی نیست (یعنی خداوند معقول واقع نمی شود)، اما در مقام اقرار و تصدیق به خدایی که او را به خودش می شناسیم (معرفة الله با لله)، محتاج عقل هستیم، بنابر این پذیرش و قبول خداوند به برکت عقل ممکن است. این همان چیزی است که گاهی از آن به معرفت اختیاری تعبیر می کنیم و می گوئیم اعتقاد و باور به وجود خدای متعال بالعقل است. (بِالْعُقُولِ يُعْتَقَدُ التَّصَدِيقُ بِاللَّهِ ...) (2)

در بحث نبوت، پی بردن به حقانیت مدعی آن مقام، تنها و تنها به وسیله عقل ممکن است. بنابر این پیامبر بودن پیامبر هم به نور عقل برای انسان روشن می شود. هم چنین تشخیص حقانیت اوصیای گرامی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم (ائمه معصومین علیهم السلام) که به نص از جانب ایشان معرفی شده اند، با عقل امکان پذیر است. لذا تشخیص امامت ائمه علیهم السلام و قبول آن به نور عقل می باشد.

با این ترتیب معرفت خدا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم و امام علیه السلام که سه رکن اساسی دین و بندگی خدا هستند، صرفاً براساس عقل حاصل می شوند. علاوه بر این ها لزوم بندگی خداوند و نیز ضرورت

ص: 11

1- کافی / کتاب العقل و الجهل / ج 3 ، این حدیث را در دفتر دوم عقل و فکر و دین نقل و شرح نمودیم

2- تحف العقول / ص 66

رجوع به حجّت های ظاهری (پیامبران و ائمه علیهم السلام) را نیز عقل تشخیص می دهد. همین طور است فهم محاسن و معایب اخلاقی و لزوم اتّصاف به مکارم اخلاق و پرهیز از خلق و خوی زشت، که همگی تنها به برکت عقل حاصل می گردد.

ملاحظه می شود که هر چند همه این ها (معرفت اصول و فروع دین) نعمت های بی نظیر و ارزشمند الهی هستند، اما نعمت شدن هر یک برای انسان محتاج عقل است. در واقع اگر انسان عقل نداشته باشد، نعمت بودن هیچ یک از نعمت های خدا را درک نمی کند. نیز اگر به فهم عقلانی خود عمل نکنند، از هیچ یک از آن نعمت ها بهره مند نمی شود. این است که می گوئیم: درست است عقل تنها نعمت پروردگار نیست، ولی نعمت بودن همه نعمت ها مدیون عقل است. پس می توانیم عقل را از این جهت بزرگ ترین و بی نظیر ترین نعمت خدا بدانیم و چون عقل (به فرمایش امام صادق علیه السلام) وسیله بندگی خداست، متعقد شویم که خدای عزّوجلّ به چیزی برتر از عقل عبادت نشده است. این حقیقت عیناً در فرمایش رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم آمده است که فرمودند: (لَمْ يُعْبَدِ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِشَيْءٍ أَفْضَلَ مِنَ الْعَقْلِ). (1)

اما سخن پیامبر مکرم صلی الله علیه و آله و سلم و به همین ختم نمی شود بلکه بلافاصله به بیان نشانه های عاقل پرداخته اند. مراد ایشان از «عاقل» کسی است که به عقل خدا دادی خود عمل کند تا علامات این گوهر الهی در وجودش ظاهر گردد. هم چنین «عاقل» کسی است که از آن چه عقلش را محبوب می کند، پرهیزد و اجازه ندهد که این نعمت گران قدر خداوند مغلوب لشکریان شیطان شود. در این صورت است که مؤمن عاقل می تواند برترین و بالا ترین عبادت را به پیشگاه خداوند داشته باشد و از سایر عبادت کنندگان - با عقل - پیشی گیرد.

کتابی که اکنون پیش روی شماست، دفتر سوم از مجموعه مباحث مربوط به شناخت «عقل» و احکام آن از دیدگاه قرآن و سنت نبوی و احادیث ائمه اطهار علیهم السلام می باشد. دفتر اول در موضوع معرفت نور علم و عقل و بیان ارتباط صحیح میان عقل و عاقل و معقول بود.

تفاوت بین «اثبات» و «معرفت» نور علم و عقل نیز در همان دفتر بیان گردید. در دفتر دوم به شرح سه محور اساسی در بحث عقل پرداختیم: رابطه «عقل و دین»، «عقل و علم» و «عقل

ص: 12

1- کافی / ج 1 / ص 17 / ح 12، این حدیث شریف همراه با شرح مضامین آن در متن کتاب آمده است.

و فکر» موضوع بسیار مهم «حجیت ذاتیه عقل» نیز در همان دفتر مورد بحث قرار گرفت. اکنون آخرین دفتر از این مجموعه تقدیم خوانندگان محترم می شود.

این دفتر شامل سه فصل است که فصل اول به بیان نشانه های عقل و عاقل اختصاص دارد. در فصل دوم آفات یا حجاب های عقل مطرح شده است. سعی کرده ایم که مهم ترین حجاب ها را در این جا مورد بحث قرار دهیم که تعداد آن ها به چهارده نوع می رسد. در همین فصل اشاره ای به موضوع «عشق» و ارتباط آن با «عقل» داشته ایم که در آن، بین آراء برخی از متفکران بشری با آموزه های وحی در این خصوص مقایسه صورت گرفته است. آخرین فصل این دفتر به بیان شرح مختصری از حدیث معروف «جنود عقل و جهل» اختصاص دارد.

در مجموع، بیشتر آن چه در این کتاب مطرح شده نکات اعتقادی - اخلاقی اساسی از دیدگاه قرآن و اهل بیت علیهم السلام است که دانستن آن ها برای انسان مفید نیست مگر آن که به عمل در آید و به کار بسته شود. امید آن که خالق منان توفیق عمل به این آموزه های ارزشمند را به همه دوستان اهل بیت السلام عنایت فرماید.

زبان شکرگزاری از مُنعم حقیقی (خدای متعال) و ایادی نعمتش (پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و عترت گرامی ایشان علیهم السلام) در خصوص لطفی که به انتشار کامل مباحث مربوط به «عقل» انجامید،

قاصر و مقصّر است. خداوند را می خوانیم که این تلاش ناچیز را - با همه کاستی هایش - از همه عزیزانی که در تهیه و تدوین آن سهیم بوده اند با دیده قبول بنگرد. از درگاه مقدّس ربوبی عاجزانه درخواست می کنیم که اثاره کننده دینه های عقول را که آخرین ذخیره الهی بر روی زمین است، هر چه زود تر آشکار فرماید و شیرینی درک معارف الهی را در محضر آن یگانه آیت ربّانی به همه دوستانش بچشاند. آمین ربّ العالمین.

سیّد محمد بنی هاشمی

صفر المظفّر 1427

اسفند 1384

ص: 13

فصل 1: نشانه های عقل

اشاره

ص: 15

پس از آشنایی با عقل و جوانبی از آن که تاکنون گذشت، نوبت به ذکر نشانه های عقل می رسد؛ یعنی آثاری که در انسان عاقل - از آن جهت که در پرتو روشن گری نور عقل قرار گرفته و به عقل خویش پایبند است - مشاهده می گردد. لذا نشانه های عقل را صفات عاقل نیز می توان دانست؛ یعنی خصلتی که انتظار می رود عاقل به سبب عقل خویش و عمل به مکشوفات آن، واجد آن ها گشته باشد.

می دانیم که تنها عاقلان می توانند نشانه های عقل را بر شمارند و تصدیق کلام ایشان هم جز از عاقل ساخته نیست هم چنین آنان که بهره بیشتری از عقل دارند، در بیان نشانه های عقل توانا ترند. بنابر این در این بخش، به کلام الهی عاقلان کامل گوش جان می سپاریم و از بیان آن بزرگواران، احادیثی چند در باب عقل بر می شماریم. بدیهی است که در این اوراق محدود، تنها ذکر مواردی معدود از آن دریای بیکران میسر است.

پیش از ذکر احادیث، تذکر به نکاتی چند ضروری است:

الف - بسیاری از مطالب مورد اشاره در سخنان اهل البیت علیهم السلام برای ما به عنوان مستقلّ عقلی قابل وجدان است و لذا کلام آنان در این گونه موارد، علاوه بر صبغۀ تعلیمی، جنبه تنبیهی هم دارد. یعنی یاد آور و مذکر همان مطالب وجدانی است که ما نیز خود می یابیم. لذا برای رجوع به احادیث، در ابوابی مشابه بحث

فعلی، بر دو جهت تکیه می‌کنیم: اول این که: در احادیث معصومین اسلام خطا راه ندارد و آنان عاقلانی هستند که عقل شان هیچ گاه محجوب واقع نمی‌شود. (1) دوم این که: ما نیز شاهد و مؤید کلام ایشان را با وجدان خود می‌یابیم.

ب - به فرموده خود ایشان، آنان هرگز براساس بالا ترین حدّ عقل خویش با مردمان سخن نگفته‌اند. یعنی تنها بخشی از آن چه را که عقلاً می‌یافته‌اند به بشر عرضه کرده‌اند، زیرا که اساساً به غیر از این روش مأمور بوده‌اند. چنان که امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

(مَا كَلَّمَ رَسُولُ اللَّهِ الْعِبَادَ بِكُنْهِ عَقْلِهِ قَطُّ.)

«پیامبر خدا، هرگز با کُنْهِ عقل خود با بندگان سخن نگفت.»

سپس نقل کردند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده‌اند:

(إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ أَمَرْنَا أَنْ نُكَلِّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ.) (2)

«ما گروه پیغامبران، امر شده ایم که با مردمان به اندازه عقل های شان سخن بگوییم.»

با مراجعه اجمالی به احادیث می‌بینیم که این اصل در آن‌ها رعایت شده است و نوع صفاتی را که برای عاقلان بر شمرده‌اند، برای ما نیز قابل تصدیق و اذعان وجدانی است. البته مخاطبان در رتبه های مختلف عقلی قرار داشته‌اند. از این رو، سخنان ایشان نیز با رعایت آن مراتب درجات دارد. گزاره هایی چون «ظلم قبیح است» از بنیادی ترین مکشوفات عقل است و همه گزاره های عقلی در سطح آن

ص: 18

1- در فصل بعد، مفهوم حجاب عقل و مصادیق آن را خواهیم دید؛ ان شاء الله.

2- کافی / کتاب العقل والجهل / ح 15.

قرار نمی گیرند. صاحبانِ عقولِ مراتب بالا تر، حُسن و قبح های دیگری نیز ادراک می کنند. برای تذکر نسبت به آن مراتب برتر رجوع به احادیث معصومان علیهم السلام و عمل بر طبق توصیه های ایشان ضروری است.

ج - پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت علیهم السلام گرامی ایشان در بالا ترین مرتبه عقلی قرار دارند. آن عاقلان کامل عالم. ممکن است اموری را عقلی ببینند که ما انسان های عادی آن ها را نمی یابیم. به همین دلیل، پیشتر گفته شد که برای آن که امری را مستقلّ عقلی بدانیم، باید به عقل عاقل کل رجوع کنیم. لذا انسان هایی که در مراتب پایین تر عقلی قرار دارند همواره باید خود را در معرض تنبیه و تذکار آن بزرگواران قرار دهند. و اگر مطلبی از کلام ایشان را وجدان نکردند، بلافاصله به رد و انکار آن پردازند.

د - بسیاری از ویژگی هایی که برای عاقل بر شمرده اند برای عاقل «دین دار» که عقلش به برکت تربیت دینی رشد یافته است، وجدانی گشته و نشانه محسوب می شود. نمونه هایی از این موارد را در همین فصل نقل می کنیم.

1-1-ده خصلت؛ نشانه کمال عقل

اشاره

ذکر نشانه های عقل را با بیانی گهر بار از امام کاظم علیه السلام خطاب به صحابی خاصّ ایشان، هشام بن حکم آغاز می کنیم (1).

ص: 19

1- کامل ترین نقل از حدیث مفصل و مشهور امام کاظم علیه السلام به هشام، در کتاب تحف العقول، صفحات 383 تا 402 آمده است. در این حدیث سراسر حکمت، امام علیه السلام بیش از هشتاد بار با ندای «یا هشام»، این صحابی خود را خطاب می کنند و صفات عقل را برای او بر می شمارند. قسمت هایی از این حدیث در کتاب العقل و الجهل، کافی حدیث 12 نیز آمده است.

(يا هِشامُ! كانَ أَميرُ الْمُؤمِنينَ عليه السلام يَقولُ: ما عَبدَ اللّهُ بِشَيءٍ أَفْضَلَ مِنَ العَقْلِ .)

ای هشام! امیر مؤمنان علیه السلام می فرمودند: خداوند به چیزی برتر از عقل عبادت نگردیده است.» (1)

(وَ ما تَمَّ عَقْلُ امرِيءٍ حَتّى يَكُونَ فِيهِ حِصالُ شَئِي .)

«و عقل انسانی کامل نگشته، مگر آن که در او ویژگی هایی چند، موجود باشد.»

خصلت اوّل و دوم

(الكُفْرُ وَ الشَّرُّ مِنْهُ مَأْمُونانِ، وَ الرُّشْدُ وَ الخَيْرُ مِنْهُ مَأْمُولانِ .)

«ترس کفر و شرّ از او نمی رود و رشد و خیر از او امید می رود.»

«رشد» به معنی هدایت و در مقابل کفر است. خیر نیز در برابر شر است. بدین معنا، کفر و رشد، رنگ دینی می یابند. گفته شد که دین، پایه عقلانی دارد. خیر و شر هم می توانند عقلی یا شرعی باشند. انسان عاقل چنان است که دیگران از شرّ او در امانند و در عوض به خیر او امیدوار.

با اندکی توجه در می یابیم که هر عاقلی به عقل خود می فهمد و می پذیرد که این خصوصیات پسندیده اند.

حال آیا عمل او نیز سازگار با این فهم عقلی هست یا خیر؟ این مطلبی دیگر است. عمل در مرحله ای پس از فهم قرار دارد. عموم عاقلان که عقل شان در حجاب نیست، حُسن عمل خیر و قبح عمل شر را می فهمند؛ هر چند که در عمل، تقیّد شان

ص: 20

1- توضیح کامل این عبارت را در فصل دوم از بخش اوّل (دفتر دوم) دیدیم.

به این فهم تفاوت دارد.

البته در این جا نکته ای لطیف و ظریف هست: غالب افراد، نیکی خیر را می یابند و از بدی شرّ آگاهند. عمل نیز در مرحله بعد از فهم قرار دارد. «فهم» هم، از آن جهت که شخص، حُسن و قبح را کشف می کند یا نمی کند، درجه بردار نیست. اما از این سه گزاره نمی توان نتیجه گرفت که تفاوت موجود در افراد مختلف در مرحله عمل، «فقط» به عمل و اختیار آن ها در عمل شان باز می گردد. بلکه باید در این جا عاملی دیگر را نیز مؤثر دانست:

بیشتر گفتیم که عاقل تر بودن را می توان به واجدیت شدید تر نور عقل تحلیل کرد. این واجدیت بیشتر، می تواند زمینه را برای دریافت معقولات بیشتر فراهم آورد. همین عامل غیر اختیاری سبب می شود که عقل کسی را از عقل دیگری کامل تر بدانیم.

اما مطلب دیگر این که: کشف بما هو کشف درجه بردار نیست. (یا کسی قبح عملی را یافته است یا آن را نیافته است.) این مطلب مورد تأیید وجدان است. به بیان ساده از «کشف» و «کشف تر» نمی توان سخن گفت. با این وجود، این که شخصی، عملی را قبیح و دیگری قبیح تر بیابد با معناست. قبیح تر بودن یک عمل، به این است که قبح های بیشتری از آن عمل برای شخص آشکار شود. به عنوان مثال: می بینیم که برخی قبح بیشتری برای خلف وعده قائلند و این در رفتار آن ها پدیدار می شود. اما قبیح تر یافتن خلف وعده به معنای درجه دار بودن «کشف» نیست. بلکه در این جا خود مکشوف است که مورد شناخت بیشتر قرار می گیرد. مثلاً وقتی به کسی که از خلف وعده غافل است، تذکر می دهیم که وعده دادن به کسی برای او حق ایجاد می کند و خلف وعده یعنی پای مال کردن آن حق، او

می فهمد که خلف وعده می تواند مصداق ظلم باشد. (عنوان ظلم بودن را برای خلف وعده کشف می کند) و لذا به قبح آن اذعان می کند و یا اگر پیشتر ترک آن را در حد «سنت» (استحباب عقلی) خوب می یافت اکنون به «فریضه» (واجب عقلی) بودن آن اعتراف می کند. طبیعتاً این شناخت بیشتر از خلف وعده، در پای بندی و التزام عملی او تأثیر بسزایی خواهد داشت. این شناخت بیشتر را می توان - به نوبه خود - ناشی از واجدیت بیشتر نور عقل دانست.

نکته فوق را گفتیم، تا بدانیم که در عملکرد عاقلانه عاقلان و پابندی آنان کشف های عقلی، علاوه بر اختیار در مرحله عمل، نقش خود عقل و فهم های عقلی را نمی توان انکار کرد. به هر حال در حدیث مورد بحث، همه عاقلان - دست کم پس از اندکی تذکر و تنبه - صفات یاد شده را صفات عاقل می دانند (یعنی صفاتی که انتظار می رود هر عاقلی به واسطه عقل خویش به آن ها متصف باشد) گر چه خود عملاً بدان پابند نباشند. اما بدیهی است که در این احادیث، «عاقل»، یعنی کسی که علاوه بر فهم عقلی در مقام عمل نیز بدان فهم پابند باشد. (1)

خصلت سوم

(وَ فَضْلُ مَالِهِ مَبْدُولٌ .)

«و زیادی مالش بخشیده شده است.»

انسان می تواند به این درجه از فهم برسد که باید زیادی مال خود را ببخشد. ولی

ص: 22

1- چنین کاربردی برای کلمه «عالم» نیز در اقوال لغویین دارای مؤید است: (وَ قَالَ بَعْضُهُمْ: «العالم» الَّذِي يَعْمَلُ بِمَا يَعْلَمُ.) (لسان العرب / 12 / ص 416)

شاید این کار، نیازمند اندکی تذکر باشد و در نگاه نخستین، حُسن بخشش فزونی اموال، مانند روشنی قبح ظلم نباشد. اما وقتی تذکار و تنبیه قرآن کریم و عاقلان کامل را می شنویم، اذعان به نیکی انفاق آسان می شود:

مال دنیا، مایه آزمایش است، چنان که خداوند می فرماید:

(إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَاللَّهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ) (1)

«اموال و فرزندان شما تنها فتنه اند. و خداوند است که اجری بزرگ نزد اوست.»

مال دنیا هم چنین زینت زندگانی دنیا است:

(الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا) (2)

«مال و پسران، زیور زندگی دنیا هستند»

در دو آیه اخیر، مال و فرزند به عنوان «فتنه» و «زینت» معرفی شده اند. کلمه «فتنه» در زبان عرب یعنی وسیله ابتلاء و امتحان، اصل آن از داخل کردن طلا و نقره در آتش برای جدا سازی سره از ناسره گرفته شده است. (3)

شیخ فخر الدین طریحی در مجمع البحرین، ذیل ماده «فتن» گوید:

«(در) قول خداوند: (إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ) [انفال / 28]، فتنه یعنی بلاء و محنت و سبب افتادن شما در جرائم و گناهان بزرگ. یعنی: خداوند سبحان، مردم را با اموال و اولاد می آزماید تا ناخشنود از روزی او و خشنود به قسمت او از هم تشخیص داده شوند. البته خداوند سبحان، از

ص: 23

1- تغابن / 15

2- لسان العرب / ج 13 / ص 317

3- کهف / 46

ایشان به خود شان آگاه تر است، اما آزمودن برای آن است که افعالی (از آنان) پدیدار شود که به سبب آن، شایستگی ثواب و عقاب پدید می آید، چرا که (مثلاً) برخی از آن ها پسر را دوست و دختر را ناپسند می دارد و برخی از آن ها تکثیر مال را دوست می دارد این گونه از امام معصوم علیه السلام در تفسیر این آیه نقل شده است. «(1)

مال و فرزند هم، به سان دیگر دارایی ها و کمالات انسان است؛ همچون سلامت، قدرت، جوانی، جمال، علم و... که زمینه امتحان در این دنیا را فراهم آورند. چه بسا به شخصی فرزند و مال عطا نمی شود تا عمل او در قبال فقدان این نعمت ها مشخص شود که آیا برنداشتن فرزند، شکیبیا و به قسمت خداوند، راضی است یا خیر؟

نحوه دیگر امتحان، آزمودن کسانی است که از این نعمت بر خوردارند. خداوند گاه بنده اش را می آزمايد، به این که که فرزندش را از او می گیرد. و گاه او را به خاطر فرزندان و خواسته های آنان می آزمايد که چه بسا به واسطه این امور در مهلکه ها می افتد. در مورد فتنه و زینت بودن مال نیز می توان گفت:

اگر آدمی مفتون این زینت نگردد و آن را در جهت رضای خداوند به کار گیرد، امید می رود از پاداشی که نزد اوست، بهره مند شود. اما همین مال - به ویژه کثرت و عدم انفاق آن - مایه خسران می شود. چه خسرانی بالا تر از غفلت از یاد خداوند؟ و این هشدار کلام الله است که فرمود:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ. وَ مَنْ يَفْعَلْ

ص: 24

ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ. (1)

«ای کسانی که ایمان آوردید، اموال و فرزندان تان شما را از یاد خدا غافل نکنند، و کسانی که چنین کنند آنانند زیان کاران.»

امام صادق علیه السلام فرمودند: (أَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَى مُوسَى اللَّهِ: لَا تَفْرَحْ بِكَثْرَةِ الْمَالِ، وَلَا تَدْعُ ذِكْرِي عَلَى كُلِّ حَالٍ، فَإِنَّ كَثْرَةَ الْمَالِ تُنْسِي الذُّنُوبَ، وَتَرَكُ ذِكْرِي يُقْسِي الْقُلُوبَ. (2)

«خداوند عزوجل به موسی علیه السلام وحی فرستاد: به زیادی مال خوشحال مشو و یاد مرا در هر حالی و امگذار، زیرا که زیادی مال، گناهان را از یاد می برد و ترک یاد من دل ها را به قساوت می کشاند.»

کثرت مال، مستی آور و غفلت زا و از حجاب های عقل است، گناهان گذشته را از خاطر انسان می برد و خود می تواند به افزونی گناهان منجر شود که در کلام قدسی خداوند حکیم به حضرت موسای کلیم عال باز آمده است:

(وَلَا تَغِيظُ أَحَدًا بِكَثْرَةِ الْمَالِ، فَإِنَّ مَعَ كَثْرَةِ الْمَالِ تَكْثُرُ الذُّنُوبُ لِوَجِبِ الْحُقُوقِ. (3)

«به حال کسی، به سبب زیادی مال (او) غبطه مخور، زیرا که با زیادی مال، گناهان زیاد می شود؛ به خاطر حقوق واجب (که بر عهده صاحب مال می آید و او آن ها را نمی پردازد).»

ص: 25

1- مناققون / 9

2- کافی / ج 2 ص 497 / ح 7

3- کافی / ج 2 / ص 136 / 21

لذا انسان عاقل برای فرار از دام مستی مال، افزون بر نیاز خود را در راه خدا انفاق می کند.

در مقابل، اموری که مانع از انفاق و باعث جمع مال می شود، جز در غیر عاقل یافت نمی شود. امام رضا علیه السلام می فرمایند:

(لَا يَجْتَمِعُ الْمَالُ إِلَّا بِخِصَالٍ خَمْسٍ : بِبُخْلِ شَدِيدٍ وَ أَمَلٍ طَوِيلٍ وَ حِرْصٍ غَالِبٍ وَ قَطِيعَةِ الرَّحِمِ وَ إِيْثَارِ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ.) (1)

«مال، جز به سبب پنج خصلت جمع نمی گردد: به سبب بخلی شدید و آرزویی دراز و حرصی غالب و قطع از خویشاوند و برگزیدن دنیا بر آخرت.»

در فصل بعد خواهیم گفت که آرزوی دراز و حرص و حبّ دنیا، چگونه در برابر عقل، حجاب می شوند، بخیل، آرزوی دراز در سر می پرورد که اگر مالش از ده به صد و از صد به هزار افزون شود، چنین و چنان می کند. آن گاه برای رسیدن به این آرزو، مال را نگاه می دارد. حتی اگر خویشاوندی بدان نیازمند باشد، حرص مانع از رفع نیاز او می شود و بدین گونه توفیق صلّه رحم از او سلب می گردد. هم چنین کسی که ثواب و اجر باقی نزد خداوند را و او می نهد و دل به زینت فانی دنیوی خوش می دارد، در حقیقت دنیا را بر آخرت ترجیح داده و مسلماً جاهل است.

خصلت چهارم

(وَ فَضْلُ قَوْلِهِ مَكْفُوفٌ.)

ص: 26

«و زیادی گفتارش بازداشته شده است.»

عقل با خود می اندیشد که اگر بیش از نیاز سخن گویم، گرفتار گفتار ناشایست می شوم (1) و چه بسا به گفتن حرام گرفتار آیم یا کسی را با کلام خویش برنجانم. بدین سان، انصاف می دهد که باید از زیادی گفتار بپرهیزد. زیرا کلام هر کس، عقل او را می نمایاند. و اگر در آن عیبی دیده شود، نشان از کمی عقل او دارد:

(كَلَامُ الرَّجُلِ مِيزَانُ عَقْلِهِ .) (2)

«سخن انسان ترازوی عقل اوست.»

از کلام اشخاص می توان به مرتبه و درجه عقل آنان پی برد.

نکته دیگر این که برای هر سخنی نیاز و دلیلی لازم است:

(الْعَاقِلُ لَا يَتَكَلَّمُ إِلَّا بِحَاجَتِهِ أَوْ حُجَّتِهِ، وَلَا يَسْتَعِزُّ إِلَّا بِصَلَاحِ آخِرَتِهِ .) (3)

«عقل سخن نمی گوید مگر به سبب نیازش یا دلیل موجهی که (برای سخن گفتنش) دارد. و نیز مشغول نمی گردد جز بدان چه صلاح آخرت اوست.»

هم چنین امیر المؤمنین علیه السلام فرموده اند:

(يُعْجِبُنِي مِنَ الرَّجُلِ أَنْ يُرَى عَقْلُهُ زَائِدًا عَلَى لِسَانِهِ، وَلَا يُرَى لِسَانُهُ زَائِدًا عَلَى عَقْلِهِ .) (4)

«من چنین می پسندم که عقل انسان بیش از زبانش دیده شود و زبانش بیش از عقلش دیده نشود.»

ص: 27

1- چنان که در حدیث است: (مَنْ كَثُرَ كَلَامُهُ كَثُرَ خَطْوُهُ) (نهج البلاغه / ص 536): هر که کلامش فزونی یابد، خطایش بیشتر شود.

2- غرر الحکم ح 4032

3- همان / - 456

4- همان / ح 515

عاقل بیش از آن چه به زبان می آورد، می فهمد و این ویژگی را نزدیکان او می بینند. این نکته را امیر المؤمنین علیه السلام به بیان های دیگر هم فرموده اند:

(لِسَانُ الْعَاقِلِ وَرَاءَ قَلْبِهِ، وَقَلْبُ الْأَحْمَقِ وَرَاءَ لِسَانِهِ.) (1)

«زبان عاقل پشت قلب اوست و قلب احمق پشت زبان اوست.»

برای توضیح کلام امام علیه السلام باید به دو نکته توجه شود: الف - جایگاه نور عقل، قلب آدمی است. ب - احمق در مقابل عاقل است. در نتیجه می گوئیم: زبان عاقل تابع عقل اوست، ولی برعکس - عقل آدم نادان پیروزبان اوست. عاقل اول می اندیشد و می سنجد و سپس سخن می گوید، اما احمق ابتدا می گوید و سپس بدان چه بر زبان رانده می اندیشد.

(قَلْبُ الْأَحْمَقِ فِي فِيهِ وَلِسَانُ الْعَاقِلِ فِي قَلْبِهِ.) (2)

«قلب احمق در دهان اوست و زبان عاقل در قلب اوست.»

با توجه به این که قلب جایگاه عقل است، مقصود امیر المؤمنین علیه السلام روشن می شود که کلام عاقل از عقل او نشأت می گیرد ولی عقل نادان در دهانش محصور است. در حقیقت جاهل به جای فهمیدن، حرف می زند!

کلام آخر در باب کلام، این که:

(إِذَا تَمَّ الْعَقْلُ نَقَصَ الْكَلَامُ) (3)

«وقتی که عقل کامل شود، کلام کاستی یابد.»

ص: 28

1- نهج البلاغه / ص 476 / حکمت 40

2- همان / حکمت 41

3- همان / ص 480 / حکمت 71

(وَ نَصِيْبُهُ مِنَ الدُّنْيَا الْقُوْتُ.)

«و بهره او از دنیا (در حد) قوت است.»

در معنای «قوت» گفته اند: (مَا يُمَسِّكُ الرَّمَقَ مِنَ الرَّزْقِ): «آن چه از رزق که حفظ رمق می کند.» (1) بهره عاقل بیش از قوتی که نیازش را برآورد نیست. او می کوشد خودش رفع نیازهای خود را برعهده بگیرد تا برعهده دیگران نیفکند. این کاملاً عاقلانه است، که به رزق در حد قوت خویش دست یابد؛ اما از آن پس ده را صد و صد را هزار کردن، مطابق با عقل نیست. این نکته به تعلیم نیاز ندارد. عاقل با تنبیه و تذکاری ساده، آن را خواهد یافت. اما کدامین هشدار، کار سازتر از گفتار معصومین علیهم السلام؟

امیر المؤمنین علیه السلام فرموده اند:

(يَا ابْنَ آدَمَ! مَا كَسَبْتَ فَوْقَ قُوَّتِكَ، فَأَنْتَ فِيهِ حَازِنٌ لِّغَيْرِكَ.)

«ای فرزند آدم! آن چه را که بیش از قوت خود به دست می آوری، (در حقیقت) آن را برای غیر خود ذخیره می کنی.»

آن چه مازاد بر قوت باقی بماند، معمولاً بهره وارثان می شود. امام صادق علیه السلام از پدران شان نقل کرده اند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

(أَيُّكُمْ مَالٌ وَارِثِهِ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنْ مَالِهِ؟)

«کدام یک از شما هست که مال وارثش پیش او محبوبتر از مال خودش باشد؟»

ص: 29

اصحاب پاسخ دادند:

(مَا فِينَا أَحَدٌ يُحِبُّ ذَلِكَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ)

«ای نبی خدا! کسی در میان ما نیست که آن را دوست بدارد.»

حضرت فرمودند:

(بَلْ كُلكُمْ يُحِبُّ ذَلِكَ !)

«(چنین نیست)! بلکه همه شما آن را دوست دارید!»

سپس فرمودند:

(يَقُولُ ابْنُ آدَمَ مَالِي مَالِي وَ هَلْ لَكَ مِنْ مَالِكَ إِلَّا مَا أَكَلْتَ فَأَفْنَيْتَ؟ أَوْ لَبِئْتَ فَأَبْلَيْتَ؟ أَوْ تَصَدَّقْتَ فَأَمْضَيْتَ؟ وَ مَا عَدَا ذَلِكَ فَهُوَ مَالُ الْوَارِثِ) (1)

«فرزند آدم می گوید: مال من! مال من! و (حال آن که باید از او پرسید:) آیا بهره تو، از مالت جز آن مقداری است که خورده ای و نابود ساخته ای؟ یا پوشیده ای و پوسانده ای؟ یا صدقه داده ای و (عطا و بخشش خود را) اجرا کرده ای؟ (2) و هر آن چه غیر از این ها است، مال وارث است.»

باری، وارثان نیز اگر از اموال در انجام طاعت بهره گیرند، سعادت می یابند، با آن که شخصی که میراث نهاده خود بی نصیب مانده است. اما اگر آن را در مسیر معصیت به کار بندند، به واسطه همان میراث به شقاوت می رسند. لذا برای پرهیز از این هر دو حال باید به کلام امیر المؤمنین علیه السلام گوش فرا داد:

ص: 30

1- امالی شیخ طوسی (رحمه الله علیه) / 519 / ح 48

2- لسان العرب / ج 15 / ص 283: (وفي الحديث: ليس لك من مالك إلا ما تصدقت فأمضيت، أي: أنفدت فيه عطاءك و لم تتوقف فيه.

(

(أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ مَا فِي يَدِكَ مِنَ الْمَالِ قَدْ كَانَ لَهُ أَهْلٌ قَبْلَكَ وَهُوَ صَائِرٌ إِلَى أَهْلِهِ بَعْدَكَ وَإِنَّمَا لَكَ مِنْهُ مَا مَهَّدْتَ لِنَفْسِكَ فَأَثِرُ نَفْسِكَ عَلَى صَدَاحٍ وَ لَدَيْكَ فَإِنَّمَا أَنْتَ جَامِعٌ لِأَحَدٍ رَجُلَيْنِ إِمَّا رَجُلٌ عَمِلَ فِيهِ بِطَاعَةِ اللَّهِ فَسَدَّ عِدَّ بِمَا شَقِيَّتَ وَإِمَّا رَجُلٌ عَمِلَ فِيهِ بِمَعْصِيَةِ اللَّهِ فَشَقِيَّتَ بِمَا جَمَعْتَ لَهُ وَ لَيْسَ مِنْ هَذَيْنِ أَحَدٌ بِأَهْلٍ أَنْ تُؤْتِرَهُ عَلَى نَفْسِكَ وَ لَا تُبَرِّدَ لَهُ عَلَى ظَهْرِكَ فَارْجُ لِمَنْ مَضَى رَحْمَةَ اللَّهِ وَ ثِقْ لِمَنْ بَقِيَ بَرزقِ اللَّهِ . (1)

«اما بعد، آن چه از مال که در دست توست پیش از تو صاحبی داشته است و بعد از تو، به اهلش باز می گردد. و بهره تو از آن (مال) فقط آن مقداری است که برای (صلاح) خودت، آماده ساخته ای. پس صلاح کار خودت را بر صلاح (مالی) فرزندان ترجیح بده. زیرا که (مال را) تنها برای دو فرد جمع می کنی: یا کسی که آن را در طاعت خداوند به کار می بندد، پس

به وسیله چیزی سعادتمند می شود که تو با آن بد بخت شده ای. و یا کسی که آن را در معصیت خداوند به کار می بندد. پس به وسیله چیزی بد عاقبت می شود که تو برایش جمع کرده ای. و هیچ کدام از این دو تن سزاوار این نیست که او را بر خودت ترجیح دهی و (لذا) باری از او بر دوش خود منه. (2) و برای رفتگان از (فرزندان (3)) به رحمت خداوند، امید داشته باش و برای آنان که باقی مانده اند، به روزی خدا اعتماد کن.»

ص: 31

1- کافی ج 8 / ص 72

2- لا تبرّد له علی ظهرک یعنی: لا تثبت له وزراً علی ظهرک مرآة العقول ج 25 / ص 168

3- فارج لمن مضى ای من اولادك (همان)

نتیجه آن که اکتفا به قوت، مطلبی کاملاً عقلی است. لذا باب گسترده ای از روایات به بحث «اجمال در طلب» اختصاص یافته است. (1)

اجمال در طلب از نشانه های عقل است:

(كَفَى بِالْمَرْءِ عَقْلاً أَنْ يُجْمَلَ فِي مَطَالِبِهِ.) (2)

«از (نشانه های) عقل انسان، همین بس که در خواسته هایش اعتدال ورزد.»

اجمال در طلب، یعنی میانه روی در جستجوی رزق (3) یعنی: انسان در عین این که به اسباب و وسایل عادی حصول رزق تمسک می کند، دچار افراط نگردد و گرفتار حرص نشود. و اگر از طرق عادی حلال، رزق او به سختی و با تأخیر حاصل می شود، سراغ راه های حرام نرود.

خصلت ششم

(لَا يَسْبَعُ مِنَ الْعِلْمِ دَهْرُهُ.)

«در طول عمرش از علم سیر نمی گردد.»

روشن است که مقصود، علم به آیات خداوند در عالم تکوین و اوامر تشریحی او است که عاقل را به مسیر بندگی خداوند می کشاند چنین علمی سیر شدنی نیست. هر چه انسان از این چشمه بنوشد، اشتها و اشتیاقش برای نوشیدن جرعه های بعدی

ص: 32

1- کافی ج 5 ص 80 (باب الاجمال في الطلب) شیخ انصاری بخشی از همین احادیث را در خاتمه کتاب البیع مکاسب، به عنوان یکی از مهم ترین آداب شرعی کسب و کار، روایت کرده است. (مکاسب، چاپ سنگی، تبریز 1375 قمری، ص 213).

2- غرر الحکم / ح 11089

3- (اجمل في طلب الشيء: إِتَادَ وَاَعْتَدَلَ فَلَمْ يَفِرْطْ) (لسان العرب / ج 11 / ص 127)

افزون می شود. در بحث علم و عقل دیدیم که این علم، جز علم صحیح نزد اهل البیت علیه السلام نیست و شناخت این علم و صاحبان آن، جز از عاقل بر نمی آید. عاقل، قدر علم و نیاز خود به آن را خوب می شناسند و این احتیاج را همیشگی می داند. در مقابل، غیر عاقل، سیری از مال دنیا ندارد، چنان که امام صادق علیه السلام فرمودند:

(**مَنْهُمَانِ لَا يَسْبَعَانِ: مَنْهُومُ عِلْمٍ وَ مَنْهُومُ مَالٍ.**) (1)

«دو گرسنه اند که سیری ندارند: گرسنه علم و گرسنه مال.»

خصلت هفتم

(**الذُّلُّ أَحَبُّ إِلَيْهِ مَعَ اللَّهِ، مِنَ الْعِزِّ مَعَ غَيْرِهِ.**)

«ذلت با خدا را از عزت با غیر او بیشتر دوست می دارد.»

تمام هم و غم عاقل، گام زدن در مسیر طاعت و عبادت خداست. اگر پیمودن این راه منتهی به ذلت ظاهری او نزد غیر خدا شود، تحمل این ذلت برای او نه دشوار، که محبوب است امر مهم برای او تحصیل رضای خداست. لذا اگر عزت نزد مردم جز با معصیت خدا حاصل نگردد، او این عزت را به آن ذلت می فروشد تا از طریق طاعت بیرون نرفته باشد. این رفتار، از اعتقاد به این سخن بر می خیزد که (**أَلَا إِنَّ الذُّلَّ فِي طَاعَةِ اللَّهِ، أَقْرَبُ إِلَى الْعِزِّ مِنَ التَّعَاوُنِ بِمَعْصِيَةِ اللَّهِ.**) (2) آگاه باشید که ذلت در طاعت خداوند به عزت نزدیک تر است تا یاری

ص: 33

1- خصال / ج 1 / ص 53 / ح 69

2- تحف العقول / ص 217 از بیانات امیر المؤمنین علیه السلام

یک دیگر به معصیت خدا.»

گاهی انسان، طاعت خدا را بر قضاوت مردم ترجیح می دهد و در مسیر طاعت تنها می ماند. همین صبر بر تنهایی خود نشانه نیرومندی عقل است عاقل، فقط به انس با خدا و عزّتی که او می بخشد، امید می بندد. به مناسبت این نکته بخشی دیگر از کلام امام کاظم علیه السلام به هشام را به همراه توضیحاتی می خوانید:

(یا هشام! الصَّبْرُ عَلَى الْوَحْدَةِ، عَلَامَةُ قُوَّةِ الْعَقْلِ. فَمَنْ عَقَلَ عَنِ اللَّهِ، اِعْتَزَلَ أَهْلَ الدُّنْيَا وَالرَّاعِبِينَ فِيهَا، وَرَغِبَ فِيمَا عِنْدَ اللَّهِ. وَكَانَ اللَّهُ أُنْسَهُ فِي الْوَحْشَةِ وَصَاحِبَهُ فِي الْوَحْدَةِ وَغِنَاهُ فِي الْعَيْلَةِ وَمُعَزُّهُ مِنْ غَيْرِ عَشِيرَةٍ.) (1)

«ای هشام! صبر بر تنهایی نشانه قوّت عقل است. پس هر که به عقل از خداوند دریافته باشد، (2) از اهل دنیا و راغبان نسبت به آن گوشه گیرد، و بدان چه نزد خداست رغبت یابد. و خداوند انس او در وحشت، و همراهش در تنهایی، و بی نیازیش در تنگ دستی و عزّت دهنده اش بدون خویشان است.»

(یا هشام! الصَّبْرُ عَلَى الْوَحْدَةِ عَلَامَةُ قُوَّةِ الْعَقْلِ.)

امام علیه السلام در این بخش از بیان خویش، شکیبایی بر تنهایی را نشانه نیرومندی عقل دانسته اند. کسی که از خود فراری نباشد و خلوت با خویش را تحمل بتواند فرصت می یابد تا اندکی در حقیقت خود و سرنوشت خویش تفکر کند؛ این که از

ص: 34

1- تحف العقول / ص 387

2- فعل «عقل» از لحاظ لغوی، حرف اضافه «عن» ندارد. لذا در این جا صنعت تضمین به کار رفته است؛ یعنی: (فَمَنْ عَقَلَ وَ أَخَذَ عَنِ اللَّهِ...) که به صورت فوق ترجمه شد.

کجا آمده است و به کجا می رود.

توفیقاتی از قبیل توفیق بر این تفکرات ارزشمند، فقط در حین تنهایی برای آدمی حاصل می شود در مقابل کسانی که از تنهایی گریزانند، دائم در پی سرگرمی و دل مشغولی به غیر خودند. همواره بهانه ای می جویند که هم خودشان و هم حقائق عالم را - که نوعاً برای شان خوشایند نیست - از یاد آنان ببرد. اینان توانایی مواجهه با حقایق را ندارند. عقلاً در مقام مقایسه بین این دو گونه افراد، توجه به حقیقت خویش را - که به برکت تحمّل تنهایی حاصل می شود - کمال می شمارند. اما فرار از تنهایی را - که با غفلت از خود همراه است - ناپسند می دانند صد البته تعبیر «صبر»، می رساند که تحمّل تنهایی، مشقّت دارد.

البته وقتی بودن در جمع، وظیفه محسوب می شود، انسان باید با رعایت آداب معاشرت - که خود مصداق بندگی خداوند است - به وظائف اجتماعی خود عمل کند و نقش لازم را ایفا نماید. حتی در جایی که ضرورت سخن گفتن پدید می آید، از کلام بجا نیز دریغ نکند. ولی آن جا که سخن سود مندی در میان نباشد، نیازی به لب گشودن نیست. در چنین مواردی، دم فرو بستن بندگی خداوند است، اگر چه مشکل باشد. چرا که عقل به نیکی آن گواهی می دهد و بنابر حجّیت عقل، آن چه عقل می نمایاند نشان گر رضای الهی است.

انسان عاقل آن جا که در شرایط تنهایی قرار می گیرد، انیس خویش را خدای خود می یابد و به حالات وجدانی ارزشمندی چون یافتن ماهیت خود می رسد که اسر فقر و سراپا عجز است. اما کسی که تمام هم و غمش تعلقات روزمره زندگی

ص: 35

است، به وجدان این حالات دست نمی یابد. (1)

(... فَمَنْ عَقَلَ عَنِ اللَّهِ اعْتَزَلَ أَهْلَ الدُّنْيَا وَالرَّاعِبِينَ فِيهَا، وَرَغِبَ فِيمَا عِنْدَ اللَّهِ.)

برخی افراد، از جانب خداوند به عقل خویش دریافته اند که دل بستگی به اموری از دنیا که با بندگی خداوند منافات دارد، با میل به رضای الهی در تقابل است. اینان مجالست با دنیا خواهان را ترک می گویند، زیرا یقین دارند که هم نشینی با این افراد، هم رنگی با آنان را در پی دارد و مجالی برای زهد در دنیا (عدم دل بستگی به دنیا) باقی نمی گذارد. چنین کسانی خداوند را انیس در وحشت و همراه در وحدت خویش می یابند:

(... وَكَانَ اللَّهُ أُنْسَهُ فِي الْوَحْشَةِ وَصَاحِبَهُ فِي الْوَحْدَةِ.)

اینان در فقر و نیازمندی، خداوند را مایه غنا و بی نیازی خویش می یابند و به کسی جز او احساس نیاز نمی کنند. حالت غنا خصلتی روحی و معنوی است نه ظاهری، ممکن است کسی با داشتن کلید همه گنجینه های عالم باز هم به بیش از آن حرص ورزد و زیاده بخواهد، حریص، با وجود بهره مندی های ظاهری هرگز حلاوت بی نیازی را نمی چشد. اما در مقابل، آن که بدان چه خدا روزیش کرده قناعت ورزد، حقیقتاً خود را نسبت به زائد بر آن، بی نیاز می بیند. بدیهی است که آن قناعت نیز ثمره عقل است. (2)

ص: 36

1- متأسفانه دنیای امروز، چنان سرگرم کننده است که آدمی را از دمی تفکر در خود و در نتیجه خود شناسی محروم می سازد، داستان ها فیلم ها و به طور کلی سرگرمی هایی در مقام نخست قرار می گیرند که در بیگانه ساختن مخاطبان از خود توفیق بیشتری بیابند، معیار امتیاز این محصولات - به اصطلاح فرهنگی - توانایی آن هاست در دور کردن انسان از واقعیات زندگی و راندن او به خیالات موهوم، که اثری از واقعیت ندارند.

2- به عنوان قناعت و عفت دو زینت عاقل در همین فصل مراجعه کنید.

(... وَ غِنَاهُ فِي الْعَيْلَةِ وَ مُعِزَّهُ مِنْ غَيْرِ عَشِيرَةٍ.)

نیز آن کس که از جانب خدا به مقام رفیع عقلا دست می یابد، خداوند را عزّت بخش خود می یابد؛ اگر چه تنها باشد. برای او عشیره و قبیله داشتن و تعدّد خویشان، عزّت حقیقی نیست. او اگر چه از مال و منصب به دور باشد، عزّت را در ایمان خود - یعنی آبرو مندی نزد خداوند - می بیند. این نیز - مانند دیگر حالات پیش گفته - حالتی درونی است که روزی عاقل می گردد. این حالت، «اخلاص در عمل» را هم نتیجه می دهد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و می فرمایند:

(يا باذر! لا- يَقْفَهُ الرَّجُلُ كُلَّ الْفَقْهِ، حَتَّى يَرَى النَّاسَ أَمْثَالَ الْأَبَاعِرِ، فَلَا يَحْفَلُ بِوُجُودِهِمْ وَلَا يُعَيِّرُهُ ذَلِكَ، كَمَا لَا يُعَيِّرُهُ وُجُودُ بَعِيرٍ عِنْدَهُ، ثُمَّ يَرْجِعُ هُوَ إِلَى نَفْسِهِ، فَيَكُونُ أَعْظَمَ حَاقِرٍ لَهَا.) (1)

«ای اباذر! انسان به فقه (فهم) کامل دست نمی یابد، مگر این که مردمان را به سانِ اشتران ببیند؛ پس اهمیتی به وجود آنان ندهد و تغییری در او پدید نیاورد. همان گونه که وجود شتری نزد او دگرگونش نسازد، سپس به خویشتن خود رجوع می کند که در آن حال، برترین حقیر شمارنده آن است.»

نتیجه کمال فقه آن است که نگرش دیگران به انسان برای او مهم نیست و ذره ای تغییر در رفتار او ایجاد نمی کند. کسی در فقه کامل است که همه افعال خود را برای خدای خویش خالص می گرداند نه خرسندی مردم. توجه داریم که وجه شبه، در

ص: 37

تشبیه مردمان به اشتران، در نگاه انسان فهیم، همان است که گفته شد؛ یعنی ارزش قائل نشدن برای نگرش دیگران. البته حضرت تذکر داده اند که این حالت باید به همراه کمال تواضع باشد، یعنی در عین این که فقیه این گونه است، باز هم وقتی به نفس خود رجوع می کند، بیش از همه نفس خود را حقیر می شمارد. (1) این همان تواضعی است که عاقل بدان متّصف می شود، و هشتمین خصلت در سخن امیر المؤمنین علیه السلام بدان اشاره دارد:

خصلت هشتم

(التَّوَّاضِعُ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنَ الشَّرْفِ.)

«تواضع برای او محبوبتر از شرف است.»

در این جا «شرف» به معنای مذموم آن - یعنی کبر و برتری خواهی - در مقابل تواضع قرار گرفته است. (2) اصل و اساس تواضع یک حقیقت باطنی و فعل قلبی است که از درون انسان می جوشد. تواضع به تعبیر ساده، آن است که انسان، خود را کسی نداند و سزاوار تکریم و تعظیم نبیند. حفظ چنین حالتی - به ویژه وقتی که شخص بهره ای از کمال دارد - تنها از انسان خود ساخته بر می آید. عاقلی که به فقر و احتیاج همیشگی خود متذکر است، همه کمالاتی را که دارد، به فضل و بخشش الهی می داند. از این رو به جای جامه تکبر، لباس تواضع می پوشد.

ص: 38

-
- 1- درباره حقیر شمردن خود و دیگران را از خود بهتر دیدن، به توضیحات ذیل خصلت نهم و دهم مراجعه کنید.
 - 2- درباره «کبر» در فصل حجاب های عقل، سخن خواهیم گفت. درباره «برتری خواهی» و مذمت آن نیز در دفتر دوم توضیحاتی آمد. نیز علاقمندان به کتاب بحار الانوار/ ج 75، باب التّواضع رجوع کنند

«شرف» به معنای پسندیده آن، حقیقتاً از آن کسی است که تواضع به خرج می دهد. امیر المؤمنین علیه السلام فرموده اند:

(مَا اكْتَسَبَ الشَّرْفُ بِمِثْلِ التَّوَضُّعِ .) (1)

و نیز:

«چیزی همانند تواضع، شرف را حاصل نمی کند.»

(تَمَامُ الشَّرْفِ التَّوَضُّعُ .) (2)

«همه شرف به تواضع است.»

خصلت نهم

(يَسْتَكْثِرُ قَلِيلَ الْمَعْرُوفِ مِنْ غَيْرِهِ، وَ يَسْتَقِيلُ كَثِيرَ الْمَعْرُوفِ مِنْ نَفْسِهِ .)

«نیکی اندک دیگران را بسیار و نیکی بسیار خود را اندک می شمارد.»

تصدیق این نشانه، برای بسیاری از عقلا بی نیاز از تذکر نیست. در نظر عاقل، کار نیک دیگران - هر چند اندک باشد - واقعاً بزرگ جلوه می کند. بالعکس، عمل خوب خود را کوچک می بیند. او می داند که سهم خودش در انجام کار خیر، نسبت به خدای متعال بسیار ناچیز است و هر خیری از او سر زده، از ابتدا (نیت انجام فعل) تا انتها (تحقق خارجی فعل) همه و همه مرهون و مدیون توفیق الهی بوده است. از این رو، عاقل نسبت به آن سهم ناچیز خود، واقعاً نگران است. (خوف دارد) که آیا عملش مقبول افتاده یا خیر. لذا هرگز به خود مغرور نمی شود و کار نیک خود را چیزی به حساب نمی آورد.

ص: 39

1- غرر الحکم / ح 5174

2- همان / ح 5144

در مقابل، از باطن افراد و رابطه آنان با خدای شان بی خبر است. از این رو، با حسن نظر، به خیرات ایشان می نگرد، عمل به ظاهر اندک شان را در باطن امر بزرگ می شمارد. یقین دارد که بسیاری عمل، به کثرتِ ظاهری آن نیست و معیار قضاوت الهی هم ظاهر عمل نیست. حاصل همه این ملاحظاتِ عاقلانه، آن است که عاقل، واجد ویژگی مذکور می شود و گامی دیگر به سوی تمام عقل نزدیک می شود.

اما کسی که عاقل نیست، عکس این حالت را دارد. طاعت های خودش را که به «ظاهر»، کثیر است، کثیر می شمارد، زیرا غافل است که اندکی یا بسیاری ارزش یک عمل به کثرتِ ظاهری آن عمل نیست. هم چنین اعمالِ به ظاهر اندک دیگران را کم ارزش می بیند، چرا که غافل از همه ملاحظاتِ عاقلانه ای است که درباره نگرش عاقل توضیح دادیم.

خصلت دهم

(يَرَى النَّاسَ كُلَّهُمْ خَيْرًا مِنْهُ وَ أَنَّهُ شَرُّهُمْ فِي نَفْسِهِ، وَ هُوَ تَمَامُ الْأَمْرِ.) (1)

«همه مردم را بهتر از خود می بیند و خود را در ذاتش بدترین آن ها می داند و این پایان کار است.»

با داشتن این خصلت - که دشوار تر از همه به نظر می رسد - عقل آدمی تمام می گردد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و در کلامی مشابه این حدیث، سر متصف بودن عاقل به چنین خصلتی را بیان فرموده اند. برای آگاهی از آن متن کامل حدیث را می آوریم:

ص: 40

(عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ لَهَا قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ:

لَمْ يُعْبَدِ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِشَيْءٍ أَفْضَلَ مِنَ الْعَقْلِ. وَلَا يَكُونُ الْمُؤْمِنُ عَاقِلًا، حَتَّى يَجْتَمِعَ فِيهِ عَشْرُ خِصَالٍ.)

از امام باقر علیه السلام نقل شده که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

خداوند - عزوجل - به چیزی برتر از عقل عبادت نشده است. و مؤمن عاقل نیست مگر آن که در او ده ویژگی جمع آید.

(الْخَيْرُ مِنْهُ مَأْمُولٌ): خیر از او امید رود.

(وَ الشَّرُّ مِنْهُ مَأْمُونٌ): و خوف شر از او نرود.

(يَسْتَكْثِرُ قَلِيلَ الْخَيْرِ مِنْ غَيْرِهِ): نیکی اندک دیگران را بسیار شمارد

(وَ يَسْتَقْتِلُ كَثِيرَ الْخَيْرِ مِنْ نَفْسِهِ): و نیکی بسیار خود را اندک شمارد.

(وَ لَا يَسْأَلُ مَنْ طَلَبَ الْعِلْمَ طَوْلَ عُمْرِهِ): و از طلب علم در طول عمرش ملول نشود.

(وَ لَا يَتَّبِعُ بِطُلُوبِ الْحَوَائِجِ قَبْلَهُ): و از (رفت و آمد) حاجت خواهان به نزدش به ستوه نیاید. (1)

(الدُّلُّ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنَ الْعِزِّ): دلت نزد او از عزت محبوب تر باشد.

ص: 41

1- و این سر آن است که به حاجت خواهی از صاحبان عقل امر شده ایم. امام کاظم علیه السلام به هشام می فرمایند: (وَقَالَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: إِذَا طَلَبْتُمُ الْحَوَائِجَ فَاطْلُبُوهَا مِنْ أَهْلِهَا قَبْلَ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! وَمَنْ أَهْلُهَا؟ قَالَ: الَّذِينَ فَصَّ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ وَذَكَرَهُمْ)، فقال: (إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أَوْلُو الْأَلْبَابِ). قال هم أولو العقول. امام حسن بن علی علیه السلام فرمود: اگر حاجت خواستید، از اهل آن طلب کنید. گفته شد: ای فرزند رسول خدا! اهل آن کیستند؟ فرمود: همان ها که خداوند در کتابش از آن ها خبر داده و از آنان یاد کرده و فرموده: (إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أَوْلُو الْأَلْبَابِ). امام مجتبی علیه السلام فرمود: آن ها صاحبان عقل ها هستند. (کافی ج 1 / ص 20)

(وَ الْفَقْرُ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنَ الْغِنَى): و فقر نزد او از غنا محبوب تر باشد. (1)

(نَصِيْبُهُ مِنَ الدُّنْيَا الْقُوْتُ): بهره او از دنیا قوت است.

(وَ الْعَاشِرَةُ وَ مَا الْعَاشِرَةُ؟ لَا يَرَى أَحَدًا إِلَّا قَالَ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي وَ أَنْتَقَى.)

و دهمین و چیست دهمین؟ هیچ کس را نبیند، مگر آن که بگوید: او از من بهتر و پرهیزگارتر است.

سپس حضرت رسول خدا سبب این نگرش عاقل را بیان می فرمایند:

(إِنَّمَا النَّاسُ رَجُلَانِ: فَرَجُلٌ هُوَ خَيْرٌ مِنْهُ وَأَنْتَقَى، وَ آخَرٌ هُوَ شَرٌّ مِنْهُ وَأَذْنَى. فَإِذَا رَأَى مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنْهُ وَأَنْتَقَى تَوَاضَعَ لَهُ لِيَلْحَقَ بِهِ. وَإِذَا لَقِيَ الَّذِي هُوَ شَرٌّ مِنْهُ وَأَذْنَى، قَالَ: عَسَى خَيْرٌ هَذَا بَاطِنٌ وَ شَرٌّ ظَاهِرٌ، وَ عَسَى أَنْ يُخْتَمَ لَهُ بِخَيْرٍ. فَإِذَا فَعَلَ ذَلِكَ، فَقَدْ عَلَا مَجْدُهُ وَ سَادَ أَهْلَ زَمَانِهِ.)

(2)

ص: 42

1- با توجه به توضیحات پیشین برای معنای ذلت و فقر در این حدیث، باید قیدی همچون «مع الله» در نظر گرفت که نزد عاقل از عزت و غناء مع غیر الله محبوب تر است. شعیب عفرقونی گوید که به ابی عبد الله امام صادق علیه السلام - عرض کردم: شیءٌ یُرَوَى عَنْ أَبِي ذَرٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ: ثَلَاثٌ يُبْغِضُهَا النَّاسُ وَ أَنَا أُحِبُّهَا، أُحِبُّ الْمَوْتَ وَ أُحِبُّ الْفَقْرَ وَ أُحِبُّ الْبَلَاءَ: از ابی ذر (رحمه الله علیه) روایت می شود که او می گفت: سه چیز است که مردم دشمن می دارند، در حالی که من آن ها را دوست دارم. مرگ را دوست می دارم و فقر را دوست می دارم و بلاء را دوست می دارم. حضرت فرمودند: (لَيْسَ عَلَى مَا يَرَوْنَ إِنَّمَا عَنِي: الْمَوْتُ فِي طَاعَةِ اللَّهِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ الْحَيَاةِ فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ، وَ الْبَلَاءُ فِي طَاعَةِ اللَّهِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ الصِّحَّةِ فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ، وَ الْفَقْرُ فِي طَاعَةِ اللَّهِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ الْغِنَى فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ). آن گونه که آنان روایت می کنند، نیست مقصود او این بود که مرگ در طاعت خدا از زندگی در معصیت خدا، بلاء در طاعت خدا از صحت در معصیت خدا و فقر در طاعت خدا از غنا در معصیت نزد من محبوب تر است (کافی / 8 / ص 22 / 279). نیز به فصل سوم و توضیح درباره غنا و فقری که به ترتیب از جنود عقل و جهل اند مراجعه کنید.

2- خصال / ج 2 / ص 433 / ح 17.

«مردمان بر دو گروهند: گروهی از او بهتر و پرهیزگار تر و گروهی دیگر از او بدتر و پست ترند. زمانی که بهتر و پرهیزگارتر از خود را می بیند، در برابر او تواضع کند تا بدو ملحق شود. و وقتی بدتر و پست تر از خود را دیدار می کند، بگوید: شاید نیکی او پنهان و شرّش آشکار باشد، و شاید که عاقبت او ختم به خیر شود وقتی [عاقل] چنین کند، سروری اش بلندی گیرد و به آقایی اهل زمانش رسد.»

عاقل وقتی کسی را می بیند، که بهتر و متقی تر از خود اوست، عقلاً در مقابل او تواضع می کند و خود را در پیشگاه او کوچک می یابد. این تواضع - به تعبیر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم - می تواند او را به رتبه ای بالا تر برساند و توفیق پیوستن به شخص متقی تر عطايش کند. اما اگر با کسی برخورد که اعمال او از خودش بدتر است با خود چنین می اندیشد: من این شخص را بد می دانم، چون در ظاهر اعمال بد او را می بینم، شاید او نیکی پوشیده ای دارد که در باطن اوست و دیده ها آن را نمی بینند. پس به ظاهر نشاید حکم کرد. هم چنین عاقل به خود می گوید: شاید فرجام این شخص - با همه شرور ظاهری که دارد - به خاطر همان خیر پنهان، به نیکی گراید. و حتی ممکن است در پایان کار تغییر مسیر دهد و از مسیر شرّ و شقاوت به طریق خیر و سعادت بیوندد، اما من - با همه اعمال خیری که دارم - فرجام کارم ختم به خیر نگردد.

کسی که خود را بنده نادار و عبد ذلیل خدا می داند همواره هراس ناک است از این که خدا لحظه ای او را به حال خود رها کند؛ نه این که به محض انجام یک کار خیر توفیق الهی را فراموش کند و به خود امیدوار تر گردد. همواره باید این حقیقت را به یاد داشته باشیم که معیار، حال حاضر و نمود ظاهر افراد نیست، بلکه به تعبیر

(مَلَاكُ الْأُمُورِ حُسْنُ الْخَوَاتِمِ) (1)

«ملاک کارها نیکی پایان هاست.»

ممکن است کسی امروز کافر باشد و مؤمن از دنیا برود؛ اما آن که امروز مؤمن است، فردا جز کفر به سرای دیگر نبرد. مؤمن در مواجهه با کافر، کفر او را نکوهش می کند و ایمان خود را از او بهتر می داند، اما در عین حال حساب خود را از ایمانش جدا می داند و می اندیشد که مبدا ایمان من عاریه باشد و با دست خالی از دنیا بروم. (2) نتیجه آن که در عین بیزاری جستن از افعال ناشایست دیگران، هم چنان نباید خود را بهتر از آن ها بدانیم.

دلیل دیگر قابل اشاره آن که: ممکن است فرد گنهکار مورد مغفرت خدا قرار گیرد، ولی آن که مطیع خداست، طاعتش مقبول خداوند نیفتد و حتی معاصی او مایه حبط اعمال نیکش شود. (3)

بدین ترتیب، توضیح ده خصلت عاقل - که عقل او به آن ها تمام می گردد - پایان می پذیرد. در ادامه این فصل، ذیل چند عنوان به نشانه هایی دیگر از عاقل

ص: 44

1- غرر الحکم / ح 10922

2- بنابر کتاب و سنت، ایمان افراد بر دو نوع است: «مستقر» و «مستودع» ایمان «مستقر»، ایمانی است ماندنی که تا پایان عمر همراه شخص می ماند. ایمان «مستودع» نزد صاحبش به ودیعه و عاریه است؛ اما تا هنگام مرگ نمی ماند علاقمندان به بحث تفصیلی در این زمینه به کتاب «معرفت امام عصر علیه السلام» ص 252 - 262 مراجعه نمایند.

3- برخی از عالمان بزرگ شیعی با اقتباس از همین احادیث معصومان، این نکته را در ضمن وصایای خود بیان کرده اند. برای نمونه رجوع شود به اجازه نامه شیخ ابراهیم قطیفی (محدث قرن نهم) به شیخ شمس الدین بن ترکی، در بحار الانوار / ج 108 / ص 105

1-2- نگرش عاقل به عیوب خویش

در حدیث اخیر، خصلت نهم عاقل کامل را خواندیم. او کار خیر دیگران را بزرگ می شمارد گر چه کوچک باشد و در مورد خود، کار های نیکش را اندک می بیند گر چه بسیار باشد. به همین مناسبت، در این جا به نگرشی اشاره داریم که عاقل باید نسبت به معاصی و عیوب خود و دیگران داشته باشد.

گناهان خود را کوچک دیدن و در مقابل، عظیم یافتن معاصی دیگران از صفات عاقل نیست امیر المؤمنین علیه السلام در نکوهش این ویژگی فرموده اند:

(و قَالَ الرَّجُلُ سَأَلَهُ أَنْ يَعِظُهُ : لَا تَكُنْ مِمَّنْ ... يَسْتَعْظِمُ مِنْ مَعْصِيَةِ غَيْرِهِ مَا يَسْتَقِيلُ مِنْهُ مِنْ نَفْسِهِ ، وَيَسْتَتَكَبِّرُ مِنْ طَاعَتِهِ مَا يَحْقُرُهُ مِنْ طَاعَةِ غَيْرِهِ ، فَهُوَ عَلَى النَّاسِ طَاعِنٌ وَلِنَفْسِهِ مُدَاهِنٌ .) (1)

«شخصی از امام امیر المؤمنین علیه السلام موعظه خواست. حضرتش فرمودند: از کسانی مباش که... معصیت غیر خود را بزرگ می شمارند؛ همان معصیتی که بیش از آن، از خودش سر زده ولی کوچکش می داند و طاعت خودش را زیاد می شمارد همان طاعتی که از غیر خودش حقیر می بیند. این است که بر مردم طعنه می زند و برای خویشان مداهنه می کند.»

«مداهنه» یعنی مدارا کردن و نرمی و رفق و سازش به خرج دادن (2) کسی که

ص: 45

1- نهج البلاغه / ص 497 / حکمت 150

2- «الادهان: المصانعة كالمداهنة.» (مجمع البحرين / ج 6 / ص 249)

نکوهش او در کلام امیر المؤمنین علیه السلام آمده است، وقتی نوبت به دیگران می رسد، زبانش به طعنه باز است، اما نسبت به خود سهل انگار است و با نفس خویش سازش می کند.

معنای دیگر «مداهنه»، دورویی و اظهار چیزی برخلاف باطن است. (1) بنابراین می توان گفت کسی که از عیوب خود چشم می پوشد، در حقیقت با نفس خویش تملق و دورویی می کند و به نوعی با او کنار می آید و سازش می کند (2) در حالی که عاقل چنین نیست:

(أَعْقَلَ النَّاسِ مَنْ كَانَ بِعَيْبِهِ بَصِيْرًا وَعَنْ عَيْبِ غَيْرِهِ ضَرِيْرًا. (3)

«عاقل ترین مردم کسی است که نسبت به عیب خود بینا باشد و از عیب غیر خود چشم بپوشد.»

از آثار و برکات عقل عاقل، این است که آن چنان به عیوب خویش مشغول می شود که عیوب دیگران را نمی بیند؛ نه این که ببیند و به روی خود نیاورد. اصلاً متوجه عیب های دیگران نمی شود، زیرا که وقتی اهتمام انسان به چیزی شدید گردد از غیر آن غافل می شود لذا فرموده اند:

(طَوْبَى لِمَنْ شَغَلَهُ عَيْبُهُ عَنْ عَيْبِ النَّاسِ) (4)

«خوشا به حال کسی که عیب خود او را از پرداختن به عیوب دیگران مشغول ساخته است.»

ص: 46

1- «و قیل: المداهنة إظهار خلاف ما يُظْمَرُ.» (لسان العرب / ج 13 / ص 162)

2- این هر دو معنای مداهنه در المعجم الوسيط / ص 301 آمده است: «اظهر خلاف ما اضممر، و داراه و لاینه.» در حقیقت این دو معنا در حدیث امام با هم جمع شده اند.

3- غرر الحکم // 389

4- نهج البلاغه / ص 255

در این جا می توان پرسید که شخص مرتبی در برابر عیوب مرتبی (فرد مورد تربیت خود) چه موضعی باید داشته باشد؟ در پاسخ باید گفت: مرتبی و معلمی که تربیت فرزندان خود یا دیگران را برعهده دارد، باید بر اعمال و رفتار مرتبی به خوبی نظارت کند مثلاً والدین به عنوان نزدیک ترین مربیان فرزند خود، باید عیوب مرتبی را ببینند و آن را کوچک بشمارند. چرا که اگر کوچک بشمارند، اساساً نمی توانند در صدد یافتن و رفع اصلاح آن بر آیند.

اما در عین حال، مرتبی نباید خود از مسیر صحیح عاقلانه خارج شود و خود را خالی از هر نقصی و مبرا از هر عیبی بینگارد. مرتبی هم چنان باید قلباً خود را حقیر تر از هر کسی از جمله مرتبی خویش - بداند. اما از جهت انجام وظیفه، وقتی عیبی در مرتبی می بیند، باید این گونه بیندیشد که این عیب ممکن است سر آغاز عیوب بسیاری باشد که صد ها حُسن او را هم تحت الشعاع قرار دهد.

برای تقریب به ذهن به مثالی توجه کنید: پزشکی که در هنگام معاینه بیمار، نشانه های یک مرض خطرناک را می بیند، اگر به آن اهمیّت ندهد مسؤول است. زیرا ممکن است آن مرض در مراحل ابتدایی باشد و معالجه و غلبه بر آن آسان باشد، اما نادیده گرفتن آن می تواند به پیشروی و لاعلاج گشتن آن بینجامد. در امور اخلاقی نیز چنین است وقتی مرتبی سر نخ رذیلتی چون کبر یا حسد را در مرتبی یافت، باید به دنبال اصلاح آن برود، تا آن صفت ناپسند در جان او ریشه دار نگردد.

باید توجه کنیم که این جا اساساً مرتبی در صدد مقایسه عیوب مرتبی با عیب خود نیست تا آن را مانند غیر عاقل بزرگ بشمارد. بلکه این جا، همان حکایتِ طبیب و مریض جریان دارد. اگر طبیبی خود از بیماری رنج می برد، در مقام درمان بیماریِ مریض دیگر، به بیماری خود نمی اندیشد و مقایسه بیماریِ خود با بیماریِ بیمارش

1-3-قناعت و عفت، دو زینت عاقل

قناعت یعنی خرسندی و اکتفا نسبت به آن چیزی که خداوند، نصیب انسان ساخته است بنا بر این قناعت، امری قلبی و حالتی روحی است. آن چه بی نیازی واقعی و غنای حقیقی به انسان عطا می کند، همین حالت قناعت است، یعنی انسان در روح خویش احساس نیاز و وابستگی به دنیا نداشته باشد. برای رسیدن به غنای حقیقی، لازم نیست پیوسته اموال و امکانات را گرد آوریم و همواره بر آن ها بیفزاییم، قناعت هم ثمره عقل است.

امام کاظم علیه السلام درباره «بی نیازی بدون مال» چنین می فرمایند:

(یا هشام! مَنْ أَرَادَ الْغِنَى بِلَا مَالٍ وَرَاحَةَ الْقَلْبِ مِنَ الْحَسَدِ وَالسَّلَامَةَ فِي الدِّينِ، فَلْيَتَضَرَّعْ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فِي مَسْأَلَتِهِ بِأَنْ يُكَمِّلَ عَقْلَهُ. فَمَنْ عَقَلَ، قَنَعَ بِمَا يَكْفِيهِ. وَ مَنْ قَنَعَ بِمَا يَكْفِيهِ، اسْتَعْنَى وَ مَنْ لَمْ يَقْنَعْ بِمَا يَكْفِيهِ، لَمْ يُدْرِكِ الْغِنَى أَبَدًا.) (1)

«ای هشام! هر که بی نیازی بدون مال و آسودگی قلب از حسد و سلامت در دین بخواهد، باید در زمینه درخواست خود به پیشگاه خداوند - عزوجل - تضرع کند که عقل او را کامل گرداند. چرا که هر کس عاقل شد، قانع می شود به مقداری که برایش کافی است و هر کس به آن چه برایش بس است، بسنده کند، احساس بی نیازی می کند. و هر کس قانع نشود به آن چه

ص: 48

اورا کافی است. هرگز بی نیازی را نخواهد یافت.»

اگر انسان حال روحی قناعت را در خود تقویت کند، به همان مقدار از حلال که خداوند نصیب او کرده، قانع می شود. در نتیجه در مورد آن چه حرام است، به راحتی عفاف می ورزد، و از بسیاری اندوه ها رهایی می یابد. به همین دلیل، امیر المؤمنین علیه السلام ریشه عفاف را قناعت و میوه قناعت را اندکی اندوه ها دانسته اند:

(أَصْلُ الْعِفَافِ الْقَنَاعَةُ، وَ ثَمَرُهَا قِلَّةُ الْأَحْزَانِ.) (1)

عفاف از قناعت بر می خیزد و قناعت از عقل، پس می توان عفت را نیز برخاسته از عقل دانست:

(مَنْ عَقَلَ عَفَتْ) (2)

از لحاظ لغوی، عَنَّ يَعِقُ عِفَافاً وَعِنَّةٌ يَعْنِي: (كَفَّ عَمَّا لَا يَحِلُّ أَوْ لَا يَجْمَلُ .) (3)

از آن چه حلال یا زینده نیست خود داری کرد. درباره مصادیق عفت و ثمرات آن، در فصل حجاب های عقل، حجاب شهوت، سخن خواهیم گفت. در این جا کلام را - درباره دوزینت عفت و قناعت برای عاقل با سخنی از امیر المؤمنین علیه السلام به پایان می بریم:

(يُسْتَدَلُّ عَلَى عَقْلِ الرَّجُلِ بِالتَّحَلِّيِ بِالْعِفَّةِ وَالْقَنَاعَةِ.) (4)

«برای دلیل آوردن بر عقل انسان، بر آراستگی او به عفت و قناعت استدلال می شود.»

ص: 49

1- بحار الانوار / ج 78 / ص 7

2- غرر الحکم / ح 391

3- المنجد، ماده عفت

4- غرر الحکم / ح 5419

1-4-مدارا با جهل جاهلان، دلیل عقل عاقلان

مدارا با دیگران- چه عالم و چه جاهل - نشانه عقل است:

(يُسْتَدَلُّ عَلَى عَقْلِ الرَّجُلِ بِكَثْرَةِ وَقَارِهِ وَحُسْنِ احْتِمَالِهِ. (1))

«عقل انسان به وقار بسیار و تحمل نیکوی او شناخته می شود.»

اهمیت مدارا تا حدی است که امام صادق علیه السلام فرمودند:

(أَعْقَلُ النَّاسِ أَشَدُّهُمْ مُدَارَاةً لِلنَّاسِ) (2)

«عاقل ترین مردم کسی است که مدارایش با مردم بیش از دیگران باشد.»

البته مدارا با جاهلان، اهمیتی ویژه دارد. امیر المؤمنین علیه السلام فرموده اند:

(لِكُلِّ شَيْءٍ زَكَاةٌ، وَزَكَاةُ الْعَقْلِ احْتِمَالُ الْجُهَالِ. (3))

«هر چیزی زکاتی دارد و زکات عقل، تحمل جاهلان است.»

زکات در اصل لغت، یعنی طهارت، رشد و برکت (4) و در اصطلاح، مقداری از مال است که از آن خارج می کنند تا مال را بدان تطهیر کنند. اما زکات، منحصر در زکات مال نیست. بلکه همه کمالات آدمی - که بدون هیچ گونه استحقاق اولیه، نزد او به امانت نهاده شده - زکات دارند. لذا در این حدیث فرموده اند: (لِكُلِّ شَيْءٍ زَكَاةٌ): «هر چیزی را زکاتی است.»

زکات هر گونه دارایی، مایه پاکیزگی افزونی و برکت آن دارایی است. در روایات تذکر داده اند که «عقل» از کمالات شریفی است که خداوند حکیم در ردیف علم و معرفت به بشر می بخشد. لذا باید زکات این کمال را بپردازد.

ص: 50

1- همان / ح 5195

2- امالی شیخ صدوق (رحمه الله علیه) / ص 20

3- غرر الحکم / ح 527

4- لسان العرب / ج 14 / ص 358

زکات عقل، تحمّل کسانی است که از این نعمت، بی نصیب یا کم بهره اند. البتّه تحمّل جاهلان، امری دشوار است که -چه در مرحله قلبی و چه در مرتبه عملی - باید با ممارست و تمرین آن را کسب کرد. بدیهی است که هر چه عقل انسان بیشتر باشد، باید توجه بیشتری نسبت به آن داشته باشد.

بهترین آموزگار در این زمینه - همچون موارد دیگر برخورد عاقلان کامل آفرینش یعنی اهل البیت علیهم السلام با اطرافیان است که در سیره عملی آن بزرگواران دیده می شود. به عنوان مثالی روشن، نظری بیفکنید به رفتار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و در مقابل جهالت های مردمان عصر جاهلیت. موارد متعدد از تحمّل ایشان در روایات آمده است و همین صبر و تحمل از دلایل عمده پیش روی دین بود که مردم اسلام را پذیرفتند (1) مثلاً کسانی را که سنگ بر او می زدند و او را استهزاء می کردند و ناسزایش می گفتند دعا می کرد:

(اللَّهُمَّ اهْدِ قَوْمِي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ) (2)

«خدایا قوم مرا هدایت کن که آنان نمی دانند»

امیر المؤمنین علیه السلام نحوه رفتار با جاهل را چنین ترسیم می نمایند:

(يَنْبَغِي لِلْعَاقِلِ أَنْ يُخَاطَبَ الْجَاهِلَ مُخَاطَبَةَ الطَّيِّبِ الْمَرِيضِ) (3)

«برای عاقل سزاوار است که با جاهل همچون مخاطبه طیب با مریض، رفتار کند.»

ص: 51

1- به عنوان نمونه به کتاب «خورشید اسلام چگونه درخشید؟» نوشته جناب آقای محمد باقر علم الهدی بنگرید

2- بحار الانوار / ج 11 / ص 298

3- غرر الحکم / ح 491

می دانیم که «جاهل» در مقابل عاقل است. مخاطبهٔ عاقل با جاهل باید از نوع مواجههٔ طیب با مریض باشد. عاقل باید همچون طیبی دل سوز و حاذق جاهل را درد مند بداند و با آغوش باز او را بپذیرد، دردش را تشخیص دهد و صادقانه از سر دل سوزی در صدد درمان بر آید. از همه مهم تر آن که عاقل هرگز نباید به صِدْرَف آن که از درد جهل در امان است، به جاهل فخر بفروشد؛ هم چنان که هرگز ندیده ایم طیبی به مریضی مباحات کند که توفلان مرض را داری و من ندارم!

حتی گاه ممکن است مریض، غافل از بیماری و درد خویش، به طیبی دل سوز، جسارت و اهانت کند. در این جا اگر کاری از طیب ساخته نیست، بر نمی آشوبد؛ بلکه پا را از سکوت فراتر نمی نهد. حکایت عاقل در برابر جهال نیز چنین است:

(أَعْقَلَ النَّاسِ مَنْ لَا يَتَجَاوَزُ الصَّمْتَ فِي عُقُوبَةِ الْجُهَالِ .) (1)

«عاقل ترین مردم کسی است که در عقوبت جاهلان، از سکوت فراتر نمی رود.»

در حالات آموزندهٔ امام مجتبی علیه السلام نقل شده است که وقتی بر مرکب سوار بودند، مردی شامی ایشان را دید و حضرتش را لعن کرد. امام علیه السلام پاسخی ندادند. وقتی که آن مرد ساکت شد، امام بر او سلام کردند و خندیدند و فرمودند:

«ای پیر مرد! گمان داریم که غریب باشی و شاید که اشتباه گرفته ای. پس اگر از ما رضایت بطلبی تو را خشنود می کنیم. اگر درخواست کنی، به تو می بخشیم. اگر راه بجویی، راحت می نماییم. اگر بخواهی که بارت برداریم، تو را در برداشتن آن یاری کنیم. اگر گرسنه ای، سیرت می کنیم.»

ص: 52

اگر عریانی بپوشانیمت. اگر نیازمندی، بی نیازت سازیم. اگر رانده شده ای، پناهت دهیم و اگر حاجتی داری، آن را برایت بر آوریم. پس اگر بار سفرت را نزد ما بیاوری و تا زمان بازگشتت مهمان ما باشی، برایت سود مند تر است. زیرا که ما مکانی فراخ و منزلتی قابل توجه و مالی بسیار داریم.»

وقتی مرد، سخن حضرتش را شنید، گریست و گفت:

«شهادت می دهم که خلیفه خدا در زمین او، تویی. خداوند آگاه تر است که رسالت خود را در کجا قرار دهد. من با تو و پدرت بیش از همه خلق خدا دشمن بودم؛ ولی اکنون تو محبوب ترین خلق خدا نزد من هستی.»

سپس بار سفرش را به حضرت تحویل داد و تا وقتی که بازگشت مهمان ایشان بود و به محبت آن خاندان معتقد شد. (1)

می بینید که امام مجتبی علیه السلام با برخورد طیب گونه خود، آن شامی را چگونه منقلب ساختند. ایشان به جای آن که به جسارت های او واکنش نشان دهند و او را عقاب کنند، مَهْر سکوت نشکستند و حتی خندیدند و سپس مداوای او را آغاز کردند. پاسخ بدی های او را با نیکی و احسان دادند. همین عمل، نه فقط عداوت و کینه آن مرد گمراه را فرو نشانند، بلکه نعمت هدایت را بر او ارزانی داشت. آری:

بدی را بدی سهل باشد جزا *** اگر مردی، أَحْسِنُ إِلَى من أَسَا

نمونه آموزنده دیگر از این گونه برخورد ها، درباره امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده است. میثم تمار می گوید که در پیشگاه مولایم امیر المؤمنین علیه السلام بودم که جوانی

ص: 53

وارد شد و در میان مسلمانان نشست. وقتی که امام از قضاوت فارغ شدند، جوان به سوی ایشان برخاست و گفت:

«ای ابا تراب! من فرستاده ای به سوی تو هستم. و از جانب کسی برایت نامه ای آورده ام که کتاب خدا را از اوّل آن تا آخرش حفظ کرده، علم قضاوت ها و حکم ها را داراست و از تو در کلام، بلیغ تر و بدین مقام شایسته تر است. این نامه کوه ها را به لرزه در می آورد؛ پس برای جواب آماده باش و سخن را به دروغ میارای.»

غضب در چهره امیر المؤمنین علیه السلام پدیدار شد و به عمّار فرمود:

«بر شترت سوار شو، در میان قبیله های کوفه بگرد و به آن ها بگو دعوت علی را پاسخ گوید تا حق را از باطل و حلال را از حرام و صحّت را از سقم باز شناسند.»

عمّار سوار شد، لحظه ای نگذشته بود که عرب را دیدم، همان گونه که خدا می فرماید:

(إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً (1)... فَأِذَاهُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَى رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ) (2)

«آن جز یک فریاد نبود... که آن ها از قبر های شان به سوی پروردگار شان شتابان شدند.»

در مسجد کوفه جایی نماند و مردم در هم، فشردند همان گونه که ملخ ها بر کشت

ص: 54

1- بخشی از آیه 53 سوره یس: (إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَأِذَاهُمْ جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ.)

2- بخشی از آیه 51 سوره یس: (وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَأِذَاهُمْ مِنَ الْأَعْدَاثِ إِلَى رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ.)

تازه در ابتدای رویش به طور فشرده هجوم می آورند. آن دانای دلیر و پهلوان انزع (1) برخاست، از منبر بالا رفت و سینه صاف کرد. هر که در مسجد بود، ساکت گشت. امام علیه السلام خطاب به مردم فرمودند:

(رَحِمَ اللَّهُ مَنْ سَمِعَ فَوَعَى أَيُّهَا النَّاسُ! مَنْ يَزَعُمُ أَنَّهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ؟ وَاللَّهِ لَا يَكُونُ الْإِمَامَ إِلَّا مِمَّا حَتَّى يُحْيِيَ الْمَوْتَى، أَوْ يُنَزِلَ مِنَ السَّمَاءِ مَطَرًا، أَوْ يَأْتِيَ بِمَا يُشَاكِلُ ذَلِكَ مِمَّا يَعْجِزُ عَنْهُ غَيْرُهُ. وَفِيكُمْ مَنْ يَعْلَمُ أَنَّي الْآيَةَ الْبَاقِيَةَ وَالْكَلِمَةَ التَّامَّةَ وَالْحُجَّةَ الْبَالِغَةَ. وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ مُعَاوِيَةَ جَاهِلًا مِنْ جَاهِلِيَّةِ الْعَرَبِ، عَجَزَ فِي مَقَالِهِ. وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ لَوْ شِئْتُ لَطَحْتُ عِظَامَهُ طَحْنًا، وَنَسَفْتُ الْأَرْضَ مِنْ تَحْتِهِ نَسْفًا، وَخَسَفْتُهَا عَلَيْهِ خَسْفًا، إِلَّا أَنْ أَحْتِمَالَ الْجَاهِلِ صَدَقَةً) (2)

«خدا رحمت آورد بر کسی که بشنود و بفهمد و نگاه دارد. ای مردم! چه کسی گمان دارد که امیر المؤمنین است؟ قسم به خدا که امام، امام نیست مگر آن که مردگان را زنده کند یا از آسمان بارانی فرود آورد یا چیزی را

شبيه این ها بیاورد که دیگران از آن ناتوان باشند. و در میان شما کسانی هستند که می دانند منم آن آیت ماندگار و کلمه تامه و حجّت بالغه. به راستی، معاویه جاهلی از جاهلیت عرب را به سوی من فرستاده که در گفتارش درشتی به خرج داده. (3) شما می دانید که اگر می خواستم،

ص: 55

1- انزع، یعنی: کسی که موی دو طرف پیشانی اش ریخته است. این کلمه از صفات امیر المؤمنین

2- بحار الانوار ج 57 / ص 1344 / 3

3- «العجرفة: درشتی در سخن و ناراستی در کار» (لاروس / ص 1427)

استخوانش را (همچون آرد) خرد و زمین زیر او را ویران می کردم و او را در آن زمین ویران فرو می بردم. (از این همه کار، مرا عاملی باز نمی دارد) مگر این که تحمّل جاهل، صدقه است.»

چنان که می بینید در این جا نیز امیر المؤمنین علیه السلام - که قدرت شان بر کسی پوشیده نیست - اعمال قدرت نمودند و علت این تحمّل را «صدقه بودن» تحمّل جاهل دانستند. در حدیث دیگر دیدیم که این تحمّل، زکات عقل است. آری امیر المؤمنین علیه السلام به آن جاهل کیفر ندادند و در مقام عقاب او از این که او را جاهل خواندند، فرا تر نرفتند. اما در عین حال - چنان که در ادامه روایت میثم می بینیم - حضرتش معجزاتی شگفت آور نشان دادند، تا در مقام تربیت مردمان، وظیفه خود را انجام داده باشند و امارت خود بر مؤمنین را بار دیگر اثبات کنند. (1) روشن است که آن اقدامات، اعجاز آمیز خطاب به تمامی مردمان بود و مخاطب، تنها آن شخص نبود لذا آن معجزات در مقام عقوبت او نبود. هم چنین روشن می شود که غضب اولیه حضرت جنبه شخصی نداشته و بخاطر مشتبه شدن حق و باطل (در امر امامت) برای حامل نامه و سایر مردم بوده است.

اکنون قصه ای بشنویم از مالک اشتر، آن تربیت یافته مکتب علوی که مواعظ مولایش امیر المؤمنین علیه السلام را در تحمّل جاهلان به جان خریده بود:

«مالک اشتر از بازاری می گذشت، در حالی که لباس و عمامه ای از

ص: 56

1- علاقمندان برای آگاهی از ادامه ماجرا و معجزات حضرت به بحار الانوار / ج 57 / ص 344 مراجعه نمایند. چنان که در آن جا آمده، از انجام همین معجزات بود که حضرت، خطبه معروف شقشقیه را ایراد فرمودند.

کرباس بر تن داشت یکی از مردم بازار، او را دید. ظاهر او را کوچک شمرد و چیزی به نشانه خوار شمردنش به طرف او پرتاب کرد. مالک گذشت و به او توجهی نکرد. به آن شخص گفته شد که: وای بر تو! می دانی به چه کس اهانت کردی؟ گفت: نه. گفته شد: این شخص مالک، یار امیر المؤمنین علیه السلام است. لرزه بر اندام مرد افتاد، و آمد تا از او عذر بخواهد، دید که مالک به مسجدی وارد شده و به نماز ایستاده است. وقتی مالک نماز را به پایان برد، آن مرد بر پا های او افتاد و بدان بوسه زد. مالک گفت: این چه کاری است؟ مرد گفت: بخاطر آن چه نسبت به تو روا داشتم، از تو عذر می طلبم. مالک گفت: اشکالی ندارد. قسم به خدا وارد مسجد نشدم، مگر برای آن که برای تو استغفار کنم.» (1)

1-5- دنیا و آخرت در نگاه عاقل

امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید:

(العَاقِلُ مَنْ زَهَدَ فِي دُنْيَا دِينِهِ فَإِنَّهُ، وَرَغِبَ فِي جَنَّةِ سَيِّئَةٍ خَالِدَةٍ عَالِيَةٍ) (2)

«عاقل، کسی است که نسبت به دنیای پست و از بین رفتنی، زهد می ورزد (به آن دل نمی بندد) و نسبت به بهشت گران قدر پاینده بلند مرتبه رغبت می ورزد (دل به آن می بندد).»

«زُهد» یعنی روی گردانیدن از چیزی به سبب حقیر شمردن آن» (3)، در مقابل

ص: 57

1- بحار الانوار / ج 42 / ص 157 به نقل از تنبيه الخاطر.

2- همان / ح 463

3- لاروس / ص 1142

«رغبت» قرار دارد. انسان عاقل، نسبت به دنیا و مظاهر فریبنده آن رغبتی ندارد. این حالت، پیامد شناخت صحیح او از دنیا و آخرت است. وقتی عاقل، آخرت باقی و پایا را با دنیای فانی و گذرا مقایسه می کند، بر مبنای عقل دل از دنیا بر می کند و به آخرت روی می آورد. هر چه دنیا شناسی عاقل بیشتر گردد، زهد در او افزون تر شود.

بدیهی است صحیح ترین و کامل ترین معرفت نسبت به دنیا و آخرت را می توان در کلام کلام حجج الهی علیهم السلام جستجو کرد.

امام کاظم علیه السلام می فرماید:

(یا هشام! إِنَّ الْعَاقِلَ نَظَرَ إِلَى الدُّنْيَا وَإِلَى أَهْلِهَا، فَعَلِمَ أَنَّهَا لَا تُنَالُ إِلَّا بِالمَشَقَّةِ وَنَظَرَ إِلَى الْآخِرَةِ فَعَلِمَ أَنَّهَا لَا تُنَالُ إِلَّا بِالمَشَقَّةِ. فَطَلَبَ بِالمَشَقَّةِ أَبْقَاهُمَا.) (1)

«ای هشام! عاقل به دنیا و به اهل آن نگریست، و دانست که دنیا جز با مشقت بدست نمی آید. و (از سوی دیگر) به آخرت نگریست و دانست که (آن هم) جز با مشقت به دست نمی آید. پس با مشقت ماندنی تر را طلب کرد.»

هم دستیابی به دنیا سختی دارد و هم تحصیل آخرت. عاقل با توجه به این که قدرت، سلامت و عمر محدودی دارد، نیروی خود را صرف دستیابی به آخرت کند که ماندگار است. و همت خود را متوجه دنیایی نمی کند که او را از سعادت باقی باز دارد.

امام علیه السلام در کلام دیگری می فرماید:

(یا هِشَامُ! إِنَّ الْعُقَلَاءَ زَهَدُوا فِي الدُّنْيَا، وَرَغِبُوا فِي الْآخِرَةِ.) (2)

ص: 58

1- کافی / ج 1 / ص 18

2- همان

«ای هشام! عاقلان نسبت به دنیا زهد ورزیدند و میل به آخرت یافتند.»

حضرت کاظم علیه السلام علت زهد عاقلان در دنیا و رغبت ایشان به آخرت را این چنین بیان می کنند:

(لَا تَهْمُ عَلِمُوا أَنَّ الدُّنْيَا طَالِبَةٌ مَطْلُوبَةٌ، وَالْآخِرَةُ طَالِبَةٌ مَطْلُوبَةٌ. فَمَنْ طَلَبَ الْآخِرَةَ، طَلَبَتْهُ الدُّنْيَا حَتَّى يَسَّ تَوْفِي مِنْهَا رِزْقَهُ. وَ مَنْ طَلَبَ الدُّنْيَا طَلَبَتْهُ الْآخِرَةُ، فَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ، فَيُفْسِدُ عَلَيْهِ دُنْيَاهُ وَ آخِرَتَهُ) (1)

«زیرا آنان دانستند که دنیا، خواهان (و) خواسته شده است، و آخرت هم خواهان (و) خواسته شده است. پس کسی که آخرت را بخواهد دنیا او را می طلبد تا روزی خود را به طور کامل از آن بگیرد. و آن که دنیا را بخواهد، آخرت او را می طلبد، آن گاه مرگ به سراغش می آید و دنیا و آخرتش را بر او تباہ می سازد.»

سنت الهی بر این است که اگر کسی با نیت خالص برای خدا، در پی طلب آخرت باشد، خداوند روزی او را در دنیا به طور کامل نصیبش می گرداند. البته طلب آخرت بدین معنا نیست که شخص به دنبال اسباب عادی حصول رزق نرود؛ بلکه بدین معناست که در کسب رزق هم، برای جلب رضای خداوند قدم بردارد و همه امیدش فقط به او باشد، یعنی روزی دنیا را برای دنیا نخواهد که این خود، مصداق طلب آخرت است.

اما آن که از خدا غافل است، کسب و کارش دنیا طلبی می شود و نهایتاً آخرت، او را می طلبد. یعنی مرگش فرا می رسد، در حالی که از دنیا هیچ توشه ای برای آخرت

ص: 59

بر نگرفته است. چنین کسی نه به دنیا آن گونه که می خواسته، دست یافته و نه در آخرت، جایگاه مناسبی خواهد یافت.

گفته شد که زهد، یعنی عدم رغبت. لذا امری قلبی است که البته آثار آن بر جوارح آدمی جاری می شود. نیز تذکر دادیم که آخرت طلبی به معنای گذران بیهوده عمر در دنیا نیست. بلکه با استفاده از متاع دنیوی و در ضمن بهره مندی از آن، باید برای آخرت توشه بر گرفت. پس زهد به مفهوم عدم تعلق خاطر و دل بستگی به دنیا است، نه بی نصیبی از دنیا. اگر آدمی چنین شد، به خاطر از کف دادن دنیا غمگین و در دستیابی به آن خوشحال نمی گردد.

در روایات نیز زهد را این گونه معنا کرده اند. حفص بن غیاث به امام صادق علیه السلام عرض می کند:

(جُعِلْتُ فِدَاكَ! فَمَا حَدُّ الزُّهْدِ فِي الدُّنْيَا؟)

«فدایت کردم! حد زهد در دنیا چیست؟»

حضرت پاسخ می دهند:

(قَدْ حَدَّ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ، فَقَالَ عَزَّوَجَلَّ: (لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ). إِنَّ أَعْلَمَ النَّاسِ بِاللَّهِ أَخْوَفُهُمْ لِيَلَّهِ وَ أَخْوَفُهُمْ لَهُ أَعْلَمُهُمْ بِهِ. وَأَعْلَمُهُمْ بِهِ أَزْهَدُهُمْ فِيهَا.) (1)

«خداوند، حد آن را در کتابش معین ساخته و فرموده است: (لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ) (2) همانا عالم ترین مردم به

ص: 60

1- تفسیر القمی / ج 2 / ص 146

2- حدید / 23؛ تا این که بر آن چه از در ؛ تا این که بر آن چه از دست شما رفته است محزون نشوید، و بدان چه به دست شما آمده است خوشحال نگردید.

خداوند، خائف ترین آن ها از خداست. و خائف ترین آن ها از خدا، عالم ترین آن ها به اوست. و عالم ترین آن ها به او، زاهد ترین آن ها در دنیا است.»

از این روایات، مطلب مهم دیگری بر می آید که وجدان آدمی هم بر آن صحه می گذارد: بهره مندی بیش از حد کفایت و غرق گشتن در مواهب دنیا، به تدریج رغبت به دنیا و شوق به زائد بر نیاز را به همراه می آورد و زهد قلبی واقعی را از انسان می گیرد. این همان حالتی است که با قناعت منافات دارد. امام کاظم علیه السلام می فرمایند:

(یا هشام! إِنْ كَانَ يُغْنِيكَ مَا يَكْفِيكَ، فَأَذْنِي مَا فِي الدُّنْيَا يَكْفِيكَ. وَإِنْ كَانَ لَا يُغْنِيكَ مَا يَكْفِيكَ، فَلَيْسَ شَيْءٌ مِنَ الدُّنْيَا يُغْنِيكَ .) (1)

«ای هشام! اگر آن چه تو را کفایت کند، بی نیازت می دارد، کم ترین بهره ای که در دنیا ست تو را کفایت می کند. و اگر آن چه تو را بس است، بی نیازت نمی کند، هیچ چیزی از دنیا تو را بی نیاز نمی دارد.»

این تعبیر بسیار قابل تأمل است. اگر انسان به قدر کفاف خود بسنده کند، احساس بی نیازی برای او پدید می آید. اما در مقابل اگر به حد کفاف قناعت نکند، هر اندازه که از مواهب دنیا بهره گیرد، باز هم حرص او بیشتر می شود و هرگز به غنای روحی نخواهد رسید.

این تمثیل زیبای امام علیه السلام درباره دنیا ست:

(یا هشام! مَثَلُ الدُّنْيَا مَثَلُ مَاءِ الْبَحْرِ . كُلَّمَا شَرِبَ مِنْهُ الْعَطْشَانُ أَزْدَادَ عَطْشًا حَتَّى يَقْتُلَهُ) (2)

ص: 61

1- تحف العقول / ص 387

2- تحف العقول / ص 396

«ای هشام! مثل دنیا به سان آب (شور) دریا ست که فرد تشنه هر چه از آن بنوشد، تشنگی اش افزون شود تا این که او را بکشد.»

شگفت آن که این فرجام کار طالب دنیا ست که او به خاطر ظاهر فریبای دنیا، از آن غفلت دارد:

(یا هشام! إِنَّ مَثَلَ الدُّنْيَا مَثَلُ الْحَيَّةِ، مَسُّهَا لَيْسَ وَفِي جَوْفِهَا السَّمُّ الْقَاتِلُ. يَحْدَرُهَا الرَّجَالُ ذَوُو الْعُقُولِ، وَيَهْوَى إِلَيْهَا الصَّبِيَانُ بِأَيْدِيهِمْ.) (1)

«ای هشام! همانا مثل دنیا به سان مار است که (ظاهر) لمس (شدنی) آن نرم است، در حالی که در شکم خود سم کشنده دارد. مردان صاحب عقل از آن می پرهیزند، اما کودکان با دستان خود بدان میل می کنند (به بازی با آن علاقمند هستند).»

دنیا به سان ماری خوش خط و خال است که طعمه خود را می فریبد. ظاهر زیبای دنیا و زرق و برق تمتعات دنیوی - مانند اموال و فرزندان یا مقام و شهرت و... - می تواند دل از هر انسانی بریابد. این ویژگی لایزال و همیشگی دنیا باعث امتحان مردمان در آن است. اما در پس این ظاهر فریبای آراسته هلاکت آن ها نهفته است. اگر این زیبایی ها آدمی را به بندگی گیرد، هلاکت او حتمی است. اما عاقلی که نسبت به صفات دنیا آگاه شود و باطن مهلک آن را در پشت چهره آراسته اش ببیند، به حکم عقل از آن حذر می کند.

تأکید می کنیم که سبب حذر، عقل انسان است. این نکته در کلام امام علیه السلام کاملاً مشهود است هم چنان که مردان بالغ صاحب عقل از مار کناره می گیرند، چون به

ص: 62

کشنده بودن سمّ شکم او باور دارند، انسان های عاقل نیز فریب ظاهر زیبای دنیا نمی خورند. اما همان طور که کودکان در پس پوست لطیف و ظریف، مار سمّی مهلک نمی بینند، جاهلان نیز باطن هلاک کننده دنیا را نمی بینند، به همین دلیل، بیش از حدّ نیاز، از دنیا بر می گیرند و در آن غرق می شوند.

نکته مهم در این میان، دنیا شناسی صحیح است که تا وقتی نباشد، حذر از دنیا معنا ندارد. در فصل حجاب های عقل درباره دنیا و چهره رنگارنگ آن به تفصیل سخن خواهیم گفت.

به هر حال، عاقل زیاده خواهی نمی کند و چنین رفتاری اثری بس عظیم دارد:

(یا هشام! إِنَّ الْعُقَلَاءَ تَرَكَوا فُضُولَ الدُّنْيَا، فَكَيْفَ الدُّنُوبَ؟! وَ تَوَكُّ الدُّنْيَا مِنَ الْفَضْلِ، وَ تَرَكَ الدُّنُوبَ مِنَ الْقَرْضِ. (1))

«ای هشام! عقلاان زیادی های دنیا را و نهادند؛ چه رسد به گناهان؟ در حالی که ترک دنیا فضیلت است و ترک گناهان، فریضه.»

کسی که در جاده زیاده خواهی قرار می گیرد، هرگز به پایان آن نمی رسد. اما عاقلی که زیادی های دنیا را ترک می گوید، نفس خود را تقویت کرده است. بدین ترتیب ترک گناهان که -از واجبات است - برای او آسان می شود.

سخن در باب زهد در دنیا بسیار است. در این جا به همین اندازه بسنده می کنیم (2) و این قسمت را با سفارشی از امیر المؤمنین علیه السلام حسن ختام می بخشیم:

ص: 63

1- کافی / ج 1 / ص 17 و 18

2- نظر به اهمیت این بحث در فصل حجاب های عقل به مناسبت حجاب «حبّ دنیا» بدان باز می گردیم.

(كُنْ عَاقِلًا فِي أَمْرِ دِينِكَ، جَاهِلًا فِي أَمْرِ دُنْيَاكَ) (1)

«درباره امر دینت عاقل و در مورد دنیایت جاهل باش.»

مقصود از دنیا در این حدیث، همان دنیای پست با متعلقاتی از آن است که در

مقابل دین قرار می گیرد. دین یعنی راه سعادت اخروی و آیین بندگی. عاقل بودن در امر دین و جاهل بودن در مورد دنیا، بدین معناست که آدمی باید به امور دینی

اهمیت بسیار دهد، دقت و نگرانی نسبت به آن داشته باشد، به حساب و کتابش دقیقاً رسیدگی کند و هیچ گونه سهل انگاری نسبت به آن را مجاز نشمرد. از سوی دیگر، نباید به امور دنیوی - صرف نظر از آثار اخروی آن - اهمیت دهد و نگرانی و

دل واپسی نسبت به آن داشته باشد بلکه باید سخت گیری و دقت و ریز بینی را در این امور کنار بگذارد. بنابر این تسامح و تساهل در امور دنیوی بسیار پسندیده و مقبول است، اما در امر دین نباید چنین بود؛ درست برعکس آن چه معمول مردم است! عاقل از دنیا بهره می برد تا توشه برای آخرت برگیرد. در این مسیر، تنها به کسب رضایت خداوند می اندیشد و با توکل بر او در صدد تأمین سعادت اخروی خویش برمی آید.

1-6- عمل عاقل برای معاد

به مناسبت بحث اخیر، در این قسمت درباره عمل عاقل برای معاد توضیحاتی بیشتر ارائه می گردد:

(يَنْبَغِي لِلْعَاقِلِ أَنْ يَعْمَلَ لِلْمَعَادِ وَيَسْتَكْثِرَ مِنَ الزَّادِ قَبْلَ زُهُوقِ نَفْسِهِ وَ حُلُولِ

ص: 64

«شایسته است که عاقل برای معاد عمل کند، و پیش از رفتن جاننش و فرارسیدن مرگش (2) بر توشه بیفزاید.»

عاقل، اصل وجود معاد را به هدایت حجج باطنی و ظاهری الهی دریافته است. از این رو دنیا را در مقابل آخرت همچون گامی در برابر فرسنگ‌ها می‌بیند. آن‌گاه تصدیق می‌کند که نباید منافع فانی دنیا را بر مواهب باقی آخرت ترجیح داد. این شناخت، انگیزه‌ای مهم برای عمل به وظایف می‌گردد. عاقل، همواره باید به خویشتن بنگرد و ببیند که چه اندازه برای آخرت خویش می‌کوشد و چه اندازه برای فردایش کار کرده است:

(وَ لَتَنْتَظِرُنَّ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ) (3)

«هر نفسی (به تنهایی) بنگرد که برای فردا چه پیش فرستاده است.»

امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

(يَنْبَغِي لِلْعَاقِلِ أَنْ يُقَدِّمَ لِآخِرَتِهِ وَيُعَمِّرَ دَارَ إِقَامَتِهِ) (4)

«عاقل را چنین سزَد که برای آخرت خود پیش فرستد و خانه اقامتش را آباد کند.»

به تعبیر (تعمیر دار اقامت) توجه کنید. دنیا جای اقامت نیست. بدیهی است که رفتار عاقل در قبال جایگاه موقتی و اقامت گاه دائم تفاوت دارد. هیچ عاقلی روی پل

ص: 65

1- غرر الحکم / ح 2984

2- (رَمْسِيَه) در لغت به معنای قبر است و چون با فرارسیدن مرگ، آدمی وارد قبر می‌شود، در ترجمه «حلول رَمْسِيَه» فرارسیدن مرگ را معادل قرار داده ایم که در فارسی متداول تر است.

3- حشر / 18

4- غرر الحکم / ح 2730

و گذرگاه خانه نمی سازد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اند:

(ما لي و للدنيا؟ ما مثلي و مثل الدنيا إلا كراكب سار في يوم صائفٍ، فاستظلّ تحت شجرة ساعة من نهارٍ، ثم راح و تركها) (1)

«مرا با دنیا چه کار؟ مثل من و دنیا نیست، مگر مانند سواری که در روز گرمی راه رفته، سپس لختی از روز زیر درختی سایه برگرفته، آن گاه به راه افتاده و آن را ترک کرده است.»

امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند:

(أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّمَا الدُّنْيَا دَائِرٌ مَجَازٍ وَ الْآخِرَةُ دَائِرٌ قَرَارٍ، فَخُذُوا مِنْ مَمَرِكُمْ لِمَقَرِّكُمْ.) (2)

«ای مردم! دنیا فقط خانه گذار و آخرت خانه ماندگاری است. اینک از گذرگاه تان برای اقامت گاه خود توشه بر گیرید.»

بر مبنای این تذکرات، انسانی عاقلانه عمل کرده که به این گذرگاه و ظواهر زیبای آن دل نبسته و از امکانات آن در مسیر عبادت به نیت سعادت اخروی بهره برده است.

1-7- طاعت رب و جهاد با نفس، حال همیشگی عاقل

(يَنْبَغِي لِلْعَاقِلِ أَنْ لَا يَخْلُوَ فِي كُلِّ حَالَةٍ عَنِ طَاعَةِ رَبِّهِ وَ مُجَاهَدَةِ نَفْسِهِ.) (3)

«سزاوار است که عاقل در هر حالی، از طاعت پروردگارش و جهاد با نفس

ص: 66

1- مجموعه ورام / ج 1 / ص 78

2- نهج البلاغه / ص 320 / خطبه 203

3- غرر الحکم ح 3492

این کلام نورانی، از دو بخش مهم تشکیل شده است با اندکی تأمل در نخستین قسمت، می یابیم که دفائن عقل عاقل، در پرتو معارف و تعالیم دینی اشاره گشته، یعنی به نور عقل، اصل وجود خداوند و بازگشت به سوی او را یافته و دنیا را مقدمه آخرت می داند؛ از این رو، مشی او باید این چنین باشد. دین داری عاقل متدین برخاسته از عقل او است. او اذعان می کند که در هیچ حال نباید بیرون از طریق بندگی خداوند متعال، گام برداشت؛ عمل به معقولات را وجهه همت خود قرار داده است؛ معتقدانه، لحظه لحظه عمر را غنیمتی برای تقرب به سوی خداوند می شمارد. از این که می تواند همه حرکات و سکنات خود را مصداق بندگی قرار دهد، غافل نمی شود؛ چه رسد به آن که با معاصی اسباب دوری از رحمت الهی را فراهم آورد.

پیشتر به این نکته مهم اشارتی رفت که: می توان تمام شؤون زندگی را مصداق عبادت و مایه طاعت دانست. دست یابی به این هدف، البته نیازمند زیرکی است که مؤمن عاقل، از آن بی بهره نیست:

(الْمُؤْمِنُ كَيْسٌ عَاقِلٌ) (1)

«مؤمن زیرک عاقل است.»

با تصحیح و ترفیع یت، هر عمل عادی زندگی - مانند طلب رزق - را می توان از جنبه های گوناگون، به عبادت خداوند مبدل ساخت مثلاً با این قصد به طلب مال پردازد که کسب حلال، خود عبادت است و متوجه باشد که تأمین روزی برای

ص: 67

خانواده، مرضی خداوند متعال است. بدین ترتیب کسب و کار به عبادت بدل می شود. اگر برای این قبیل عبادت ها که نیت قربت به درگاه الهی، شرط صحت آن ها نیست، قصد قربت کنیم؛ از ثواب های موعود بهره مند می شویم، زیرا که ثواب، وابسته به نیت است. حتی عملی چون خواب، با رعایت آداب به طاعت ربّ الارباب مبدل می شود.

این زیرکی و تیز هوشی، باید در پرتو روشن گری نور عقل قرار گیرد. در غیر این صورت انسان به جمع مال برای دنیا می پردازد و آن را در جهت طاعت خرج نمی کند. این مال اندوزی برای دنیا ست، نه برای خدا:

(الدُّنْيَا دَارٌ مِّنْ لَا دَارَ لَهُ وَ لَهَا يَجْمَعُ مَنْ لَا عَقْلَ لَهُ.) (1)

دنیا خانه کسی است که خانه ندارد (2) و برای آن جمع می کند کسی که

ص: 68

1- کافی / ج 2 / ص 129

2- یک احتمال در معنای (الدُّنْيَا دَارٌ مِّنْ لَا دَارَ لَهُ) می تواند این باشد که دنیا خانه ای است که ساکن آن، مالک آن نیست و دیر یا زود باید بگذارد و بگذرد، چنان که امام کاظم علیه السلام به هشام می فرمایند: (كُنْ فِي الدُّنْيَا فِي كَسَاكِنِ دَارٍ لَيْسَتْ لَهُ، إِنَّمَا يَنْتَظِرُ الرَّحِيلَ): «در دنیا مانند ساکن خانه ای باش که از آن او نیست. او فقط منتظر کوچ است.» (تحف العقول / ص 398). احتمالات دیگر را علامه مجلسی این چنین مطرح کرده است: (من لا دار له)، ای فی الآخرة، فَالْمَعْنَى أَنَّ الَّذِي يَهْتَمُّ لِتَحْصِيلِ الدُّنْيَا وَ تَعْمِيرِهَا لَيْسَتْ لَهُ دَارٌ فِي الْآخِرَةِ، أَوْ يَخْتَارُ الدُّنْيَا مِّنْ لَا يُؤْمِنُ بِأَنَّ لَهُ دَارًا فِي الْآخِرَةِ، أَوْ مِّنْ لَا دَارَ لَهُ اصْطِلَاحًا، فَإِنَّ دَارَ الْآخِرَةِ قَدْ فُوتَهَا وَ دَارُ الدُّنْيَا لَا تَبْقَى لَهُ. مرآة العقول / ج 8 / ص 274): (من لا دار له) یعنی در آخرت. پس معنای آن عبارت، این است که کسی که برای تحصیل دنیا و آباد کردن آن اهتمام می ورزد. خانه ای در آخرت ندارد؛ یا این که کسی که ایمان ندارد که خانه ای در آخرت دارد، دنیا را بر می گزیند یا این که کسی که اصلاً خانه ای ندارد، زیرا او خانه آخرت را از دست داده است خانه دنیا هم برای او باقی نمی ماند. این وجوه را علامه مجلسی بیان فرموده است. شاید وجه مشترک و مسلّم در همه این احتمالات، این معنا باشد که اگر کسی خانه آخرت را داشته باشد، هیچ گاه دنیا را خانه خودش نمی داند و تنها کسانی دنیا را خانه خود می دانند که خانه ای در آخرت نداشته باشد.

بنابر این عاقل در میان همین نیاز های عادی زندگی جستجو کرده، وجوه خدا پسندانه و عناوین شرعی محبوب خداوند در بر آوردن این نیاز ها را می یابد و متناسب با آن ها تبت عبادت می نماید. مثلاً فرزند، کمک در کار منزل را واقعاً باید احسان به والدین بداند. ثواب های مترتب بر چنین تبت هایی حقیقتاً آدمی را رشد می دهد. اساساً ترقی روحی جز از این راه ها - که در متن زندگی قرار دارد - حاصل نمی شود. کمال را باید در رفتار های روزمره با والدین، همسر و فرزندان و حسن سلوک در برخورد با دیگران جست و نباید پنداشت که ترقی و کمال، نیازمند فراغتی خارج از این ها است. توصیه های فراوانی از قبیل سفارش به رعایت حقوق مؤمنان و مسرور کردن آنان همه تأکیدی بر این نکته مهم می باشند. به عنوان نمونه امام باقر علیه السلام فرموده اند:

(تَبَسُّمُ الرَّجُلِ فِي وَجْهِ أَخِيهِ حَسَنَةٌ وَصَرْفُ الْقَدَى عَنْهُ حَسَنَةٌ وَ مَا عُبِدَ اللَّهُ بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنَ إِدْخَالِ السُّرُورِ عَلَى الْمُؤْمِنِ.) (1)

«تبسم مرد در روی برادرش حسنه است و برگرفتن خار (ناراحتی) از او حسنه است و خداوند به چیزی محبوب تر نزد خدا از داخل کردن سرور بر مؤمن عبادت نگشته است.»

امام صادق علیه السلام نیز فرموده اند:

(مَا عُبِدَ اللَّهُ بِشَيْءٍ أَنْضَلَ مِنْ أَدَاءِ حَقِّ الْمُؤْمِنِ.) (2)

ص: 69

1- کافي / 2 / ص 188 / ح 2

2- کافي / ج 2 / ص 170 / ح 4

«خداوند، به کاری برتر از اداء حق مؤمن عبادت نشده است.»

در این جا ذکر مجدد نکته ای ضروری می نماید: گفتیم که با تصحیح نیت، می توان امور عادی زندگی را مصداق عبادت خداوند قرار داد. این مطلب مسلم است و مثال هایی برای آن ذکر شد. اما این مطلب را نیز باید بدان ضمیمه کرد که نیت خالص به تنهایی کافی نیست. بلکه چون می خواهیم اعمال خود را عبادت «خداوند» قرار دهیم، باید بدانیم که خدا، چه اموری را به عنوان عبادت می پذیرد. لذا در توضیحات پیشین گفتیم که باید عناوین شرعی محبوب خداوند را بجوییم تا آن چه را او می خواهد انجام دهیم البته همان گونه که او می خواهد. به عنوان مثال، خداوند کسب رزق و کوشش برای خانواده را محبوب خود دانسته، اما در عین حال برای این طلب رزق و نحوه آن، حدود و ثغوری معین فرموده که تعدی از این حدود را نمی پسندد. انسان باید راه های حلال و حرام کسب و کار را به خوبی از هم باز شناسد و به احکام دین آشنا باشد، سپس بر مبنای این آگاهی و با نیت صحیح عبادی، اقدام به عمل کند.

مقصود اصلی، عبادت است و آیین عبادت در دین خداوند معین شده است.

لذا باید به تفقه دینی - یعنی فهم عمیق و جامع از دین - دست یابیم تا اعمالمان دینی شود. تنها در صورت شناخت مسیر صحیح و پیمودن درست آن، نیت صحیح می تواند کار ساز باشد. به مناسبت این موضوع، به کلامی توجه می کنیم که امیر المؤمنین علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده اند:

(لَا قَوْلَ إِلَّا بِعَمَلٍ، وَلَا قَوْلَ وَلَا عَمَلَ إِلَّا بِنِيَّةٍ، وَلَا قَوْلَ وَلَا عَمَلَ وَلَا نِيَّةَ إِلَّا

«گفتاری نیست مگر به عمل. قول و عملی نیست مگر با نیت. قول و عمل و نیت (صادقانه ای) نیست، مگر با «اصابه سنت» (دست یابی به سنت و عمل براساس آن).»

گفتار انسان، سودی نمی بخشد، مگر وقتی که همراه با عمل باشد. عمل نیز درست نیست، مگر زمانی که مبتنی بر نیتی صادقانه باشد (یعنی کار را فقط برای رضای خدا انجام دهد). اما این سه نیز، اگر همراه با «اصابه سنت» نباشند، به درگاه الهی مقبول نمی افتند. اصابه سنت یعنی اخذ از سنت و بجا آوردن عملی که موافق با سنت است. (2) بنابر این صرف نیت خالص و عاری از ریا کافی نیست، بلکه این نیت باید به اعمال و اموری تعلق گیرد که از سنت اخذ شده و موافق با آن باشند.

ضرورت تفقه دینی در این جا نیز رخ می نماید به مثال هایی در این باره توجه کنید:

زیارت معصومین علیهم السلام آثار و فوائد و برکات بسیاری دارد. اما این برکات، زمانی تحقق می یابد که زیارت با شرایط آن ادا شود و با دیگر ابیات منظومه دین سازگار باشد. مثلاً دین داران را به شدت هشدار داده اند که مبادا مشمول عقوبت والدین گردند. لذا عاقل جامع نگر به دین، هرگز به قیمت ایذاء پدر و مادر، عزم سفر برای زیارت نمی کند. نیت زیارت ائمه علیهم السلام تا وقتی که منطبق و هم سو با دیگر خواسته های دین از زائر نباشد، سودی به حال او نخواهد داشت. مثال دیگر، سفر زیارت با مال غصبی است، متدینان پیش روی خود نهی های فراوان نسبت به

ص: 71

1- کافی ج 1 / ص 9 / 70

2- (بإصابة السنة) أي بالأخذ من السنة و الإتيان بما يوافقها (مرآة العقول / ج 1 / ص 231).

غصب اموال دیگران می بینند و می دانند که با ارتکاب حرام، نمی توان و نباید به اموری مستحب چون زیارت اقدام کرد. آن چه در دین ما اصالت و موضوعیت دارد، عمل به سنت است که سرلوحه آن، اتیان واجبات و ترک محرمات است. بقیه اعمال نیک، در صورتی مقبول است که در سایه این عنوان قرار گیرند. اگر چنین شد، اعمال عبادی برترین ارزش را نزد خداوند متعال دارند. ممکن است این اعمال به ظاهر اندک باشند. اما چون با نیتی خدا پسندانه انجام گرفته اند، ارزش می یابند.

امام زین العابدین علیه السلام می فرمایند:

(إِنَّ أَفْضَلَ الْأَعْمَالِ عِنْدَ اللَّهِ مَا عُمِلَ بِالسُّنَّةِ وَإِنْ قَلَّ) (1)

«به راستی برترین اعمال نزد خداوند، عملی است که (در) آن به سنت عمل شود اگر چه اندک باشد.»

حال با توجه به اهمیت نیت و اصابه سنت، - به عنوان مثال - به عمل ادخال سرور در دل مؤمن در کلام امام باقر علیه السلام باز بنگریم. باید گفت که نیت شاد کردن دل مؤمن ممکن است ظهور و بروز های گوناگونی داشته باشد اما باید منطبق بر سنت باشد تا مقبول درگاه الهی افتد. ادخال سرور از طریق مزاح های بی مورد و شوخی های نا موجه حاصل نمی شود. بلکه چه بسا که با گره گشایی از کار یک فرد مؤمن، می توان او را شاد کرد.

به اصل بحث باز گردیم:

در قسمت دوم حدیث مورد بحث، مجاهده با نفس حال همیشگی عاقل معرفی شده است. در این باره باید گفت: نفس آدمی، اگر به حال خود رها شود، به

ص: 72

حَضِيضِ هَلَاكِ سَقُوطِ مِي كَنْد. لَذَا بَرَايِ نَيْلِ بَه فَضَائِلِ، بَايِدُ بَرَايِ آن بَرْنَامَةُ تَرْبِيَّتِي دَر نَظَرِ گِرْفَتِ وَ بَدُونِ آن، اَهْلِ رِذَائِلِ شَدْنِ حَتْمِي
اَسْتِ حَسُودِ وَ مَتَكْبِرِ وَ بَخِيلِ شَدْنِ، نِيَازِي بَه بَرْنَامِه رِيْزِي نَدَارْد! كَافِي اَسْتِ نَفْسِ اِنْسَانِ رِهَا شُودِ تَا صِفَاتِ قَبِيْحِ رَا بِيْذِيْرِد. اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ
عَلِيْهِ السَّلَامِ مِي فَرْمَايَنْد:

(1) أَكْرَهُ نَفْسَكَ عَلَى الْفَضَائِلِ، فَإِنَّ الرِّذَائِلَ أَنْتَ مَطْبُوعٌ عَلَيْهَا)

«نفس خود را به فضائل مجبور کن، چرا که طبع تو بر رذائل، سرشته شده است.»

دَر قُرْآنِ کَرِيْمِ اَز قَوْلِ حَضْرَتِ يُوْسُفِ عَلَيْهِ السَّلَامِ مِي خَوَانِيْم:

(2) وَ مَا أُبْرِئِي نَفْسِي إِنْ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي .)

«و نفسم را تبرئه نمی کنم. همانا نفس بسیار امر کننده به بدی است، مگر زمانی که پروردگارم رحم آورد.»

قَاعِدَه کَلِي اَيْنِ اَسْتِ كِه نَفْسِ، اَمَّارَه بَه سُوءِ اَسْتِ. اَسْتِثْنَاءُ اَز اَيْنِ قَاعِدَه، تَنَهَا دَر صَوْرَتِي رُوِي مِي دِهْدِ كِه خَدَاوَنْدِ حَكِيْمِ، رَحْمَتِ اَوْرِد.

عَاقِلِي كِه بَه چَنِينِ شَنَاخْتِي اَز نَفْسِ دَسْتِ يَافْتَه، خُودِ رَا بَرَايِ جِهَادِ بَا آن كِه- جِهَادِ اَكْبَرِ اَسْتِ - (3) آمَادِه مِي سَازِدِ وَ اَز دَشْمَنِي اَيْنِ دَشْمَنِ
هَرْگِزِ غَافِلِ نَمِي شُودِ، كِه پِيَاْمَبَرِ اَكْرَمِ صَلِي اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَمِ فَرْمُودِه اَنْد:

(4) اَعْدَى عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ .)

ص: 73

1- غرر الحکم / ح 7314

2- يوسف / 53

3- کافی ج 5 ص 12 / ح 3: عن ابي عبد الله عليه السلام: إن النبي صلى الله عليه وآله وسلم بعث بسريّةٍ. فلما رجعوا، قال: (مَرْحَبًا بِقَوْمِ
فَضَّوْا الْجِهَادَ الْأَصْغَرَ، وَ بَقِيَ الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ.) قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَ مَا الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ؟ قَالَ: (جِهَادُ النَّفْسِ.)

4- مجموعه ورام / ج 1 / ص 59

«دشمن ترین دشمن تو، نفس تو است که میان دو پهلوی تو جای دارد.»

پس شایسته است که این دستور امام صادق علیه السلام را پیش چشمان نهیم و بدان عمل کنیم:

(لا تَدْعُ النَّفْسَ وَ هَوَاهَا، فَإِنَّ هَوَاهَا فِي رَدَاهَا. وَ تَزْكُ النَّفْسَ وَ مَا تَهْوَى، أَذَاهَا. وَ كَفُّ النَّفْسِ عَمَّا تَهْوَى، دَوَاهَا.) (1)

«نفس را با هوای آن رها مساز، که هوای آن در (طریقی است که به) هلاکتش (منتهی) است و وانهادن نفس با آن چه که میل به آن دارد، آزار و مایه ضرر اوست. و بازداشت نفس از آن چه می خواهد در مان اوست.»

توضیح بیشتر درباره هوای نفس و آثار آن در بحث حجاب های عقل خواهد آمد.

در این جا فصل نشانه های عقل را پایان می دهیم. اما عاقل، نشانه های دیگری هم دارد. به ویژه عملکرد او در پیشگیری و پرهیز از گرفتاری در دام حجاب های عقل، در خور تأمل است. بحث در این باره را به فصل آینده وا می گذاریم.

ص: 74

گفته شد که قلب انسان، نوری را مالک می شود که هیچ سیطره و احاطه ای بر آن ندارد (منور می شود)، آن گاه معقولاتی را می بیند اگر این قلب تیرگی هایی بیابد، به میزان آن کدورت ها بهره و مالکیتش نسبت به نور عقل کم خواهد شد. عواملی را که مانع منور شدن بیشتر قلب به نور عقل می گردد، «حجاب» عقل می نامیم. به بیان دیگر، قلب مطهر، منقح و صافی، کاملاً منور به نور عقل است و هر اندازه که زنگار در میان آید، محرومیت از عقل حاصل می شود. از آن عوامل زنگار آفرین، به «حجاب های عقل» تعبیر می شود.

در روایات، این عوامل «آفات عقل» نیز نام گرفته اند. برای شناخت بیشتر قدر و منزلت نور بی بدیل عقل، توجه به آفات آن، توجهی سود مند و مبارک است. شناخت ضدّ یک عامل، اگر تنها راه شناخت آن عامل نباشد، قطعاً در شناخت بهتر آن، مدد می رساند. پیامد این بحث، باید این ثمره عملی باشد که عاقل، موانع روشن گری عقل را بشناسد، آن گاه برای دوری از آن ها بکوشد تا بستر بهره مندی از عقل را بهتر فراهم کند.

در این فصل، برخی از حجاب های عقل را به تذکار معصومین علیهم السلام، بیان می داریم و روش های زدودن آن را از کلام ایشان می جوییم.

هوی یعنی میل و شهوت، طبیعت انسان به گونه ای سرشته شده که به پاره ای از شوون دنیا و بهره مندی های آن تمایل و کشش دارد. همین کشش از سویی و اوامر و نواهی الهی از سوی دیگر، زمینه امتحان را برای او فراهم می آورد. اموری که مورد تمایل و اشتیهای انسان است. مصادیق بسیار دارد.

از یک منظر می توان شهوت را به دو گروه حیوانی و انسانی تقسیم کرد. مثال شهوت حیوانی، شهوت شکم و شهوت جنسی است که انسان و حیوان در آن مشترکند. گروه دوم (شهوات انسانی) ویژه انسان است، مانند حبّ او نسبت به مال دنیا و مسکن و مرکب و... و نیز دوستی جاه و مقام و ریاست، که در طبیعت هر انسانی نهفته است.

در میان شهوات حیوانی شهوت جنسی، را می توان قوی ترین شهوت دانست. نشانه و جدانی این قضاوت آن است که انسان برای ارضاء شهوت جنسی، از شهوت های دیگر، همچون خوردن چشم می پوشد. شهوات خاص انسان نیز همین گونه است. مثلاً انسان گاه از مال می گذرد و به ظاهر زهد می فروشد، (1) این که در میان مردم به منزلت و مقامی برسد. درباره مقایسه میان شهوات حیوانی و انسانی، در ادامه سخن خواهیم گفت.

هر عاقلی تصدیق می کند که اگر در پی امیال و شهوات نفسانی خود برود، در حقیقت به عقل خود بی اعتنایی کرده است. به تعبیر دیگر «هوی» از حجاب های عقل است. در روایات «هوی» را در تقابل کامل با «عقل» نهاده اند:

ص: 78

1- درباره معنای حقیقی زهد و تفاوت آن با زهد فروشی در همین فصل مطالبی آمده است.

(الْهَوَىٰ صِدُّ الْعَقْلِ .) (1)

«هوی ضد عقل است.»

هوی از مهم ترین حجاب های عقل است، چنان که فرموده اند:

(مَا ضَادَّ الْعَقْلَ كَالْهَوَىٰ) (2)

«هیچ چیز مانند هوی، با عقل در تضاد نیست.»

از این رو هیچ کار عاقلانه ای در رتبه مخالفت با هوی نیست:

(لَا عَقْلَ كَمُخَالَفَةِ الْهَوَىٰ .) (3)

هر کس با هوای خویش مخالفت ورزد، در حفظ عقلش کوشیده است:

(حِفْظُ الْعَقْلِ بِمُخَالَفَةِ الْهَوَىٰ .) (4)

«عقل به سبب مخالفت با هوی نگاه داشته می شود.»

آن کس که در غلبه بر شهوتش توفیق یابد عقلش ظاهر می گردد:

(مَنْ غَلَبَ شَهْوَتَهُ ظَهَرَ عَقْلُهُ .) (5)

«هر کس بر شهوتش غلبه کند عقلش ظاهر می شود.»

از آن سو، در دولت شهوت عقل از میان بر می خیزد:

(ذَهَابُ الْعَقْلِ بَيْنَ الْهَوَىٰ وَالشَّهْوَةِ) (6)

«رفتن، عقل در میانه هوی و شهوت است.»

کلام اخیر، مفهوم ضدیت عقل و شهوت را تأیید می کند. نفس آدمی، همواره در

ص: 79

1- غرر الحکم / ح 813

2- همان / ح 820

3- تحف العقول / ص 286 از امام باقر علیه السلام

4- غرر الحکم / ح 419

5- همان / ح 842

6- همان / ح 840

کشاکش میان لشکر رحمانی عقل و لشکر شیطانی هوی است. هر کدام از این دو که غلبه یابد، نفس را به سوی خود فرا می خواند:

(الْعَقْلُ صَاحِبُ جَيْشِ الرَّحْمَنِ وَالْهَوَى قَائِدُ جَيْشِ الشَّيْطَانِ، وَالنَّفْسُ مُتَجَادِبَةٌ بَيْنَهُمَا فَأَيُّهُمَا غَلَبَ كَانَتْ فِي حَيْزِهِ.) (1)

«عقل، فرمانده لشکر رحمان و هوی، امیر سپاه شیطان است و نفس میان آن دو در کشمکش است. پس هر کدام از آن دو غلبه یافت، (نفس) در سمت او خواهد بود.»

در بیانی مشابه فرموده اند:

(الْعَقْلُ وَالشَّهْوَةُ ضِدَّانِ. وَ مُؤَيِّدُ الْعَقْلِ الْعِلْمُ، وَ مُزَيِّنُ الشَّهْوَةِ الْهَوَى وَالنَّفْسُ مُتَنَارِعَةٌ بَيْنَهُمَا فَأَيُّهُمَا قَهَرَ كَانَتْ فِي جَانِبِهِ.) (2)

«عقل و شهوت ضدّ یک دیگرند. علم، تأیید کننده عقل (3) است و هوی آراینده شهوت آن دو بر سر نفس با یک دیگر کشمکش دارند پس هر کدام از آن دو و پیروز شود (نفس) در طرف او خواهد بود.»

شخصی که در جنگ عقل و شهوت، به جانب شهوت می رود اسیر هوی می گردد:

(كُمْ مِنْ عَقْلِ أُسِيرٍ تَحْتَ هَوَى أَمِيرٍ.) (4)

«چه بسیار عقلی که در چنگ امیر هوی، اسیر است.»

ص: 80

1- همان / ح 304

2- همان / ح 448

3- درباره تأیید عقل توسط علم در فصل علم و عقل سخن گفتیم. (به دفتر دوم رجوع شود.)

4- نهج البلاغه / ص 506 / حکمت 211

در نتیجه نفسی بیمار خواهد داشت و بهره اش از عقل اندک است:

(قَرِينُ الشَّهْوَةِ مَرِيضٌ النَّفْسِ مَعْلُولُ الْعَقْلِ) (1)

«هم نشین شهوت، بیمار دل و کم عقل است.»

هر کس عنان شهوت از کف بدهد، مالک عقل خود نیست:

(مَنْ لَمْ يَمْلِكْ شَهْوَتَهُ لَمْ يَمْلِكْ عَقْلَهُ) (2)

البته ما اساساً در داشتن عقل اختیاری نداریم. به عبارت دیگر، مالکیت ما در مورد عقل، مالکیت همراه با احاطه بر عقل نیست. این نکته بارها گفته شده است. اما منظور از عدم مالکیت عقل در این کلام علوی، آن است که گرفتار شهوت، نمی تواند عاقلانه عمل کند، زیرا شهوت بر او غالب شده است.

روایات ما، هیچ امری را به اندازه غلبه شهوت بر انسان مذمت نکرده اند. امام امیر المؤمنین علیه السلام در کلامی به مقایسه انسان ها، فرشتگان و چهار پایان پرداخته اند، انسان را به داشتن عقل همراه با شهوت شناسانده اند:

(إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ رَكَّبَ فِي الْمَلَائِكَةِ عَقْلاً بِلاَ شَهْوَةٍ، وَرَكَّبَ فِي الْبَهَائِمِ شَهْوَةً بِلاَ عَقْلِ، وَرَكَّبَ فِي بَنِي آدَمَ كِلَيْهِمَا فَمَنْ غَلَبَ عَقْلُهُ شَهْوَتَهُ، فَهُوَ خَيْرٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ. وَ مَنْ غَلَبَتْ شَهْوَتُهُ عَقْلَهُ، فَهُوَ شَرٌّ مِنَ الْبَهَائِمِ) (3)

«خداوند عزوجل، در فرشتگان عقلی بدون شهوت ترکیب کرد و در چهار پایان شهوتی بدون عقل را. و در بنی آدم هر دو را در آمیخت. پس هر که عقلش بر شهوتش غلبه کند. از ملائکه برتر است. و هر کس شهوتش بر عقلش غلبه یابد، از چهار پایان بدتر است.»

ص: 81

1- همان / ح 695

2- غرر الحکم / ح 6985

3- علل الشرائع / ج 1 / ص 4

اراده الهی این است که انسان را در کشاکش عقل و شهوت بیازماید. شهوت، کشش انسان به سمت امری مطبوع برای نفس است و دامنه ای وسیع دارد. صد البته که آدمی در تشخیص مصادیق دقیق هوی و شهوت و راه غلبه بر آن همواره به تنبیهات انبیاء و اوصیاء علیهم السلام نیازمند است.

از مهم ترین مصادیق شهوت، شهوت بطن و فرج (خوردن و میل جنسی) است.

که با تعبیر مختلف، در احادیث نسبت بدان هشدار داده اند. خطر این شهوات تا بدان حد است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اند:

(ثَلَاثٌ أَحَافُهُنَّ عَلَى أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي الصَّلَاةُ بَعْدَ الْمَعْرِفَةِ، وَ مَضَلَاتُ الْفِتَنِ، وَ شَهْوَةُ الْبَطْنِ وَالْفَرْجِ) (1)

«سه چیز است که از آن ها بر امت خود بعد از خود نگرانم: گمراهی پس از معرفت، و فتنه های گمراه کننده، و شهوت شکم و فرج.»

انگیزه غلبه بر شهوت

یکی از مهم ترین انگیزه ها برای ترک شهوت و غلبه بر آن، اعتقاد به آخرت است. عاقلی که با هدایت عقل و یاد آوری شرع، وجود آخرت پس از دنیا را باور کرده باشد، می داند که ترک شهوت و غلبه بر هوی، از مصادیق خرید آخرت به قیمت دنیا ست. از این رو، لذات فانی دنیوی را فدای نعمات باقی اخروی می سازد. چنان که فرموده اند:

(الْعَاقِلُ مَنْ هَجَرَ شَهْوَتَهُ وَ بَاعَ دُنْيَاهُ بِآخِرَتِهِ.) (2)

ص: 82

1- کافی ج 2 ص 6/79

2- غرر الحکم / ح 449

«عاقل کسی است که شهوتش را ترک کند و دنیایش را به آخرتش بفروشد.»

و نیز:

(الْعَاقِلُ مَنْ غَلَبَ هَوَاهُ وَلَمْ يَبِعْ آخِرَتَهُ بِدُنْيَاهُ.) (1)

«عاقل کسی است که بر هوایش غلبه کند و آخرتش را به دنیایش نفروشد.»

انسان عاقل، از کيفر نگران و به پاداش الهی امیدوار است. توجّه او به غلبه بر شهوت، با ایمان و یقین به این دو کلام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و تقویت می شود:

(أَكْثَرُ مَا تَلِجُ بِهِ أُمَّتِي النَّارَ الْأَجْوَفَانَ الْبَطْنُ وَالْفَرْجُ) (2)

«بیشترین چیزی که امت من به سبب آن وارد آتش می شوند، دو توخالی است: شکم و آلت تناسلی.»

(مَنْ سَلِمَ مِنْ أُمَّتِي مِنْ أَرْبَعِ خِصَالٍ فَلَهُ الْجَنَّةُ: مِنَ الدُّخُولِ فِي الدُّنْيَا وَاتِّبَاعِ الْهَوَىٰ وَشَهْوَةِ الْبَطْنِ وَشَهْوَةِ الْفَرْجِ.) (3)

«هر فردی از امت من که از چهار خصلت در امان بماند، بهشت برای اوست: داخل شدن در دنیا پیروی از هوی، شهوت شکم و شهوت جنسی.»

این همه تأکیدات فراوان، اهمیّت و جدیّت این امر و ابتلای همگانی افراد به آن را نشان می دهد. لذا یکی از مهم ترین اهداف یک عاقل دین دار، آن است که راهی

ص: 83

1- همان / ح 452

2- کافی / ج 2 / ص 79 / ح 5

3- خصال / ج 1 / ص 223 / ح 54

برای غلبه بر شهوت بیابد.

عَفَّتْ رَاهُ غَلْبَةً بِرِ شَهْوَتٍ

گفتیم که خداوند، عقل و شهوت را در انسان در آمیخته و همین را مایهٔ ابتلا و امتحان او قرار داده است. نیز او را قدرتی بخشیده که با اختیار خود، عقل خویش را بر شهوتش غلبه دهد تا بدین ترتیب، از مرتبه بهائم برون آید و به درجه ای برتر از ملائک نائل شود. راه رسیدن به این هدف، چیزی جز «عَفَّتْ» و «حیا» نیست. در بحث حجیت عقل، همراهی حیا با عقل را دیدیم. و در فصل نشانه های عقل گفتیم که منشأ عفت در انسان، عقل او است. عفت یعنی: باز داشتن نفس از امور غیر حلال. با عَفَّتْ و خویشتن داری، می توان شهوت را به ضعف کشاند:

(الْعِفَّةُ تُضَعِّفُ الشَّهْوَةَ.) (1)

«عفت شهوت را ضعیف می کند.»

اگر انسان دائماً به ندای شهوت خویش پاسخ مثبت دهد، در آتش آن دمیده و به آن شدت بخشیده است:

(رَدُّ الشَّهْوَةِ أَقْضَى لَهَا وَ قَضَاءُهَا أَشَدُّ لَهَا) (2)

«پاسخ منفی دادن به شهوت، بیشترین اثر را در محو آن دارد و بر آوردن آن شدت بیشتری به آن می بخشد.» (3)

ص: 84

1- غرر الحکم / ح 5421

2- همان / ح 6954

3- «قضاء» دو معنا دارد: یکی به معنای از بین بردن و به پایان رساندن، و دیگری بر آوردن و به جای آوردن. و هر دو معنا در این کلام حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آمده است.

گفتیم که عفاف، ریشه در قناعت دارد. اگر انسان بدان چه از حلال نصیب او ست قانع شود، نیازی به شکستن حریم عفت پیدا نمی کند. در غیر این صورت، همواره به بیرون از این حریم می اندیشد، حتی بدان وارد می گردد. و گاه اعمالی را مرتکب می شود که جز اندوه، ثمری نخواهد داشت. بسیاری از غصّه ها - خصوصاً غم های جوانان - به همین عدم قناعت - خصوصاً نسبت به این دو زمینه عفت بطن و فرج - باز می گردد. شنیدن مکرّر این بیان تابناک امیر المؤمنین علیه السلام بسیار سود مند است:

(أَصْلُ الْعِفَافِ الْقَنَاعَةُ، وَ ثَمَرُهَا قَلَّةُ الْأَحْزَانِ.) (1)

«ریشه عفاف، قناعت است و میوه قناعت، کم شدن اندوه ها است.»

در مقابل اعتنای به شهوت، مایه حسرت خواهد بود:

(عَجَبًا لِلْعَاقِلِ كَيْفَ يَنْظُرُ إِلَى شَهْوَةٍ يُعَقِّبُهُ النَّظَرُ إِلَيْهَا حَسْرَةً) (2)

«شگفتا از عاقل که چگونه به شهوتی می نگرد که نظر به آن، برای او حسرت در پی دارد.»

لذا دائماً - به ویژه وقتی زمینه های شهوت برای انسان پدید می آید - باید مراقب بود و عفت را فراموش نکرد. کسی نباید و نمی تواند مصونیت از ابتلا در این مواقع را ادعا کند. همه کس - اعم از جوان و میان سال و پیر - باید مواظب زمینه های خارجی شهوت باشند و هرگز خویشتن را مبرا از ابتلا نبیند، بلکه همواره در پناه رحمت الهی بروند. چنان که حضرت یوسف علیه السلام - که معصوم به عصمت الهی نیز بود - به سایه سار رحمت الهی رفت:

ص: 85

1- بحار الانوار / ج 78 / ص 7

2- کنز الفوائد / ج 1 / ص 200 از امیر المؤمنین علیه السلام

(وَ مَا أَبْرَى نَفْسِي، إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالشُّوْءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي، إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ.) (1)

«و نفسم را تبرئه نمی کنم. نفس بسیار امر کننده به بدی است، مگر وقتی که پروردگارم رحم آورد. همانا پروردگارم غفور رحیم است.»

البته می دانیم که عزت و کف نفس، نیازمند مجاهده است و این مسیر سختی هایی هم دارد. اما برای کسی که به خود شناسی دست یافته، پیمودن این راه آسان تر می شود. کسی که می داند در صورت غلبه بر شهوت از ملک فراتر می رود، بدین امید رنج راه به جان می خرد و برای چنین شخصی، دشواری به همواری مبدل می گردد.

چنان که امیر المؤمنین علیه السلام فرموده اند:

(مَنْ كَرَمَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ هَانَتْ عَلَيْهِ شَهْوَاتُهُ.) (2)

«کسی که نفسش برایش گرامی گردد، شهوت هایش برای او خوار می شود.»

نکته در این جاست که بفهمیم و بپذیریم، که به این دنیا آمده ایم تا از شهوات حیوانی بگذریم و با هدایت عقل از مرتبه ملانک فرا تر شویم. در این صورت است که نفس ما قیمت می یابد و آن را به بهای اندک هر شهوتی نخواهیم فروخت. بدین گونه بی ارزشی شهوت ها را می بینیم و مبارزه با آن را چندان دشوار نخواهیم یافت.

ص: 86

1- یوسف / 53

2- نهج البلاغه / حکمت 449

در بحث حجاب شهوت باید این نکته مهم مورد توجه قرار گیرد که آن چه مورد نکوهش است «اصالت شهوت» می باشد که از آن به عنوان شهوت رانی و شهوت پرستی تعبیر می شود. برای روشن شدن مطلب، به مصادیق مختلف شهوت نگاهی جدا گانه می افکنیم.

مثلاً میل به خوردن در نهاد هر بشری به عنوان یک نیاز فطری به طور طبیعی قرار داده شده است. آن چه اهمیت دارد عدم افراط و تفریط در مورد این میل فطری است.

کسی که نفس خوردن را هدف بینگارد، غذاها را فقط به خاطر مزه آن ها بخواهد و اصل را بر خوش خوراک بودن بگذارد، گرفتار خصلت مذموم شکم بارگی است. اما اگر برای شخصی، اصل آن باشد که از حلال - به مقدار مورد نیاز و مطابق امر خداوند - بخورد، دچار صفت شهوت پرستی نیست. چنین شخصی در تعادل میان دو حد افراط و تفریط قرار می گیرد. حد تفریط آن است که انسان حتی از خوردنی های حلال نیز خود را محروم سازد. بنابراین اگر اصل بر تحصیل رضای الهی باشد، می توان در محدوده ای که خداوند خواسته، از غذا های حلال استفاده کرد و از مزه خوش آن ها لذت برد. این لذت بردن منافاتی با ترک شهوت پرستی ندارد.

در مورد شهوت جنسی نیز باید عفت اصل باشد که خصلتی لازم و مطلوب در مواجهه با شهوات حرام است. عاقل برای ارضای این میل طبیعی، از راه های شرعی - که خداوند برای او قرار داده - وارد می شود. دین مبین اسلام، رهبانیت را توصیه نمی کند، بلکه رغبت به سنت نکاح و ارضای غریزه جنسی از راه حلال،

مطلوب دین است. کسی که رهبانیت پیشه می سازد و ریاضت های غیر شرعی را بر خود هموار می دارد، شهوت (امیال نفسانی) خویش را محو و معدوم نکرده، بلکه آن را مخفی و مکتوم نگاه داشته است. لذا به محض آن که در بستر شهوتی حرام قرار می گیرد، زمینه ای آماده تر برای لغزش دارد، شهوتش سر بر می آورد و گریبانش را می گیرد. توصیه شرع به نکاح، از همین باب است، البته بعد از ازدواج هم نیاز به عفاف هم چنان باقی است.

پس آن چه برای عاقل اهمیت و اصالت دارد، عبودیت خداست. او نه تبعیت از شهوت را هدف می گیرد و نه به رهبانیت دچار می شود. بنابر این اگر مثلاً به دنبال غذای حلال می رود یا به سنت نکاح عمل می کند، در محدوده مجاز شرع است و ارضای شهوت جنسی از طریق حلال، او را به ورطه شهوت پرستی نمی اندازد.

در مورد جایگاه و منزلت و احترام میان اطرافیان نیز، باید گفت که حب این گونه امور، ریشه در فطرت بشر دارد. هر انسانی نیاز دارد که در میان خویشان و دوستان، مورد احترام قرار گیرد. اما افراط در مورد این نیاز، خصمت مذموم جاه طلبی را در پی دارد. شخص جاه طلب و مقام دوست، حاضر است هر حقیقتی - حتی اوامر خالق خویش - را زیر پای بی اعتنایی نهد. در حالی که اگر به اصل عبودیت توجه ورزد و در مقابل خالق خود تواضع کند، مشمول این وعده الهی می شود که:

(مَنْ تَوَاضَعَ لِلَّهِ رَفَعَهُ اللَّهُ.) (1)

«هر که برای خدا تواضع کند، خداوند مرتبه او را بالا می برد.»

کسی که تقوا پیشه کند، در میان مردمان نیز جایگاهی بلند خواهد یافت. این

ص: 88

عزت و رفعت، نه تنها نکوهیده نیست، بلکه به صورت امری تبعی و طبیعی، از تواضع در برابر خدا حاصل خواهد شد.

خلاصه آن که در مورد هر کدام از امیال، راه صحیح و میانه برخورد با آن را باید پیمود. ملاک اصلی، خروج از حاکمیت شهوت و ورود به سلطنت خداوند متعال است.

به مناسبت این بحث، در این جا به نقل و توضیح دو کلام از امیر المؤمنین علیه السلام می پردازیم.

(إِنَّ أَفْضَلَ النَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ مَنْ أَحْيَا عَقْلَهُ وَأَمَاتَ شَهْوَتَهُ، وَاتَّعَبَ نَفْسَهُ لِصَلَاحِ آخِرَتِهِ. (1))

«برترین مردم نزد خداوند، کسی است که عقلش را حیات بخشیده و شهوتش را می رانده و جان خود را برای صلاح آخرتش، به سختی انداخته است.»

هم چنین در وصف پرهیزکاران فرمودند:

(تَرَاهُ... مَيِّتَةً شَهْوَتُهُ) (2))

«اورا می بینی... که شهوتش مرده است.»

این جملات به معنای آن نیست که شخص متقی میل به نکاح ندارد، مطلقاً خوردن گریزان است و یا مثلاً عظمت و احترام میان مردم را بد می شمارد. بلکه «اماته شهوت» در این دو کلام، کشتن صفاتی نکوهیده چون شهوت پرستی و اصالت قائل شدن برای کشش های نفسانی است.

ص: 89

1- غرر الحکم / ح 308

2- نهج البلاغه / ص 303

تعبیر «میت» نیز در این جا جای تأمل دارد. شخص باید چنان شود که ریشه شهوت پرستی را به کلی از قلب خود برکنده باشد، به گونه ای که شهوت برای او انگیزه اصلی و هدف نباشد، بلکه مثلاً با ازدواج تحصیل رضای الهی را قصد کند و هدفش صرفاً اطفای شهوتی زود گذر نباشد. به این ترتیب هم به نحو حلال به این

نیاز فطری خود پاسخ می دهد و هم به رضا و خشنودی خداوند می رسد. این پاسخ گویی ضابطه مند به میل جنسی، می تواند هم با لذت و رغبت و هم با «امانه شهوت» - یعنی کشتن خصلت شهوت پرستی در خود- همراه شود.

پس برترین مردمان، کسانی هستند که از سلطه شهوت خود رهیده اند و به قله عبودیت خدا رسیده اند. ریشه اقدام های آنان را باید در رضای رب جست، نه ندای نفس آنان.

خلاصه آن که از جمع روایات و آیات - با هدایت عقل - چنین بر می آید که در مورد امیال نفسانی، انسان باید نسبت به فراتر از حد حلال، عفت و رزد در حوزه حلال هم عقلاً باید در عین فرار از رهبانیت از فزون طلبی و زیاده خواهی برکنار باشد.

البته همین محدود ساختن خود به حد حلال - در عین لذت بردن از این حد - همراه با سختی و تعب است. عاقل به امید اصلاح آخرت خویش، بدان اقدام می کند و بدین وسیله عقل خویش را زنده می سازد.

ناگفته نماند که گاهی - ضمن حفظ اصل عبودیت و پرهیز از رهبانیت - می توان برخی لذت های حلال دنیوی را هم - به خاطر دستیابی به لذت های باقی اخروی - کنار گذاشت. بحث مفصل آن در ادامه خواهد آمد.

آیا فقط شهوت به امور حرام حجاب عقل می شود یا هر میل شدیدی - حتی به امور مباح نیز می تواند از توجه به مکشوفات عقل بکاهد؟

در مقام «توصیف» واقعیت حاکم بر نظام آفرینش انسان، می توان گفت که هر چه انسان به ندای نفس خویش بیشتر پاسخ گوید، نفس او سرکش تر می شود. این واقعیت، وجدانی ماست که این ضعف عمیق، به عنوان امتحانی الهی در وجود ما هست که: اگر هر آن چه را نفس ما می پسندد فراهم آوریم، به طور طبیعی در مبارزه با خواسته های بعدی ضعیف تر می شویم. ما باید به این واقعیت تن دهیم. مثلاً کسی که به خورش های خوش گوار خو گرفته، دیگر به نان خشکی نمی تواند بسازد. اگر دیر زمانی در بستر نرم خوابیده، به جای سفت تکیه نمی تواند زد. هر چه عنان نفس نسبت به امیال دنیوی رها تر گردد، غلبه بر آن دشوار تر می شود.

این حقیقت وجدانی را به عنوان یک قاعده کلی (طبیعی) باید پذیرفت که سختی دادن بیشتر به نفس (البته به صورت مشروع و با رعایت اعتدال)، باعث تقویت روز افزون جنبه عقلانی آن می شود. در مقابل همواره به دنبال خوشامد نفس رفتن، اراده را در جلوگیری از نفس در همه موارد از جمله در موارد شهوت به حرام - ضعیف می سازد.

تأکید می کنیم که این مطالب در مقام «توصیف» واقعیت نفس بشر است. اما در مقام «توصیه» از ما خواسته اند که در درجه اول، در شهوت های حرام، مانع نفس خود شویم. ثانیاً در حدّ نیاز عرفی، بهره خود را از نعمت های مباح دنیوی برگیریم و گرفتار رهبانیت نشویم، بدون این که به زیاده خواهی گرفتار آییم. هر زمان که تعلق و وابستگی انسان به مقام و مال و ... زیاد شود بیش از نیاز را می طلبد و در این راه

ارتکاب معاصی را برای خود، آسان می بیند. در مقابل محدود کردن نفس، مخالفت با هوس و افسار زدن بر امیال (از طریق عمل به دستورات پیشوایان معصوم علیهم السلام)، انسان را قوی می سازد. لذا امیر المؤمنین علیه السلام در توصیف نفس و عنان گسیختگی آن می فرمایند:

(النَّفْسُ مَجْبُولَةٌ عَلَى سُوءِ الْأَدَبِ، وَالْعَبْدُ مَأْمُورٌ بِمُلَازِمَةِ حُسْنِ الْأَدَبِ. وَالنَّفْسُ تَجْرِي بِطَبْعِهَا فِي مَيِّدَانِ الْمُخَالَفَةِ، وَالْعَبْدُ يَجْهَدُ بِرَدِّهَا عَنِ سُوءِ الْمُطَالَبَةِ. فَمَتَى أَطْلَقَ عِنَانَهَا فَهُوَ شَرِيكَ فِي فَسَادِهَا. وَمَنْ أَعَانَ نَفْسَهُ فِي هَوَى نَفْسِهِ، فَقَدْ أَشْرَكَ نَفْسَهُ فِي قَتْلِ نَفْسِهِ. (1))

«نفس را بر بداد بی سرشته اند؛ در حالی که بنده به همراهی با ادب نیک امر شده است. و نفس بنا بر طبیعت خود در میدان مخالفت (با حسن ادب) حرکت می کند؛ در حالی که بنده در بازگرداندن آن از خواسته های بد می کوشد. پس هر گاه عنان آن را رها کند، در تباهی آن شریک است. و هر کس نفس خود را (در رسیدن به) هوای نفسش یاری رساند با نفس خود در قتل آن شرکت کرده است.»

نفس آدمی بر ذائل سرشته شده است، لذا باید آن را به خو گرفتن با فضائل مجبور ساخت. انسان، ضعیف تر از آن است که وقتی نفسش درنده خوشود، بتواند بر آن غلبه کند. لذا پیش از آن که زمام نفس از کف دهد، باید بر شهوت غالب شود. تعبیر رسای امیر المؤمنین علیه السلام این معنا را می نمایاند:

(غَالِبِ الشَّهْوَةَ قَبْلَ قُوَّةِ ضَرَاوَتِهَا، فَإِنَّهَا إِنْ قَوِيَتْ (عَلَيْكَ) مَلَكَتْكَ وَ

ص: 92

اِسْتَفَادَتُكَ، وَ لَمْ تَقْدِرْ عَلَيَّ مُقَاوَمَتِهَا (1)

«بر شهوت قبل از قوت درندگی آن غلبه کن، زیرا که اگر (بر تو) قدرت یابد، تو را مالک می شود و از تو بهره می گیرد، و دیگر قدرت بر مقاومت در برابر آن را نداری.»

«ضراوت» یعنی درندگی. از این حدیث استفاده می شود که اگر بر شهوت غلبه نکنیم حالت درنده خوئی پیدا می کند. در این صورت، قوی می شود و آدمی را مالک می گردد و دیگر نمی توان مانع آن شد.

بنابر این پیش از آن که شهوت پای آدمی را به زنجیر کشد و پر پرواز از او ستاند، باید انسان از دامش بگریزد، چرا که اسارت شهوت محرومیت از حکمت را در پی دارد:

(حَرَامٌ عَلَيَّ كُلِّ عَقْلٍ مَغْلُولٍ بِالشَّهْوَةِ أَنْ يَنْتَفِعَ بِالْحِكْمَةِ.) (2)

«بر هر عقلی که با شهوت به زنجیر کشیده شده، حرام است که از حکمت سود گیرد.»

درباره معنای حقیقی حکمت در ادامه همین فصل سخن خواهیم گفت. (3)

به هر حال توجه به تقابل هوی و شهوت با عقل و شناخت صحیح از نفس می تواند پایه گذار روش راستین تربیتی باشد. هر چه انسان به نفس خویش محدودیت بیشتری البته بر میزان شرع الهی - روا بدارد، خدمت بیشتری بدان کرده است. البته در مقام عمل، باید دیگر جهات ظریف و لطیف تربیتی را هم مد نظر قرار

ص: 93

1- همان / ح 839

2- غرر الحکم / ح 241

3- در مورد رابطه عقل و حکمت و بهره گیری عقل از حکمت به دفتر دوم رجوع شود.

دهیم. مثلاً وقتی انسان در تربیت فرزند خویش این اصل را هدف بگیرد، باید بنگرد

که او در چه محیطی قرار دارد، با چه کسانی نشست و برخاست دارد و... آن گاه با

توجه به همه عوامل و قواعد - و لحاظ کردن تراحم آن ها در برخی موارد - با پختگی تصمیم بگیرد. در مقام توصیه باید ظرفیت مخاطبان را هم در نظر گرفت و مراتب ایمانی آن ها را به حساب آورد (1)

به هر حال انسان باید بداند که مخالفت با هوی، امری است که عقل به حسن گواهی می دهد و شرع نیز بر آن صحه می گذارد. امیر المؤمنین علیه السلام در بیان ویژگی های کسی که او را برادر خویش می خواند و بزرگ می داشت، چنین فرموده اند:

(وَ كَانَ إِذَا بَدَّهَهُ أَمْرَانِ، يَنْظُرُ أَيُّهُمَا أَقْرَبُ إِلَى الْهَوَى فَيَخَالِفُهُ.) (2)

«هر گاه دو امر برای او پدید می آمد، می نگریست که کدام یک به هوی نزدیک تر است پس با آن مخالفت می کرد.»

بنابر این در پاسخ به سوالی که در این قسمت طرح شد، می توان گفت: هر چند شهوت و میل به امور مباح از مکشوفات عقل نمی کاهد. اما باید دانست قصه به این جا ختم نمی شود. اگر کسی خواهان مراتب بالا تر است باید با چشم پوشی از برخی حلال ها به عقلی برتر دست یابد و از حقایقی بیشتر آگاه شود.

ص: 94

1- برای پی ریزی یک نظام تربیتی صحیح - مبتنی بر قرآن و احادیث - انسان شناسی صحیحی لازم است. این بحث مجال و مقام دیگری می خواهد که به تفصیل مورد بررسی دقیق عقلی و نقلی قرار بگیرد. از خداوند می خواهیم توفیق انجام این مهم را در آینده نزدیک عنایت فرماید.

2- نهج البلاغه / ص 526 / حکمت 289

به مناسبت بحث اخیر، به بیانی عمیق از امیر المؤمنین علیه السلام توجه می کنیم. حضرتش در موعظه به یکی از اصحاب، کلامی بلند دارند که در چند بند به آن می پردازیم.

اول - توصیه به تقوا

(أَوْصِيكَ وَنَفْسِي بِتَقْوَى مَنْ لَا تَحِلُّ مَعْصِيَتُهُ وَلَا يُرْجَى غَيْرُهُ وَلَا الْغِنَى إِلَّا بِهِ.)

«تورا و خویشتن را به پروا داری از کسی سفارش می کنم که نافرمانی اش روا نیست و به غیر او امید نباید بست و بی نیازی جز به او نیست.»

در توضیح این جمله به چند نکته باید توجه کرد:

1 - این بیان بلند مرتبه وصیت و موعظه ای است از جانب امیر المؤمنین علیه السلام که خطاب به یکی از اصحاب صادر گشته است. ولی در همیشه تاریخ، همه مدعیان محبت و اطاعت از ایشان، مخاطبان این کلام قرار می گیرند لذا باید کلمه کلمه این سخن را با گوش جان بشنوند و در حدّ وسع و توان، برای عمل به آن گام بردارند. هیچ کس نمی تواند آثار حقیقی این سفارش را به دسته ای خاص از بندگان محدود کند. آثار بر شمرده برای عامل به این وصیت، آثاری بس ژرف و شگرف است و به مراتب اعلای عبودیت اشاره دارد. اما همین که مورد سفارش امام علیه السلام قرار گرفته، نشان می دهد که در سیره و شیوه علوی، رسیدن به این مقاصد عالی، هدفی مطلوب است و شیعه امیر المؤمنین علیه السلام باید تمام همّت و تلاش خود را برای آن

بکار گیرد. و هم، امور دنیا همچون کسب مال و علم و ... را در راستای تأمین این هدف قرار دهد.

2 - امیر المؤمنین علیه السلام به عنوان نقطه نخستین حرکت به مقصد، (که در ادامه حدیث از آن به «عقل برتر از اهل دنیا» تعبیر کرده اند) از توصیه به «تقوا» آغاز کنند. تقوا یعنی پروا کردن و متقی شخصی پروا پیشه است. تقوا همراه با نوعی خشیت و خوف از خداوند است. (1) عاقلی که خدا را شناخته و او را واجد حق امر و نهی می یابد، می داند که او سزاوار معصیت نیست، بلکه باید به اوامرش گردن نهاد و از نواهی اش گریخت. این ضرورت را غالب عاقلان خدا شناس با اندک تأمل و تذکری می یابند، اما در مقام عمل اختیاری به آن، در مراتب مختلف قرار گیرند.

3 - تفاوت انسان ها در مقام عمل، تنها به حُسن اختیار یا سوء انتخاب آن ها باز نمی گردد، بلکه عوامل دیگری چون میزان معرفت هم در آن دخیل است. به بیان دیگر، آدمی در برابر هر مخاطبی، متناسب با منزلتی که برای او قائل است، پروا به خرج می دهد.

برای روشن شدن مطلب به این نکته توجه کنید: انسان در مقابل هر کدام از این گروه ها مانند یک دوست هم سال والدین، معلم به گونه ای خاص، ادب می ورزد. هر چه مقام مخاطب بالا تر رود - مثلاً وقتی در مقابل عالم عامل و ارسته سال خورده ای قرار می گیرد - به گونه ای دیگر حریم نکه می دارد، برای کلمه می دارد به کلمه ای که به کار می برد حساب گری می کند و بی محابا دست به اقدام نمی زند.

در

1 - مجمع البحرین و التقوی فی الكتاب العزیز جاءتْ لِلْمَعَانِ: الخشیة و الهیبة و منه قوله تعالی: (و ایای فاتقون) (البقره / 41)، و الطاعة و العبادة. و منه قوله تعالی: (اتقوا الله حق تقاته) (آل عمران / 102).

ص: 96

محضر او، حتی در مراقبت از فکر و ذهن و خطورات قلبی خود نیز می کوشد. حال، که مخاطب، خداوند - عزوجل - است که از همه مخلوقات متعالی است، علم هیچ دانشمند و فکر هیچ اندیشمندی به او نمی رسد؛ بلکه عاقلان خود را از کشف مرتبت و وصف منزلت او ناتوان می یابند و به ذلت و خواری خود در برابر او معترف می شوند، پس در برابر او باید نهایت مراقبت را به خرج دهند. هر قدر معرفت افزون تر، ذلت و تضرع و عبودیت، وجدانی تر و اعتراف به لزوم پروا در پیشگاه الهی قوی تر می گردد.

4 - آدمیان امر شده اند که از خداوند، آن گونه پروا داشته باشند که سزاوار او است.

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ) (1)

«ای کسانی که ایمان آورده اید! از خداوند آن گونه که شایسته پروا از اوست پروا کنید.»

امام صادق علیه السلام حق تقوای الهی را این گونه تفسیر کرده اند:

(يُطَاعُ فَلَا يُعْصَى وَ يُذَكَّرُ فَلَا يُنْسَى وَ يُشْكَرُ فَلَا يُكْفَرُ) (2)

«حق تقوای الهی این است که) اطاعت شود و معصیت نگردد، (همواره) یاد گردد و فراموش نشود، سپاس گزارده شود و کفران نگردد.»

5 - عاقل باید خدای مالک و صاحب اختیار خویش را به این وصف بشناسد که:

(لَا تَحِلُّ مَعْصِيَتُهُ وَلَا يُرْجَى غَيْرُهُ وَلَا الْغِنَى إِلَّا بِهِ.)

اگر باور کنیم که بی نیاز کننده حقیقی اوست و جز به او نباید امید داشت، بدیهی

ص: 97

1- آل عمران / 102

2- تفسیر عیاشی / ج 1 / ص 194 / 120

و روشن می شود که باید به آن چه او می خواهد، تن دهیم و از آن چه نمی خواهد بپرهیزیم. بدانیم که اگر غیر این روش بگیریم، نه به امید های مان می رسیم و نه بی نیاز خواهیم شد. اگر کسی این باور را در خود تقویت کند به آثاری سترگ دست می یابد.

6- یقین دائمی در این زمینه، بی مجاهده و کوشش به دست نمی آید. بلکه هر کس به آن آثار امید دارد، در مقام عمل آن ها را می طلبد و رنج راه را به جان می خرد. تنها مسیر رسیدن به مقاصد عالی راه تقوا است و دیگر هیچ. از این رو، در آیات و روایات، به کرات و دفعات درباره تقوا سخن رفته و بدان دعوت شده است.

7- خداوند به سنت خویش، مردمان را از راه پروایی که پیشه می کنند، به مراتب

بالا تر می رساند، چنان که همین تقوا ملاک گرامی بودن نزد خداست:

(إِنْ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاكُمْ.) (1)

«گرامی ترین شما نزد خداوند با تقوا ترین شما ست.»

8- فرد راحت طلب، همواره در پی آن است که برای این مسیر دشوار، راهی جایگزین بیابد. حال آن که جوینده چنین راهی هرگز یا بنده آن نیست همه کارها - حتی اعمال نیکو و خدمات دینی مانند برگزاری برنامه های مذهبی، گفتن، نوشتن، تعلیم و تعلم علوم اهل البیت علیهم السلام- تا وقتی که همراه با تقوا نباشند، هیچ سودی نخواهند بخشید.

ص: 98

(فَإِنَّ مَنِ اتَّقَى اللَّهَ، جَلَّ وَعَزَّ وَقَوِيَّ وَشَبَّعَ وَرَوِيَّ.)

«پس هر کس از خدا پروا کند بزرگی و عزت و قوت یابد و سیر و سیراب شود.»

هر کس تقوا پیشه کند، به بزرگی و عزت واقعی - یعنی «عزت مع الله» - دست می یابد. عزت حقیقی و باقی که منحصرأً به خدا و رسول او و مؤمنان تعلق دارد، (1) همین عزتی است که انسان به واسطه طاعت و تقوا در پیشگاه الهی بدان می رسد، اگر چه شخص با طاعتی که انجام می دهد، در دیده مردمان خوار باشد. ظاهراً مقصود از قدرت و قوت شخص متقی قدرت های روحی و معنوی است که در

اثر آن توانایی صبر بر مصائب و برخورد با معاصی را می یابد. به عبارت دیگر، او قدرت جهاد اکبر یعنی مبارزه با نفس و شیطان را به دست می آورد. (2)

اثر دیگر تقوا، سیر و سیراب گشتن از گرسنگی و تشنگی روحی و معنوی است. شخص متقی خود را متکی به خوردن و نوشیدن مادی نمی داند، بلکه به لحاظ معنوی به ساحل قناعت می رسد. این است که با اندک بهره ای از مادیات دنیا، به حالت روحی غنا می رسد و مصداق این آیه می گردد:

(وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ. وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا.) (3)

«و هر کس از خدا تقوا داشته باشد خداوند برای او راه خروجی

ص: 99

1- منافقین / 8 (وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ.)

2- مرآة العقول / ج 8 / ص 310

3- طلاق / 2 و 3

قرار می دهد و او را از جایی که گمان ندارد، روزی می دهد و هر کس بر خدا توکل کند، او برایش کافی است. خداوند، امر خود را به مقصد می رساند. خداوند برای هر چیزی اندازه ای قرار داده است.»

چنان که در ضمن وصایای نبی مکرم صلی الله علیه و آله و سلم به جناب ابی ذر آمده است:

(يا ابا ذرٍ اِنْ سَرَكَ اَنْ تَكُونَ اَقْوَى النَّاسِ، فَتَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ. وَاِنْ سَرَكَ اَنْ تَكُونَ اَكْرَمَ النَّاسِ، فَاتَّقِ اللّٰهَ وَاِنْ سَرَكَ اَنْ تَكُونَ اَغْنَى النَّاسِ فَكُنْ بِمَا فِي يَدِ اللّٰهِ عَزَّوَجَلَّ اَوْثَقَ مِنْكَ بِمَا فِي يَدِكَ.

يا ابا ذالو اَنَّ النَّاسَ كُلَّهُمْ اَخَذُوا بِهٰذِهِ الْاٰيَةِ لِكَفْتِهِمْ: (وَمَنْ يَتَّقِ اللّٰهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ فَهُوَ حَسْبُهُ، اِنَّ اللّٰهَ بِالْغَايِبِ عَلِيمٌ) (1)

«ای ابا ذر! اگر ترا خوش آید که قوی ترین مردمان باشی، بر خداوند توکل کن. و اگر تو را خوش آید که گرامی ترین مردمان باشی، پروای خدا پیشه کن و اگر تو را خوش آید که از بی نیاز ترین مردمان باشی بدان چه نزد خدای - عزوجل - است بیشتر اعتماد کن تا بر آن چه در دست خود داری.»

ای ابا ذر! اگر مردمان همه این آیه را اخذ (و بدان عمل) می کردند، برای ایشان کافی بود: (و من يتق الله يجعل له مخرجا ...)

سوم - آثار برتر تقوا

(وَزُفِعَ عَقْلُهُ عَنِ اَهْلِ الدُّنْيَا فَبَدَنَهُ مَعَ اَهْلِ الدُّنْيَا، وَقَلْبُهُ وَعَقْلُهُ مُعَايِنُ

ص: 100

«و عقلش از اهل دنیا فرا تر رود، به طوری که بدنش با اهل دنیا باشد، در حالی که قلب و عقل او آخرت بین است.»

امام امیر المؤمنین علیه السلام، یکی از صفات متقی را چنین بیان می دارند:

عقل متقی، فرا تر از عقل های مردمان اهل دنیا می شود. در مورد معنای (رُفِعَ عَقْلُهُ عَنْ أَهْلِ الدُّنْيَا) احتمال دیگر، آن است که عقلش برتر از آن می شود که به دنیا و اهل آن بنگرد و دل به آنان مشغول دارد. بلکه اگر به برخی از شؤون آنان التفات می ورزد به انگیزه وظیفه ای است که در مورد هدایت و ارشادشان در خود احساس می کند. (1) او در میان مردم هست، زیرا بدنی زمینی دارد. اما با آنان، در افکار و عقائد باطل شان همراه نیست. بلکه بالا ترین سرمایه خویش یعنی قلب سلیم خود را - که منور به نور عقل است - به آخرت پیوند می زند و قلبی آخرت بین می یابد. متقی حد آگاهی اجمالی از آخرت فرو نمی ماند و به صرف شنیدن قصه ایمان دل خوش نمی دارد، بلکه صورت ایمان نیز قسم چشم او می گردد. چنان که گویی آخرت را با چشم دل می بیند.

چهارم - از بین رفتن دوستی دنیا

(فَأَطْفَأَ بِضَوْءِ قَلْبِهِ مَا أَبْصَرَتْ عَيْنَاهُ مِنْ حُبِّ الدُّنْيَا.)

«پس با نور قلبش، (آتش) آن چه را که دو چشمش از (مظاهر) دوستی دنیا می بیند، فرو می نشاند.»

ص: 101

این تعبیر بسیار زیبا، در خور تأمل است. نور سراج عقل، چنان خانه قلب او را روشن می کند که کور سوی مظاهر حبّ دنیا در مقابل آن محو می شود. گویی که زرق و برق دنیوی، شمعی است در کنار خورشیدی که قلب او را نورانی ساخته است، شمع کجا و خورشید کجا؟!

(فَقَدِرَ حَرَامَهَا وَ جَانِبَ شُبَهَاتِهَا.)

«در نتیجه، حرام دنیا را پلید می یابد و از شبهات آن هم دوری می جوید.»

(قَدِرَ الشَّيْءِ) یعنی (وَجَدَهُ قَدِرًا) یا (كِرْهَهُ لِيُوسِخَهُ وَ اجْتَنَبَهُ) (1) فرد متقی، نه فقط حرام های دنیوی را لذیذ نمی داند، بلکه از پلیدی آن ها متنفر است!

لذات حقیقی و باقی اخروی آن چنان برای او ملموس می شود که تمتعات فانی این دنیا برای او بی لذت می شود. بلکه او می یابد که این حرام ها و شبهات، مانع و رادع آن لذات واقعی اخروی است. پس واقعاً اموری ناپسند و ناخوشایند هستند.

آری، شاید برای کسی که طفل راه پروا پیشگی و در مراحل اولیه تمرین تقواست، بسیاری از معاصی لذت بخش باشد. مثلاً شنیدن موسیقی یا نگاه به نامحرم برای آنان که به این گناهان، گرفتار لذت دارد؛ اما وقتی که انسان از این امور می پرهیزد و به وادی لذت حقیقی انس با خدا و تسلیم شدن در برابر او امر او وارد می گردد، لذتی برتر را تجربه می کند که اساساً قابل مقایسه با لذت های پست مادی نیست. لذت های اهل معصیت، دیگر برای شخص مطیع و متقی، جاذبه ای ندارد. بنابر این عنوان لذت بودن را از دست می دهند. بلکه در مرتبه بالا تر، وقتی

ص: 102

1- قَدِرَ الشَّيْءِ: آن را پلید یافت یا به خاطر پلیدی آن از آن کراهت داشت و دوری کرد. المعجم الوسيط / ص 721

متقی در این مسیر به بلوغ می رسد، آن لذات فانی غیر متقین را بر خلاف آن لذات باقی متقین می بیند. بنابر این نه تنها برای او لذتی ندارند بلکه منفور او می گردند و طبع او از آن می گریزد. و این چنین است که متقین به درجه ای می رسند که گناه را ناخوش می دارند و از آن نفرت می یابند.

نکته اصلی در این جا است که باید به آن عقل والا و قلب بینا رسید تا بتوان شمه ای از آن لذت ابدی را دید و گوشه ای از آن را چشید. این حالت نیز جز با تقوا حاصل نمی شود. متقی به مرتبه ای می رسد که به حرام نزدیک نمی شود، نه فقط بدان دلیل که از آن نهی شده است. بلکه چون پلیدی آن را می یابد، از آن می پرهیزد. همان طور که هر انسان عادی، چنان به پلیدی فضولات مادی یقین دارد که همواره خود را از آن دور می دارد. و حتی بدان نمی اندیشد چه رسد به این که از آن بهره ای ببرد.

اما این هم پایان کار نیست.

پنجم - اکتفا به حد ضرورت

اونه فقط از حرام و شبهه کناره می گیرد بلکه در برابر حلال صافی هم این چنین رفتار می کند:

(وَ أَصْرَ وَاللَّهِ بِالْحَلَالِ الصَّافِي، إِلَّا مَا لَا بُدَّ لَهُ، مِنْ كِسْرَةٍ مِنْهُ يَشُدُّ بِهَا صُلْبَهُ، وَ تَوْبِ يُوَارِي بِهِ عَوْرَتَهُ، مِنْ أَعْلَظِ مَا يَجِدُ وَأَخْشِيهِ.)

«به خدا سوگند که فرد متقی به (بهره اش از) حلال خالص ضرر می زند، مگر به آن مقداری که چاره ای از آن ندارد، از تکه نانی از دنیا که با آن پشت خود را می بندد و لباسی که با آن عورتش را بپوشاند، (آن هم) از غلیظ ترین و خشن ترین چیزی که می یابد.»

ص: 103

فرد متقی می بیند که بهره مندی بیش از حد نیاز او را از یاد خدا باز می دارد و

کم کم به زیاده خواهی می کشاند. از این رو به اندازه ای بسنده می کند که گزیری از آن ندارد. مثلاً کسی که می داند آن همه آثار و برکات دنیوی و اخروی برای شب زنده داری و نافلة شب وعده داده شده است، خواب نوشین بامدادی را مانع از رسیدن آن برکات می یابد. لذا حتی به خواب خود که حلال خالص است - ضرر می زند و آن را اولی به اضرار می بیند. (1)

به طور کلی سخاوت نسبت به مواهب دنیا و گذشتن از آن ها نشانه کمال عقل است:

(مَنْ سَخَتْ نَفْسُهُ عَنْ مَوَاهِبِ الدُّنْيَا فَقَدْ اسْتَكْمَلَ الْعَقْلَ.) (2)

«کسی که نفسش از موهبت های دنیا بگذرد به کمال عقل دست یافته است.»

ششم - تقویت بدن و تشدید عقل

انسان متقی، مقداری از حلال صافی را که چاره ای از آن ندارد مورد استفاده قرار می دهد در عین حال:

(وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ فِيمَا لَا بُدَّ لَهُ مِنْهُ ثِقَةٌ وَ لَا رَجَاءٌ، فَوَقَعَتْ ثِقَتُهُ وَ رَجَاهُ عَلَى خَالِقِ الْأَشْيَاءِ.)

«و به آن چه چاره ای از آن ندارد، اعتماد و امیدی ندارد. پس به آفریننده

ص: 104

1- کافی / ج 2 ص 131 پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: (إِنْ فِي طَلْبِ الدُّنْيَا إِضْرَارًا بِالْآخِرَةِ وَ فِي طَلْبِ الْآخِرَةِ إِضْرَارًا بِالْدُّنْيَا، فَأَضِرُّوا بِالْدُّنْيَا، فَإِنَّهَا أَوْلَى بِالْإِضْرَارِ)

2- غرر الحکم / ح 4810

(فَجَدَّ وَ اجْتَهَدَ وَ اتَّعَبَ بَدَنَهُ حَتَّى بَدَّتِ الْأَضْلَاعُ وَ غَارَتِ الْعَيْنَانِ.)

«پس می کوشد و تلاش می کند و بدنش را به سختی می اندازد، تا این که استخوان های دنده اش پدیدار شود و چشم هایش به گودی بنشیند.»

اما خداوند این همه را جایگزین می سازد:

(فَأَبَدَلَ اللَّهُ لَهُ مِنْ ذَلِكَ قُوَّةً فِي بَدَنِهِ وَ شِدَّةً فِي عَقْلِهِ. وَ مَا ذُخِرَ لَهُ فِي الْآخِرَةِ أَكْثَرُ.)

«پس خداوند، به جای آن ها برای او قوتی در بدنش و شدتی در عقلش جایگزین می کند. و آن چه برای او در آخرت ذخیره شده، بیشتر است.»

او جسمی دنیایی دارد و همین بدن را به سختی می افکند. اما از یک قدرت جایگزین بهره می گیرد. مثالی برای تقریب به ذهن می آوریم: سحر گاهی برای سفری هوایی به مقصدی چون خارج از کشور برنامه ریخته اید. آیا در آن شب، خواب راحت دارید؟ حتی ممکن است تمام شب تا به سحر، خواب به چشمان تان نیاید و دائم در اندیشه باشید که در بهترین حد آمادگی و حتی زود تر از موعد مقرر به میعاد حاضر شوید. اهمیت هدف و شوق رسیدن به آن تمام خستگی ها را از تن شما بیرون می کند.

حکایت ما و عمرمان در این دنیا نیز این چنین است. قافله عمر خواهی نخواهی می گذرد، اجل می رسد و سفر به آفاق ابد آغاز می شود. کدامین توشه برای این راه، بهتر از تقواست؟ این امر مورد تأیید صاحبان عقول است که:

ص: 105

1- درباره این خصلت ذیل حجاب طمع سخن خواهیم گفت.

(تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الرِّزَادِ التَّقْوَى. وَاتَّقُوا يَا أُولِي الْأَلْبَابِ.) (1)

«توشه برگیرید که بهترین توشه، تقواست و پروای من دارید ای صاحبان عقل ها.»

کدامین گذرنامه معتبر تر از انجام واجبات، ترک محرمات، اجتناب از شبهات و اقدام به مستحبات، حتی گاهی اوقات به قیمت ترک مباحات؟

هفتم - نتیجه گیری مولا از کلام خویش

(فَارْضِ الدُّنْيَا فَإِنَّ حُبَّ الدُّنْيَا يُعَمِّي وَيُصِمُّ وَيُبْكِمُ وَيُذِلُّ الرِّقَابَ.)

«پس دنیا را ترک کن که حب دنیا، کور و کر و لال می کند و گردن ها را به ذلت می کشاند.»

حب دنیا، نیز از حجاب های عقل است که در همین فصل بدان می پردازیم. در ادامه حدیث می خوانیم:

(فَتَدَارِكُ مَا بَقِيَ مِنْ عُمْرِكَ. وَلَا تَقُلْ غَدًا أَوْ بَعْدَ غَدٍ، فَإِنَّمَا هَلَكٌ مَنِ كَانَ قَبْلَكَ، بِإِقَامَتِهِمْ عَلَى الْأَمَانِي وَالتَّسْوِيفِ، حَتَّى أَتَاهُمْ أَمْرُ اللَّهِ بَعَثَهُ وَ هُمْ غَافِلُونَ، فَتَقْلُوا عَلَى أَعْوَادِهِمْ إِلَى قُبُورِهِمْ الْمُظْلِمَةَ الصَّيِّقَةَ، وَقَدْ أَسْلَمَهُمُ الْأَوْلَادُ وَالْأَهْلُونَ. فَانْقَطِعْ إِلَى اللَّهِ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ مِنْ رَفْضِ الدُّنْيَا وَعَزْمٍ لَيْسَ فِيهِ انْكِسَارٌ وَلَا انْخِرَالٌ. أَعَانَنَا اللَّهُ وَإِيَّاكَ عَلَى طَاعَتِهِ وَوَقَّقَنَا اللَّهُ وَإِيَّاكَ لِمَرْضَاتِهِ.) (2)

«پس آن چه از عمرت باقی مانده، دریاب و نگو فردا یا پس فردا، زیرا کسانی که قبل از تو بودند، تنها به خاطر ماندن شان بر آرزو ها و

ص: 106

1- بقره / 197

2- کافی ج 2 ص 136 / 23

تاخیر انداختن (1) هلاک شدند، تا این که امر الهی ناگهان به سراغ آن ها آمد، در حالی که غافل بودند، آن گاه بر تابوت های چوبین خود، به قبر های تاریک و تنگ خویش منتقل شدند، و فرزندان و نزدیکان، آن ها را وا گذاشتند. پس با قلبی انا به کننده (بازگشت کننده از گناهان) به خدا روی آور، انا به ای که از کنار نهادن دنیا و عزمی که در آن شکست و گسستی نیست، برخیزد. خداوند، ما و تو را به طاعتش یاری رساند. و خداوند، ما و تو را برای خشنودی خود موفق بدارد.»

قدری در این حدیث بیندیشیم تا ببینیم تلقی ما از تقوا در کدامین مرتبت است و مطلوب امیر المؤمنین علیه السلام در کدامین منزلت جای دارد؟ حضرتش، از تسویف به شدت بر حذر داشته اند و نتیجه اقامت (اعتماد) بر آرزو ها را هلاکت دانسته اند. کسی که بر آرزو ها می ایستد (تکیه می کند)، در جا می زند و شوق حرکت به سوی کمال را از کف می دهد، در عوض برای جمود و حمود خود بهانه می جوید و توجیه می تراشد. حتی این حدیث را از امام امیر المؤمنین علیه السلام می خواند و بر وفق امیال خویش تفسیر می کند که حضرت فرمودند:

(إِنَّ لِلْقُلُوبِ شَهْوَةً وَإِقْبَالَ وَإِدْبَارًا، فَأَتْوَاهَا مِنْ قَبْلِ شَهْوَتِهَا وَإِقْبَالِهَا، فَإِنَّ الْقَلْبَ إِذَا أُكْرِهَ عَمِيَ.) (2)

«همانا قلب ها، میل و اقبال و ادباری دارند. پس بر آن ها، از سوی میل و اقبال آن ها وارد شوید، چرا که قلب وقتی (به امری) مجبور شود، کور

ص: 107

1- تسویف، از «سوف» می آید، یعنی: کار امروز را به فردا افکندن، و در توبه تأخیر کردن.

2- نهج البلاغه / ص 503 حکمت 193

در این حدیث، نکته ای مهم و وجدانی یاد آوری شده است: قلب انسان - یعنی همان روح او و مرکز فهم و درک او- در حالات مختلفی قرار می گیرد. گاه به چیزی روی می آورد و گاه روی می گرداند. باید از ناحیه ای به سراغ قلب رفت که بدان اقبال

نشان می دهد. این نکته ای تربیتی و بس مهم هم برای خود انسان و هم نسبت به دیگران است. زیرا تحمیل همراه با کراهت، قلب را نابینا می سازد. کوری قلب، یعنی بسته شدن باب فهم. چنان که در همین حدیث خواندیم که: (فَإِنَّ الْقَلْبَ إِذَا أَكْرَهَ عَمِيَ.)

این نکته مهم در اقدام به امور خیر باید لحاظ شود. اما یک برداشت غیر عاقلانه و تلقی بدون تفقه از این حدیث، این است که اگر -بعنوان مثال - بسیاری از ما که قلب های مان نسبت به حالات موصوف از متقین در لسان امیر المؤمنین علیه السلام اقبال ندارد چرا خود را به تکلف بیندازیم؟ چرا از حلال صافی بگذریم؟ ...

پیش از بررسی و پاسخ به این برداشت نا درست باید دانست که:

توجه به اقبال و ادبار قلب، در موارد مستحب و نوافل مطرح است، چرا که در مورد محرّمات و واجبات، وظیفه همیشگی - به ترتیب - ترک و فعل است، خواه این ترک و فعل مطابق میل آدمی باشد، خواه نباشد. لذا فریضه را باید بر قلب تحمیل کرد، اگر چه اقبال نداشته باشد؛ اما در مورد مستحبات، توصیه عملی دین به ما، این است که در اوقات اقبال قلبی، به انجام آن ها اقدام کنیم. کلام مهم نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بر این مطلب، گواه است:

(إِنَّ لِلْقُلُوبِ إِقْبَالَ وَ إِدْبَارًا، فَإِذَا أَقْبَلَتْ فَتَقَلُّوا، وَإِذَا أَدْبَرَتْ فَعَلَيْكُمْ

«دل ها را اقبال و ادباری است. هر گاه رو کردند، مستحب را بجا آورید و هر گاه روی گردان شدند، بر شما باد به واجب.»

بنابر این چنان برداشتی در مورد واجبات، نیازی به بررسی ندارد و بطلان آن بدیهی است. صاحب آن برداشت اساساً از وادی دین داری بیرون رفته است. اما در مورد مستحبات، به صرف دشوار بودن یک عبادت - مثل بیداری و خواندن نافله شب - نباید آن را وا نهاد و خود را از برکات فراوان آن محروم داشت. این همه تأکیدات فراوان بر آثار و ثواب های مترتب به این امر مستحب، بیهوده نیست. پس یک تلقی این است که اکنون که قلب نسبت به انجام عملی ادبار دارد آن را برای همیشه رها کنیم که نتیجه، محرومیت دائمی از فوائد مستحبات است. اما تلقی دیگر، این است که در خود میل و رغبت یک عمل مستحب را ایجاد کنیم، زمینه اقبال قلبی را نسبت به آن فراهم آوریم و سپس با شوق آن را انجام دهیم. یکی از راه های ایجاد رغبت کسب معرفت است. (2) مثلاً هر قدر معرفت انسان نسبت به فضیلت نماز شب بیشتر گردد، این معرفت به تدریج میل به بیداری در شب را بیشتر می کند و نه فقط خستگی ها را از تن به در برده، بلکه قدرتی جایگزین برای این عبادت گران سنگ پدید می آورد.

به عنوان مثال، از حدیثی در باب فضیلت نماز شب بر می آید که ثواب نافله شب

ص: 109

1- کافی / ج 3 / ص 454 / ح 16

2- البته چون اعطای معرفت کار خدا است، در این جا آن چه به عنوان وظیفه منظور است، فراهم کردن زمینه های عادی حصول معرفت است، ضمن آن که به وسیله دعا و تضرع در طلب ازدیاد آن از خداوند بکوشیم.

را کسی جز خداوند نمی داند امام صادق علیه السلام فرمودند:

(مَا مِنْ عَمَلٍ حَسَنٍ يَعْمَلُهُ الْعَبْدُ إِلَّا وَ لَهُ ثَوَابٌ فِي الْقُرْآنِ، إِلَّا صَلَاةَ اللَّيْلِ، فَإِنَّ اللَّهَ لَمْ يُبَيِّنْ ثَوَابَهَا لِعِظَمِ خَطَرِهَا عِنْدَهُ.) (1)

«برای هر عمل نیکی که بنده انجام می دهد، ثوابی در قرآن (یاد شده) است، مگر نماز شب که خداوند - به خاطر مرتبت بزرگ این عمل - ثواب آن را تعیین نفرموده است.»

سپس حضرتش آیات 16 و 17 سوره مبارکه سجده را تلاوت نمودند:

(تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا، وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ. فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ.)

«پهلوی های آنان از بسترها دور می گردد (از خواب برمی خیزند)، پروردگارشان را از روی بیم و امید می خوانند و از آن چه روزی شان مقرر داشته ایم، انفاق می کنند. پس هیچ کس نمی داند که به عنوان پاداش آن چه انجام می دادند، چه چشم روشنی ها برای آنان نهان گشته است.»

با شنیدن این آیه و حدیث، به طور معمول، معرفت و رغبت به این عمل مستحب در شنونده به وجود می آید.

البته در زمینه سازی برای حصول معرفت، باید ظرافت های تربیتی را هوشمندانه در نظر گرفت و هنرمندانه به کار بست. به عنوان نمونه، قصه مرحوم شیخ جعفر کبیر کاشف الغطاء و نحوه ترغیب فرزندش به نماز شب شنیدنی است:

«در حالات مرحوم شیخ جعفر کبیر کاشف الغطاء - از بزرگان علما در قرن

ص: 110

سیزدهم و ساکن نجف اشرف - آمده است:

در یکی از شب‌ها که برای «تهجد» برخاست، فرزند جوانش را از خواب بیدار کرد و فرمود: برخیز به حرم مطهر مشرف شویم و آن‌جا نماز بخوانیم. برای فرزند جوان برخاستن از خواب در آن ساعت شب دشوار بود، لذا عذر آورد، و گفت: من فعلاً مهیا نیستم، شما منتظر من نشوید؛ بعداً مشرف می‌شوم.

فرمود: نه، من این‌جا ایستاده‌ام؛ برخیز، مهیا شو که با هم برویم. فرزند به ناچار از جا برخاست و وضو ساخت و با هم به راه افتادند.

وقتی کنار در صحن مطهر رسیدند، آن‌جا مرد فقیری را دیدند که نشسته و دست‌گذاری برای گرفتن پول از مردم دراز کرده است.

آن‌عالم بزرگوار ایستاد و به فرزندش فرمود: این شخص در این وقت شب، برای چه این‌جا نشسته است؟ گفت: برای تکدی (گذاری) از مردم.

فرمود: آیا چه مقدار ممکن است از رهگذران عائد او گردد؟ گفت: مبلغی ناچیز، آن‌هم به احتمال، نه قطعی.

فرمود: درست فکر کن ببین، این آدم برای یک مبلغ بسیار اندک کم‌ارزش دنیا، آن‌هم محتمل، در این وقت شب، از خواب و آسایش خود دست برداشته و آمده در این گوشه نشسته و دست‌تذلل به سوی مردم باز کرده است!!

آیا تو، به اندازه این شخص، اعتماد به وعده‌های خدا درباره شب‌خیزان و متهم‌ندان نداری که فرموده است:

(فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُم مِّن قُوَّةٍ أَعْيُنٌ .) (1)!!؟

آن فرزند جوان، با شنیدن این گفتار از آن دل زنده و بیدار، آن چنان تکان خورد و تنبّه یافت که تا آخر عمر، از شرف و سعادت بیداری آخر شب برخوردار بود و نماز شبش ترک نشد!! (2)

آری، وقتی اقبال قلبی ایجاد شود، مستحبات هم ترک نمی شود.

نکته دیگر این که: اگر طالب اقبال به مستحبات هستیم، باید زمینه آن را از لحاظ طبیعی نیز فراهم آوریم. مثلاً برای توفیق یافتن بر نماز شب، ناچاریم که شب زود تر استراحت کنیم. و مسائلی از این قبیل را درباره دیگر امور نیز باید رعایت کنیم.

بر اساس این نکات، نبودن اقبال قلبی - نسبت به گام برداشتن در مسیری که امیر المؤمنین علیه السلام در حدیث یاد شده نشان داده اند - بهانه ای موجه محسوب نمی شود.

به هر حال، بنابر حدیث مذکور، هر کس بخواهد به مراتب بالای عقل دست

یابد، ناچار باید بسیاری از کالاهای دنیوی را نادیده گیرد و از بهره مندی ها به حدّ اقل اکتفا کند. حتّی میل به امور حلال بیش از حدّ کفاف، می تواند انسان را از نیل به مرتبه اعلاّی عقل باز دارد. این است که همان میل، نسبت به حقائق و معقولات مراتب بالا، حجاب محسوب می شود.

ص: 112

1- پس هیچ کس نمی داند که برای آن ها از آن چه باعث چشم روشنی است چه پنهان شده است. (سجده 17)

2- شب مردان خدا / صص 44 - 45 با کمی تصرف و باز نویسی

به مناسبت بحث درباره حجاب «هوی» و «شهوت»، مناسب است اشاره ای هم مسأله «عشق» و رابطه آن با عقل داشته باشیم.

عشق یعنی محبت شدید و بی حساب، که آدمی را از فرمان عقل و حکومت آن خارج می سازد. (1) امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید:

(سُبْحَانَكَ خَالِقًا وَمَعْبُودًا، بِحُسْنِ بِلَايِكَ عِنْدَ خَلْقِكَ، خَلَقْتَ دَارًا وَجَعَلْتَ فِيهَا مَادِبَةً مَشْرَبًا وَمَطْعَمًا وَأَزْوَاجًا وَخَدَمًا وَفُصُورًا وَأَنْهَا رَأً وَرُزُوعًا وَثِمَارًا. ثُمَّ أَرْسَلْتَ دَاعِيًا يَدْعُو إِلَيْهَا، فَلَا الدَّاعِيَ أَجَابُوا وَلَا فِيمَا رَغَبْتَ رَغَبُوا وَلَا إِلَى مَا سُوفِتَ إِلَيْهِ اللهُ تَأَقَّبُوا أَقْبَلُوا عَلَى حَيْفَةٍ قَدْ افْتَضَّ حُورًا بِأَكْلِهَا وَاصَّةً طَلَحُوا عَلَى حُبِّهَا. وَمَنْ عَشَقَ شَيْئًا أَعَشَى بَصْرَهُ وَأَمْرَضَ قَلْبَهُ. فَهُوَ يَنْظُرُ بِعَيْنٍ غَيْرِ صَاحِحَةٍ وَيَسْمَعُ بِأُذُنٍ غَيْرِ سَمِيعَةٍ. قَدْ خَرَقَتِ الشَّهَوَاتُ عَقْلَهُ وَأَمَانَتِ الدُّنْيَا قَلْبَهُ وَوَلِهَتْ عَلَيْهَا نَفْسَهُ. فَهُوَ عَبْدٌ لَهَا وَلِمَنْ فِي يَدَيْهِ شَيْءٌ مِنْهَا. حَيْثُمَا زَالَتْ إِلَيْهَا وَحَيْثُمَا أَقْبَلَتْ أَقْبَلَتْ عَلَيْهَا. لَا يَنْزَجِرُ مِنَ اللهِ بِرَاجِرٍ وَلَا يَتَّعِظُ مِنْهُ بِوَاعِظٍ.) (2)

«منزهی، ای خالق و معبودی که با آزمون نیکویت، آفریدگانت را آزمودی. خانه ای آفریدی و در آن سفره ای نوشیدنی و خوردنی، جفت ها، خدمتکاران، کاخ ها، رود ها کشتزار ها و میوه ها قرار دادی. سپس

ص: 113

1- لسان العرب / ج 10 / ص: 251 «العشق: فرط الحب»؛ مجمع البحرين / ج 5 / ص 214: «في الحديث ذكر العشق وهو تجاوز الحد في المحبة.»

2- نهج البلاغه / ص 159 / خطبه 109

دعوت کننده ای فرستادی که بدان فرا خواند. پس نه آن دعوت کننده را پاسخ گفتند و نه در آن چه (نسبت به آن) ترغیب کردی رغبت نمودند. و نه به آن چه بدان تشویق کردی مشتاق گشتند. (بلکه) به مرداری روی آوردند که با خوردن آن رسوا شدند و بر دوستی آن سازش کردند. و هر کس عاشق چیزی شود دیده اش را کور و دلش را بیمار سازد. این است که با چشمی نابینا بنگرد و با گوش ناشنوا بشنود. شهوات، عقلش را دریده و دنیا قلبش را میرانده و نفسش شیفته آن گشته. پس در برابر آن (دنیا) و در برابر کسی که چیزی از آن در دستش دارد، به بندگی افتاده است. هر جا که (دنیا) برود، او به سویش برود و بر هر جا رو کند، به سوی آن رو کند. نه با (گفته) باز دارنده ای از جانب خدا بازداشته می شود و نه با واعظی از جانب او پند می پذیرد.»

همان گونه که از بیان امیر المؤمنین علیه السلام بر می آید، خاصیت عشق، سلب بینایی و شنوایی و در نتیجه بیمار دلی است. در نتیجه عشق، انسان از دیدن و شنیدن حقیقت محروم می گردد.

اما در مذاق عرفان اصطلاحی و- نه عرفان اسلامی- و نیز بر مبنای مشی فلسفی در آن چه حکمت متعالیه خوانده می شود، برای عشق، معنایی لطیف و روحانی در نظر گرفته اند و حساب آن را از شهوت حیوانی جدا کرده اند. ملاصدرای شیرازی در کتاب اسفار اربعه بحث مفصّلی به این موضوع اختصاص داده است. او، فصل نوزدهم از موقف هشتم سفر سوم را بدین عنوان آورده است: «فی ذکر عشق الطّرفاء و الفتیان للأوجه الحسان»: «در ذکر عشق ظریفان و جوانان به چهره های زیبا» ذیل این عنوان، بحث در باب عشق چنین آغاز شده که میان حکیمان درباره این عشق و

ماهیت خوب یا بد آن اختلاف است. برخی آن را از رذائل دانسته و زشتی هایش را بر شمرده اند. در مقابل برخی دیگر آن را فضیلتی نفسانی انگاشته و به مدحش نشسته اند.

آن گاه صاحب اسفار در مقام بیان نظر خویش چنین می گوید:

«آن چه که نگرش دقیق و روش نیکو و ملاحظه امور - از نظر اسباب کلی و مبادی بلند مرتبه و غایات حکمت آمیز آن ها - بر آن دلالت دارد، این است که این عشق - یعنی لذت بردن شدید از نیکویی چهره زیبا و محبت مفرط به کسی که در او شمائل لطیف و تناسب اعضاء و زیبایی ترکیب یافت می شود - به سان وجود امور طبیعی، بدون تکلف و تصنعی در جان های اکثر امت ها موجود است. پس بدون شک از جمله اموری است که خداوند قرار داده است و بر آن، مصلحت ها و حکمت ها مترتب می گردد. بناچار باید نیکو و ستوده شمرده شود؛ بویژه اگر از آغازی با فضیلت برای رسیدن به انجامی با شرافت پدید آمده باشد.» (1)

چنان که در سطور فوق خواندید، بر ستوده بودن عشق استدلال گشته، بدین سان که عشق، امری طبیعی است که خداوند در نفوس بیشتر امت ها آن را نهاده است.

ص: 115

1- الحکمة المتعالیه فی الأسفار العقلیه الأربعة / ج 7 / ص 172: الَّذِي يَدُلُّ عَلَيْهِ النَّظَرُ الدَّقِيقُ وَالْمَنْهَجُ الْأَنِيقُ وَ مَلَا حَظَّةَ الْأُمُورِ عَنْ أَسْبَابِهَا الْكُلِّيَّةِ وَ مَبَادِيهَا الْعَالِيَةِ وَ غَايَاتِهَا الْحُكْمِيَّةِ أَنَّ هَذَا الْعَشْقَ - أَعْنَى الْإِلْتِذَاذَ الشَّدِيدَ بِحُسْنِ الصُّورَةِ الْجَمِيلَةِ وَالْمَحَبَّةَ الْمَفْرُطَةَ لِمَنْ وُجِدَ فِيهِ الشَّمَائِلُ اللَّطِيفَةُ وَ تَنَاسُبَ الْأَعْضَاءِ وَ جُودَةَ التَّرَكِيبِ - لَمَّا كَانَ مَوْجُوداً عَلَى نَحْوِ وُجُودِ الْأُمُورِ الطَّبِيعِيَّةِ فِي نَفُوسِ أَكْثَرِ الْأُمَّمِ مِنْ غَيْرِ تَكَلُّفٍ وَ تَصَنُّعٍ فَهُوَ لَا مَحَالَةَ مِنْ جُمْلَةِ الْأَوْضَاعِ الْإِلَهِيَّةِ الَّتِي يَتَرْتَّبُ عَلَيْهَا الْمَصَالِحُ وَ الْحُكْمُ فَلَا بُدَّ أَنْ يَكُونَ مُسْتَحْسَناً مَحْمُوداً سَيِّمًا وَقَدْ وَقَعَ مِنْ مَبَادِ فَاضِلَّةٍ لِأَجْلِ غَايَاتِ شَرِيفَةٍ.

لذا حکمت ها و مصلحت هایی بر آن مترتب می گردد، خصوصاً وقتی که مبدأ و سر آغازی با فضیلت و غایت و سر انجامی با شرافت داشته باشد. ملاصدرا در تبیین آن مبادی فاضله عشق چنین نوشته است:

«اما در مورد مبادی؛ چون ما بیشتر جان های امت هایی را که آموزش علوم و صنائع لطیف و آداب و ریاضیات بدان ها اختصاص دارد - مانند اهل فارس و عراق و شام و روم و هر قومی که علوم دقیق و صنائع لطیف و آداب نیکو در آن ها هست - غیر خالی از این عشق لطیف می یابیم که سر چشمه آن نیکو شمردن شمائل محبوب است و هیچ کس را که قلبی لطیف و طبعی دقیق و ذهنی با صفا و روحی مهربان دارد، خالی از این محبت در اوقات عمرش نمی یابیم؛ ولی عموم جان های خشن و دل های سخت و طبایع خشک - از کُرد ها و اعراب و ترک و زنگی - را خالی از این نوع محبت می یابیم. و اکثر ایشان، فقط بر محبت مردان به زنان و زنان به مردان بسنده کرده اند؛ به سبب طلب کردن نکاح و جفت یابی همان گونه که در نهاد دیگر حیوانات، حب ازدواج و جفت گیری نهاده شده است که هدف آن در طبیعت باقی گذاردن نسل است.» (1)

ص: 116

1- همان: اما المبادی فلاناً نجد أكثر نفوس الأمم التي لها تعليم العلوم و الصنائع اللطيفة و الآداب و الرياضيات - مثل أهل الفارس، و أهل العراق، و أهل الشام و الروم، و كل قوم فيهم العلوم الدقيقة و الصنائع اللطيفة و الآداب الحسنة - غير خالية عن هذا العشق اللطيف الذي منشاءه الله تحسان شَمائلِ المحبوب، و نحن لم نجد أحداً ممن له قلب لطيف و طبع دقيق و ذهن صاف و نفس رحيمة خالياً عن هذه المحبة في أوقات عمره. و لكن وجدنا سائر النفوس الغليظة و القلوب القاسية و الطبائع الجافية من الأكراد و الأعراب و الترك و الزنج خالية عن هذا النوع من المحبة و إنما اقتصر أكثرهم على محبة الرجال للنساء و محبة النساء للرجال طلباً للنكاح و السفاد كما في طباع سائر الحيوانات المركزة فيها حبُّ الإزدواج و السفاد و الغرض منها في الطبيعة إبقاء النسل.

در این جا تفاوت میان دو نوع محبت مذکور و ملاک فرق نهادن میان آن دو را بیش از این توضیح نداده است. محبت نوع اول را مخصوص سرشت های لطیف و منشأ آن را نیکو شمردن شمائل محبوب می داند. محبت نوع دوم را نیز همان محبتی می داند که انگیزه نکاح می گردد و میان حیوانات و طبع های خشن از انسان ها مشترک است.

اما خواننده زیرک، از ادامه بیانات صدر المتألهین - در بیان غایات این عشق مستحسن - در می یابد که فرق چندانی میان استحسان شمائل معشوق و شهوت انسانی مشترک با حیوان نیست. به سطور زیر توجه کنید:

«و اما غایت در این عشق موجود در ظریفان و صاحبان لطافت طبع، آثاری است که بر آن مترتب می شود. مانند تأدیبات نوجوانان و تربیت کودکان و پاک نمودن آن ها و آموزش علوم جزئی به آنان، مانند نحو و لغت و بیان و هندسه و غیر آن... وقتی کودکان از تربیت پدران و مادران بی نیاز می شوند، از آن پس به آموزش استادان و آموزگاران و حسن توجه و عنایت آنان بدی شان، با نگاه مهربانی و عطوفت نیاز پیدا می کنند. بدین سبب عنایت الهی در جان های مردان بالغ، میلی به کودکان و محبت و عشق ورزیدنی به نوجوانان خوب و قرار داده است، تا انگیزه ای برای آنان در تأدیبات و تهذیب ایشان و تکمیل نفوس ناقص و رساندن شان به

غایات مقصود از خلقت آن‌ها باشد. و اگر چنین نبود، خداوند این رغبت و محبت را در بیشتر ظریفان و عالمان، عبث و بیهوده آفریده بود. پس بناچار در وجود این عشق نفسانی در نفس‌های لطیف و قلب‌های رقیق غیر قسی و سخت، باید فایده‌ای حکیمانه و غایتی صحیح باشد.» (1)

آن‌گاه ملاصدرا در مقام نتیجه‌گیری می‌گوید:

«وَنَحْنُ نَشَاهِدُ تَرْتَبَ هَذِهِ الْغَايَاتِ الَّتِي ذَكَرْنَاهَا؛ فَلَا مَحَالَةَ يَكُونُ وُجُودُ هَذَا الْعَشْقِ فِي الْإِنْسَانِ مَعْدُودًا مِنْ جُمْلَةِ الْفَضَائِلِ وَالْمَحْسَنَاتِ، لَا مِنْ جُمْلَةِ الرِّذَائِلِ وَالسَّيِّئَاتِ.» (2)

«ما مترتب شدن این غایت‌هایی را که ذکر کردیم می‌بینیم. پس بدون شک، وجود این عشق در انسان از جمله فضائل و نیکی‌ها شمرده می‌شود، نه از ذرائع و زشتی‌ها.»

ص: 118

1- همان / صص 172 - 173: وَأَمَّا الْغَايَةُ فِي هَذَا الْعَشْقِ الْمَوْجُودِ فِي الظرفاء وَ ذَوِي لَطَافَةِ الطَّبَعِ فَلَمَّا تَرْتَبَ عَلَيْهِ مِنْ تَأْدِيبِ الْغُلَمَانِ وَ تَرْبِيَةِ الصَّبِيَّانِ وَ تَهْدِيهِمْ وَ تَعْلِيمِهِمُ الْعُلُومَ الْجَزْئِيَّةَ كَالنَّحْوِ وَ اللَّغَةِ وَ الْبَيَانِ وَ الْهَيْدَسَةِ وَ غَيْرِهَا . . . فَانِ الْإِطْفَالِ وَ الصَّبِيَّانِ إِذَا اسْتَعْنُوا عَنِ تَرْبِيَةِ الْآبَاءِ وَ الْأُمَّهَاتِ فَهُمْ بَعْدَ مُحْتَاجُونَ إِلَى تَعْلِيمِ الْأَسْتَادِينَ وَ الْمُعَلِّمِينَ، وَ حُسْنِ تَوْجِهِمْ وَ التَّفَاتِهِمْ إِلَيْهِمْ بِنَظَرِ الْإِشْفَاقِ وَ التَّعَطُّفِ فَمِنْ أَجْلِ ذَلِكَ أَوْجَدْتُ الْعِنَايَةَ الرَّبَانِيَّةَ فِي نُفُوسِ الرِّجَالِ الْبَالِغِينَ رَغْبَةً فِي الصَّبِيَّانِ وَ تَعَشُّقًا وَ مَحَبَّةً لِلْغُلَمَانِ الْحَسَنِ الْوُجُوهِ، لِيَكُونَ ذَلِكَ دَاعِيًا لَهُمْ إِلَى تَأْيِبِهِمْ وَ تَهْدِيهِمْ وَ تَكْمِيلِ نُفُوسِهِمْ النَّاقِصَةَ وَ تَبْلِيغِهِمْ إِلَى الْغَايَاتِ الْمَقْصُودَةِ فِي إِجَادَةِ نُفُوسِهِمْ، وَ إِلَّا لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ هَذِهِ الرَّغْبَةَ وَ الْمَحَبَّةَ فِي أَكْثَرِ الظرفاءِ وَ الْعُلَمَاءِ عَبَثًا وَ هَبَاءً فَلَا بُدَّ فِي ارْتِكَازِ هَذَا الْعَشْقِ النَّفْسَانِيِّ فِي النَّفُوسِ اللَّطِيفَةِ وَ الْقُلُوبِ الرَّقِيقَةِ غَيْرِ الْقَاسِيَةِ وَ لَا الْجَافِيَةِ مِنْ فَايِدَةِ حَكِيمَةٍ وَ غَايَةٍ صَحِيحَةٍ. تَوْجِهًا: اِگر عبارت «وَ إِلَّا لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ...» ترجمه تحت اللفظی شود معنای صحیحی پیدا نمی‌کند. ما در متن مقصود ایشان را - صرف نظر از اشکال ادبی عبارت - آوردیم.

2- همان / ص 173

در بررسی و نقد این مطالب به چند نکته باید توجه شود:

1 - اگر حقیقتی بدون تکلف و تصنع در اکثر نفوس مردمان یافت شود، نمی توان آن را مطلقاً نیکو شمرد. بسیاری از امور طبیعی نکوهیده - مانند حسد و کینه و برتری خواهی - در طبیعت نوع انسان ها وجود دارند؛ اما نمی توان گفت که این امور، به خودی خود، مطلوب خالق حکیم بوده اند. چه بسا حکمت ایجاد چنین طبیعی، آن بوده که خداوند متعال، بشر را در بستر امتحان قرار دهد. هم چنان که در حدیث گویای امیر المؤمنین علیه السلام در توصیف نفس خواندید که آدمی بر «سوء ادب» سرشته شده است و بنابر طبیعت خویش، میل به حرکت در میدان مخالفت دارد. (النَّفْسُ مَجْبُودَةٌ عَلَى سُوءِ الْأَدَبِ... وَالنَّفْسُ تَجْرِي بِطَبْعِهَا فِي مَيْدَانِ الْمُخَالَفَةِ) در مقابل این تمایل به بدی ها، بنده از جانب خدا به همراهی با آداب دعوت شده است (وَالْعَبْدُ مَأْمُورٌ بِمُلَازَمَةِ الْأَدَبِ) تا با مجاهده، عنان خواهش های نفسانی را به کف گیرد و نفس خود را از تباهی باز دارد.

بر این اساس نمی توان گفت که هر خصلتی که در طبیعت انسان وجود دارد، نیکو و پسندیده است.

ملاصدرا، در ردّ سخن کسانی که عشق را از کار های اهل باطل می دانند، چنین می گوید:

«الَّذِينَ ذَهَبُوا إِلَى أَنَّ هَذَا الْعَشْقَ مِنْ فِعْلِ الْبَطَالِينَ... لَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ (تَعَالَى) لَا يَخْلُقُ شَيْئاً فِي جِبَلَةِ النَّفْسِ إِلَّا لِحِكْمَةٍ وَغَايَةِ عَظِيمَةٍ.»

(1)

«آنان که بر این باورند که این عشق از کار های اهل باطل است... ندانستند

ص: 119

1- همان / ص 175

که خداوند (تعالی) چیزی را در سرشت جان‌ها نمی‌آفریند، مگر برای حکمتی جلیل و غایتی عظیم.»

ما می‌گوییم: درست است که هر آن‌چه خدا آفریده از روی حکمتی گران‌قدر و غایتی گران‌سنگ است، اما حکمت و غایت آن را باید از خود خداوند طلبید و در رضای او جست. به فرض این‌که خداوند در نهاد بشر، محبت شدیدی نهاده باشد، نمی‌توان مطلوبیت اعمال این محبت و افراط در آن را نتیجه گرفت. بلکه همان خداوند محبت‌آفرین، عقل را هم آفریده است و شرع را نیز به تأیید عقل فرستاده است. بشر در مقام استنباط غایت مطلوب آفریدگار خویش، باید در کنار توجه به دارایی‌ها و نهاده‌های بشری، در پی درک رضا و سخط الهی نیز باشد.

چنان‌که گفتیم، نماینده رضا و سخط الهی، حجت الهی است، یعنی عقل و شرع که چیز دیگری جز آن‌ها حجیت ندارد. این دو حجت، آدمی را از آزادی بی‌قید و شرط خارج می‌سازد و پای بندی او را در چارچوبی خاص فراهم می‌آورد. البته ما، در این‌جا عشق (محبت شدید) را به طور مطلق مذمت نمی‌کنیم؛ اما می‌خواهیم بگوییم که از آمیختگی سرشت بشر با عشق - چنان‌که ملاصدرا ادعا کرده است - نمی‌توان مقدس بودن آن را استنباط کرد و چنین نتیجه گرفت که عشق فی‌نفسه مطلوبیت خدایی دارد و بنابراین در هیچ‌جا نباید محدود و مقید با مطرود و محکوم گردد.

خداوند متعال، برای اعمال این محبت و رغبت، نیز اصول و مرزهایی ترسیم کرده‌هم چنان‌که نسبت به افراط در اعمال شهوت - حتی از نوع حلال - بیم داده است که بحث آن در ادامه خواهد آمد. بنابراین به صرف طبیعی بودن رغبت و محبت در نهاد بشر، نمی‌توان به نتایج مورد نظر ملاصدرا رسید.

2 - با اندکی تأمل در مثال هایی - مانند محبت به غلمان و صبیان - که ملاحظه کردیم در تبیین غایات عشق آورده، این پرسش همراه با تعجب پدید می آید که فرق میان رغبت و محبت به خوب رویان (حسان الوجوه) با شهوت نسبت به ایشان چیست؟

هر فرد منصفی با مراجعه به وجدان خویش در می یابد که آن محبت افراطی که ملاحظه کردیم از آن به تعشق تعبیر کرده است، در بسیاری اوقات همراه با لذت بردن و خوش آمدن از چهره زیبای آن محبوب خواهد بود. اگر این التذاد را نتوان مصداق شهوت دانست، پس چه حالتی را باید شهوت نام نهاد؟! چه فرقی است میان این التذاد (که او آن را عشق لطیف نام نهاده و منشأ آن را استحسان شمائل محبوب دانسته است!) با محبتی که مردان به زنان می ورزند و انگیزه نکاح می گردد و بقاء نسل را تضمین می کند؟ (1) و با چه ملاکی، این محبت را محبت انحصاری رایج در میان مردمان با طبع خشک و خوی خشن می داند؟

به عقیده ما ماهیت لذت بردن از چهره نوجوانان نابالغ خوب رو با لذت بردن مردان از روی زیبای زنان تفاوت ندارد. هم چنین ملاکی نمی توان یافت که اولی را مصداق عشق لطیف و روحانی و دومی را عشق حیوانی یا شهوانی بر شمرد.

البته ما نمی گوییم که هر محبت افراطی جنبه شهوانی و حیوانی دارد. بلکه بسیاری محبت ها - مانند محبت مادر به نوزاد خویش - شهوانی نیست. اما تأکید می کنیم بر این که بسیاری از بزرگان عرفان صوفیانه که در این وادی قلم و قدم زده اند و سخن از عشق عقیف رانده اند، در توصیه به عشق، مصداقی را بر شمرده اند که

ص: 121

1- و جای بسی تعجب بیشتر، که خداوند برای التذاد از چهره زیبای غلامان حرمت قائل شده در حالی که نکاح را از سنن رسول خویش معرفی کرده است!

شائبه شهوانی در آن بسیار محتمل - و بلکه قطعی - است. از سیره برخی از آنان

بر می آید که این شائبه در بسیاری اوقات، در صحنه عمل نیز پدیدار گشته است. حتی اگر ما تقسیم کلی عشق به شهوانی و غیر شهوانی را هم بپذیریم، مواردی که آنان برشمرده اند، معمولاً سر انجامی جز گرفتاری در دام شهوت نداشته؛ همان شهوت حرامی که اکیداً از جانب شرع مقدس اسلام - یعنی طریقه عرفان راستین - نهی شده است عبارات زیر را بخوانید و در مورد آن قضاوت کنید:

«و لأجل ذلك، هذا العشق النفساني للشخص الإنساني إذا لم يكن مبدأه إفراط الشهوة الحيوانية - بل استحسان شمائل المعشوق، وجودة تركيبه اعتدال مزاجه و حسن أخلاقه و تناسب حركاته و أفعاله و غنجه و دلالة - معدود من جملة الفضائل.» (1)

«و بدین خاطر، این عشق نفسانی برای شخص انسان، وقتی که سر آغازش افراط شهوت حیوانی نباشد - بلکه نیکو شمردن شمائل معشوق و نیکویی ترکیب و موزون بودن مزاج و حسن اخلاق و تناسب حرکات و افعال و ناز و کرشمه او باشد - از جمله فضیلت ها به شمار می آید.»

گیریم که استحسان اخلاق نیکوی معشوق، از باب میل به امری روحانی و معنوی باشد، اما آیا تناسب حرکات و افعال - و از آن بالا تر «غنچ» و «دلالت» یعنی ناز و کرشمه معشوق - را هم می توان سرچشمه عشق لطیف و روحانی دانست؟! این عشق، از نیکو شمردن شمائل معشوق و ترکیب خوش و ناز و کرشمه او سرچشمه

ص: 122

می‌گیرد؛ در عین حال، قرار است که مبدأ آن افراط شهوت حیوانی نباشد! شگفتا که در وصف آن می‌خوانیم:

«هُوَ يُرْفِقُ الْقَلْبَ وَيَذَكِّي الذَّهْنَ وَيُنَبِّهُ النَّفْسَ عَلَى إِدْرَاكِ الْأُمُورِ الشَّرِيفَةِ وَ لِأَجْلِ ذَلِكَ ، أَمَرَ الْمَشَائِخَ مَرِيدِهِمْ فِي الْإِبْتِدَاءِ بِالْعَشْقِ ، وَقِيلَ :
« الْعَشْقُ الْعَفِيفُ أَوْ فِي سَبَبٍ فِي تَلْطِيفِ النَّفْسِ وَ تَنْوِيرِ الْقَلْبِ . » (1)

«آن (عشق) قلب را نرم می‌کند، ذهن را بر می‌فروزد، جان را بر ادراک امور شریفه بیدار می‌سازد و بدین خاطر مشائخ مریدان شان را در آغاز (کار) به عشق امر می‌کردند و گفته شده است که: «عشق عقیف، وافی ترین سبب در لطیف و نورانی ساختن قلب است.»

ما می‌گوییم: حتی اگر عشق دارای خاصیت ترقیق قلب باشد، آیا نرم گشتن دل از هر راهی معقول و مشروع است؟ بی تردید، پاسخ منفی است. علاوه بر این، ادعای تلطیف نفس و تنویر قلب با عشق را با کلام مولای مان امیر المؤمنین علیه السلام مقایسه کنید؛ راه راست را خود برگزینید:

(... مَنْ عَشِقَ شَيْئاً أَعْمَشَى بَصَرَهُ وَ أَمْرَضَ قَلْبَهُ ، فَهُوَ يَنْظُرُ بِعَيْنٍ غَيْرِ صَاحِحَةٍ وَ يَسْمَعُ بِأُذُنٍ غَيْرِ سَمِيعَةٍ ، قَدْ خَرَقَتِ الشَّهَوَاتُ عَقْلَهُ وَ أَمَانَتِ الدُّنْيَا قَلْبَهُ .) (2)

«... هر کس عاشق چیزی شود، دیده اش را کور و دلش را بیمار سازد. پس با چشمی نایبنا بنگرد و با گوش ناشنوا بشنود، شهوات عقلش را دریده و دنیا قلبش را میرانده است.»

ص: 123

1- اسفار / ج 7 / صص 173 - 174

2- نهج البلاغه / ص 159 / خطبه 109

عشقی که عرفا، عقیف می دانند و مصادیق آن آمد، همان حقیقتی است که دیده را نابینا می کند. می پرسیم: دیده نابینا را با ادراک امور شریفه چه کار؟! عشق، قلب را بیمار می کند نه منور. و قلب بیمار را توان دیدن و شنیدن نیست. آن چه قلب را منور می سازد و رقت مطلوب را در آن جایگزین قساوت می کند، عقل است، نه عشق شهوت آلودی که عقل را پاره می سازد.

بنابر این در پس تعابیر زیرکانه ای مانند آن چه نقل شد، نمی توان توصیه های بزرگان عرفان صوفیانه به مریدان خود را توجیه کرد و ندای «المجاز قنطرة الحقيقة» سر داد. بسا کسانی که با همان نگاه شهوت آلودی که - به گفته آقایان - مقدمه «استحسان شمائل محبوب» می شود، هدف تیر مسموم شیطان قرار گرفته اند، از آن پل مجاز به ورطه هلاکت افتاده و آرزوی رسیدن به حقیقت را به گور برده اند. مگر چنین نیست که:

(التَّظْرَةُ بَعْدَ النَّظْرِ تَزْرَعُ فِي الْقَلْبِ الشَّهْوَةَ وَ كَفَى بِهَا لِصَاحِبِهَا فِتْنَةً.) (1)

«یک نگاه بعد از نگاه اول، شهوت را در قلب می کارد و همان نگاه (دوم) برای فریب خوردن صاحبش کفایت می کند.»

همین گاه تیری از تیر های مسموم شیطان است:

(النَّظْرُ سَهُمٌ مِنْ سِهَامِ إِبْلِيسَ مَسْمُومٌ. وَ كَمْ مِنْ نَظْرَةٍ أَوْرَثَتْ حَسْرَةً طَوِيلَةً.) (2)

«آن گاه (گناه)، تیری از تیر های زهر آلود شیطان است. و چه بسا نگاهی که

ص: 124

1- الفقیه / 4 / ص 18 / ح 4970. امام صادق علیه السلام

2- کافی ج 5 ص 59 / ح 12 امام صادق علیه السلام

کلام یکی از علمای متقی معاصر در این باب شنیدنی است:

«باید گفت: بنابر این جای بسی شگفت است از شارع مقدس اسلام، که با اهمیتی که در دعوت و سوق مردم به سوی خدا داشته، چگونه این پل و قنطره خدایی، (یعنی عشق ورزی به حسان الوجوه) را که مطلوب همه نفوس - و یا اقلأً به گفته بعضی: مطلوب نفوس ظریفه و لطیفه و امری آسان - است فراموش کرده و پشت سر انداخته است، و هرگز مردم را از این راه به سوی خدا سوق نداده است. گویا عرفا و اولیای صوفیه، از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه دین علیهم السلام به راه های خدایی و مصالح و حکم واقعی دانا تر و در هدایت مردم دل سوز تر بوده اند.» (1)

شگفت تر آن که شارع مقدس، نه فقط پیمودن این طریق آسان را نفی کرده است، بلکه راه دشوار بندگی عاقلانه و مبتنی بر تقوا را تنها راه رساننده به سعادت ابدی معرفی کرده است.

3- گر چه قلم را از غور در این وادی آزم است، لیک چون بازار این عشق امروزه هم گرم است، بنابر وظیفه حق گویی، مواردی از سیره صوفیان را از کتاب یکی از محققان در این طریق نقل می‌کنیم تا مقصود واقعی آنان از عشق، روشن شود.

«صوفیان به زن و آمیزش جنسی و نظر به امرد (النظر الی الامرد) جنبه ای قداست آمیز بخشیدند. و کوشیدند تا به یار مندی عشق انسانی و زن و شاهد ساده به خدا تقرب جویند، چون خدا دوستی و خدا پرستی و فناء

ص: 125

1- عارف و صوفی چه می‌گویند؟ / ص 55 (اثر مرحوم میرزا جواد آقا تهرانی)

فی اللہ را تنها بدین وسیله ممکن می دانستند و برای نیل به حالت وجد و سکر، چهره های زیبای نو سالکان را در صف اول حلقه می نشانند.

از میان صوفیان، صوفیان جمال پرست با کمال بی پروایی جمال پرستی می کردند و در بازارها می گشتند و پسران امرد پیدا می نمودند و به ایشان تعشّق می ورزیدند و در سماع با شاهدان می رقصیدند (1) و کمال روحانی سالک را در مشاهده زیبایی های صنع می دانستند که:

جان طفل ره است و شاهدهی دایه اوست *** شاهد بازی همیشه سرمایه اوست

این صورت زیبا که تو اش می بینی *** آن شاهد نیست لیکن این سایه اوست

«اوحد الدین ابی الفخر کرمانی» در عشق بازی و شاهد بازی دست همه را از پشت بسته بود. می پنداشت عشق مجازی صوری، منهاج عشق حقیقی الهی است. (2) و در عشق شاهدان بی خودی و بی قیدی نشان می داد و می گفت:

شاهد بازم هر آن که انکار کنند *** چون در نگری روز و شب این کار کنند

آن زهره ندارند که انکار کنند *** آن ها که بینی همه شاهد بازند

ص: 126

1- مناقب ص 39، مقدمه مصحح.

2- لمعات، به سعی دکتر جواد نور بخش، ص 50 و 51

زان می نگرم به چشم سر در صورت *** کز عالم معناست اثر در صورت

این عالم صورت است و ما در صوریم *** معنی نتوان دید مگر در صورت (1)

و ظاهراً بدین سبب، بعضی از هم عصرانش او را «اباحتی و مبتدع» می خوانده اند.

می گوید:

قومی که اباحتی به من بندند *** بر ریش و سبال خویشان می خندند

معروف و جنید و شبلی از زنده شوند *** و الله که اباحت مرا پسندند

«جامی از رساله اقبالیه تألیف «شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی» نقل می کند (2) که شیخ «شهاب الدین سهروردی» او را مبتدع خوانده و پیش خود نگذاشته بود.» (3)

بر این اساس در مطلب ذیل با دقت تأمل می کنیم:

«تفصیل مقام این که عشق انسانی به دو قسم حقیقی و مجازی تقسیم می شود. عشق حقیقی، محبت خدا و صفات و افعال او است، از این جهت

ص: 127

1- مناقب، ص 40 و 41 مقدمه مصحح

2- نقحات الانس، ص 589 شرح حال اوحد الدین

3- جستجو در عرفان اسلامی، ص 211 - 213

که افعال او ست. عشق مجازی خود بر دو قسم است: نفسانی و حیوانی؛ مبدأ عشق نفسانی، مشاکلتِ جوهری نفس عاشق و معشوق است و بیشتر خوشامد او از شمائل معشوق است، زیرا که آن آثار، در نفس او صادر می شود.

اما مبدأ عشق حیوانی شهوت بدنی و طلب لذت حیوانی است و بیشتر خوشامد عاشق از ظاهر معشوق و رنگ او و شکل اعضاء او است، زیرا این ها اموری بدنی هستند. عشق نوع اول را، لطافت نفس و صفای آن اقتضاء می کند، و عشق نوع دوم را نفس اماره، که بیشتر اوقات، همراه با فجور و حرص بر آن است.» (1)

از صاحب عبارات اخیر باید پرسید: خوش آمدنِ نفس از ناز و کرشمه معشوق و تناسب اعضاء او را که در سخنان پیشین خود بدان اشاره کردند، چگونه می توان از دایره عشق حیوانی بیرون راند و در حوزه عشق نفسانی گنجانند تا بتوان به مدحش پرداخت؟

بنابر این استحسان شمائل معشوق و خوش آمدن از ناز و کرشمه او که در طبع لطیف هر عاشقی هست، دلیل مناسبی برای مطلوبیت ذاتی این گونه امور نیست. بر همه این مطالب این حقیقت را هم بیفزایید که هر آن چه انسانی است،

ص: 128

1- اسفار / ج 7 / ص 174 «تَفْصِيلُ الْمَقَامِ أَنَّ الْعَشْقَ الْإِنْسَانِيَّ يَنْقَسِمُ إِلَى حَقِيقِيٍّ وَ مُجَازِيٍّ وَ الْعَشْقَ الْحَقِيقِيَّ هُوَ مَحَبَّةُ اللَّهِ وَ صِدْقَاتِهِ وَ أَفْعَالِهِ مِنْ حَيْثُ هِيَ أَفْعَالِهِ وَ الْمَجَازِيَّ يَنْقَسِمُ إِلَى نَفْسَانِيٍّ وَ إِلَى حَيَوَانِيٍّ ، وَ النَّفْسَانِيَّ هُوَ الَّذِي يَكُونُ مَبْدَأَهُ مُشَاكَلَةَ نَفْسِ الْعَاشِقِ الْمَعشُوقِ فِي الْجَوْهَرِ ، وَ يَكُونُ أَكْثَرَ إِعْجَابِهِ بِشَمَائِلِ الْمَعشُوقِ ، لِأَنَّهَا آثَارٌ صَادِرَةٌ عَنْ نَفْسِهِ ، وَ الْحَيَوَانِيَّ هُوَ الَّذِي يَكُونُ مَبْدَأَهُ هَوَاؤُهُ بَدْنِيَّةً وَ طَلَبُ لَذَّةٍ بَهِيمِيَّةً وَ يَكُونُ أَكْثَرَ إِعْجَابِ الْعَاشِقِ بِظَاهِرِ الْمَعشُوقِ وَ لَوْنِهِ وَ أَشْكَالِ أَعْضَائِهِ لِأَنَّهَا أُمُورٌ بَدْنِيَّةٌ . وَ الْأَوَّلَ مِمَّا يَمْتَنِيهِ لَطَافَةُ النَّفْسِ وَ صَفَائِهَا وَ الثَّانِي مِمَّا يَمْتَنِيهِ النَّفْسُ الْأَمَّارَةُ ، وَ يَكُونُ فِي الْأَكْثَرِ مَقَارِنًا لِلْفُجُورِ وَ الْحَرِصِ عَلَيْهِ.

قابل تقدیس نیست. چرا که در بیان مذکور، این امر مسلم فرض شده که عشق، جنبه ای انسانی دارد که برتر از وجهه حیوانی آن است. ما ریشه این پیش فرض را بر می کنیم که: چه دلیلی وجود دارد بر این که هر آن چه در انسان است و در حیوان نیست، مقدس باشد؟ حب جاه و مقام و ریاست طلبی - که در حیوان نیست، اما در انسان وجود دارد - منشأ جنایت های بسیار می شود و حتی از شهوات حیوانی هم نکوهیده تر است. پس معادل های بین انسانی بودن و خوب بودن برقرار نیست.

4 - مصادیق بر شمرده شده برای «عشق عقیف» (نفسانی را به هیچ وجه و با هیچ گونه تأویلی نمی توان غیر از «شهوت جنسی حیوانی») دانست. برای تأکید این مطلب، نظر تان را به عبارات پایانی ملاصدرا در بحث عشق جلب می کنیم این جملات در توضیح وصال به اصطلاح عارفانه و در مقام توجیه مراتب تمنای اتحاد عاشق با معشوق بیان شده است:

«إِنَّ الْعَاشِقَ إِذَا اتَّقَى لَهُ مَا كَانَتْ غَايَةَ مَتَمَّنَاهُ ، وَهُوَ الدُّنُوُّ مِنْ مَعْشُوقِهِ وَ الْحُضُورِ فِي مَجْلِسِ صَدِّقَتِهِ مَعَهُ ، فَإِذَا حَصَلَ لَهُ هَذَا الْمَتَمْنَى يُدْعَى فَوْقَ ذَلِكَ ، وَهُوَ تَمَنَّى الْخُلُوةِ وَ الْمُجَالَسَةِ مَعَهُ مِنْ غَيْرِ حُضُورِ أَحَدٍ فَإِذَا سَهَلَ ذَلِكَ وَ خَلَّى الْمَجْلِسُ عَنِ الْأَغْيَارِ تَمَنَّى الْمُعَانَقَةَ وَ التَّقْبُلَ ، فَإِنَّ تَيْسَرَ ذَلِكَ تَمَنَّى الدُّخُولِ فِي لِحَافٍ وَاحِدٍ وَ الْإِلْتِرَامِ بِجَمِيعِ الْجَوَارِحِ أَكْثَرَ مَا يَنْبَغِي.» (1)

باز هم این پرسش را با خود مطرح سازید و جواب آن را بیابید که اگر اوج شهوت جنسی حیوانی را بخواهیم توصیف کنیم، آیا جز تعبیر فوق را می توانیم به کار ببریم؟ آیا ملاصدرا این مرتبه از فنای عاشق در معشوق را هم عشق عقیف انسانی

ص: 129

می‌نامد؟ اگر این هم عقیف است، پس غیر عقیف آن کدام است؟ پس بدانیم که در لسان عشق جویانِ عارف نما قصّه به استحسان شمائل معشوق ختم نمی‌گردد. نمونه دیگری را از سیره فحل عرفان بشری! ابن عربی بشنوید تا باور تان بر مطلب مذکور تقویت گردد.

در یکی از کتاب‌های شرح حال «ابن عربی» که در این روزگار منتشر گشته و تمجید و تحسین این شخصیت بر تمام آن سایه افکنده است، نویسنده در توصیف حالات و مراحل سلوک وی، وقتی به حالات او در مکه و آشنایی اش با «شیخ مکین الدّین» می‌رسد، چنین می‌گوید:

«حالات زاهدانه و عابدانه شیخ مکین الدّین ابو شجاع زاهر الاصفهانی در او بسیار مؤثر بود. اما چندی که در بلد امین بود، با دیدن دختر استادش شیخ مکین که در مکه ساکن بود در او حالتی عجیب و تازه نمایان شد. عشقی پاک که از دیدار حُسن و جمال پدیدار شده بود. دختری بس زیبا و خوش سخن که خاطره آن ایام نه تنها اسباب سرودن منظومه ای عاشقانه به نام ترجمان الاشواق شد، که این خاطره تا واپسین لحظات عمر در او تأثیر گذار بود.

پدیداری عشقی این گونه که از حُسن و جمال که منشأ عشق است می‌جوشد، مسلّم است که فراموش ناشدنی است. بدین ترتیب در کنار عشق الهی که در ذات هر موجود است، می‌توان عشقی انسانی و زمینی را تجربه کرد. اما بی شهوت و بدون خیال منفی، یعنی عشقی پاک و

می پرسیم: آیا می توان عشق زمینی بدون شهوت و خیال منفی داشت و آن را عشق پاک نامید؟ در این مورد، بحث خواهیم کرد. جالب آن که نویسنده به نقل از کتاب «محبی الدین ابن عربی چهره برجسته عرفان اسلامی»، «کمالات اخلاقی» را همسایه «زیبایی های جسمانی» آن دختر قرار می دهد که شیفتگی ابن عربی را موجب شده است:

«شیخ مکین الدین را دختری بوده، زیبا و پارسا و دانا موسوم به «نظام» و ملقب به «عین الشمس و البهاء» که در تقوا و پارسایی، خصایل پسندیده رفتار سنجیده و کمالات اخلاقی و زیبایی های جسمانی، فریده عصر و یتیمه دهر و یگانه روزگارش بوده است.

دیدار این دختر در ابن عربی اثری فوق العاده بخشیده و او را مجذوب و شیفته خود گردانیده و الهام بخش اشعار عاشقانه و تغزلات عارفانه وی و بالاخره موجب به وجود آمدن کتاب قابل تحسین «ترجمان الاشواق» گردیده است.» (2)

پیشتر درباره هم جواری فضائل اخلاقی با زیبایی های جسمانی که در کلام ملاصدرا دیدیم، سخن گفتیم و شائبه موجود در این تعبیر را نمایانندیم که نیازی به تکرار آن نیست. نویسنده کتاب «ابن عربی» در ادامه از قول خود او در مقدمه ترجمان الاشواق این عشق به «اصطلاح عفیف» را توصیف می کند که بخش هایی از آن را می خوانید:

ص: 131

1- ابن عربی / ص 92

2- همان / ص 92 - 93

«و برای این استاد که خداوند از وی خشنود باد، دختری بود دوشیزه، لطیف پوست، لاغر شکم، باریک اندام که نگاه را در بند می کرد و محفل و محفلیان را زینت می بخشید و نگرنده را دچار حیرت می کرد... گوشه چشمش فریبا و اندامش نازک و زیبا بود... اگر روان های ناتوان و بیمار و بد اندیش و بد سگال نبود (1) همانا من در شرح زیبایی خلق و خُلق وی - که چون باغ شاداب می نماید - داد سخن می دادم... شهر مکه به وسیله او روشنایی یافته و باغ ها به واسطه مجاورتش شکوفا گشته اند...» (2)

نویسنده کتاب «ابن عربی» ترجمه سخن ابن عربی در سطور فوق را عیناً از کتاب «محبی الدین ابن عربی، چهره برجسته عرفان اسلامی» نقل می کند اما هرگز از نظر منصفانه نویسنده محقق آن کتاب، ذکری به میان نمی آورد که نوشته است:

«او به این ترتیب برای اشعار خود در کتاب ترجمان الاشواق، معانی بسیار دقیق و عمیق عرفانی قائل می شود و تأکید می کند که این معانی را در ورای پرده نظمی که در ستایش دختر مکین الدین نظام که دوشیزه فرزانه، در یگانه، افسانه گران مایه، بزرگ و پیشوای حرمین است سروده ایم، پنهان داشته ایم. اما با این همه بعید است که منظور نظرش در حال سرودن این اشعار عاشقانه، معانی عرفانی مذکور باشد، بلکه آن چه به نظر قریب می نماید، این است که منظور اصلی وی در مقام نظم این

ص: 132

1- گویا در نظر ابن عربی، آنان که این شیوه عشق ورزی را خلاف حجت قطعی عقل و شرع می یابند، روان هایی ناتوان و بیمار و بد اندیش و بد سگال دارند!!

2- همان / ص 93 - 94. به نقل از ترجمان الاشواق / ص 7 - 9.

ایات، ستایش زیبایی های معنوی و بدنی نظام بوده و بعداً آن ها را به معانی عرفانی فوق تأویل کرده است.» (1)

در عوض، به دلیل سرسپردگی و دل دادگی به شیخ خود، به ابن عربی، مطالبی غریب و شگفت آور ابراز می دارد:

«به هر جهت این تجربه معنوی که از شخصی مادی به آدمی منتقل می شود، تا دل صاف و نفس مغلوب نباشد، حاصل نمی آید. کسی از این کلمات دل نشین، بوی نفس و شهوت و شیطان را نمی یابد. آن چه ذوق پاک و عشق عقیف است. ترسیم زیبایی است بی لذت جسمانی. حظ بصر است از اصل جمال، نه از جنس مخالف!» (2)

«علامت تعجب» در پایان نقل فوق، از مؤلف همان کتاب است. ایشان ادعا می کند که رد پای از نفس و شهوت و شیطان در آن تعبیر دل نشین نیست و ابن عربی فقط «زیبایی جسمانی» را توصیف کرده بی آن که لذت جسمانی برده باشد. اما خود، از این ادعا به شگفت می آید! از ایشان می پرسیم که «حظ بصر از اصل جمال به جای لذت از جنس مخالف» چه معنایی دارد و با لذت جسمانی چه تفاوتی دارد؟! جوانی که در اوج غلیان شهوت گرفتار چشم خمار و اندام لطیف جنس مخالف است، چگونه می تواند دم از عشق الهی و آسمانی بزند و خود را مبرا از عشق پلید حیوانی بخواند؟!

اما همان نویسنده، بی هیچ آزمی، قصه مشابهی از ابن عربی و یک دختر رومی

ص: 133

1- محیی الدین ابن عربی، چهره برجسته عرفان اسلامی / ص 64 - 65

2- ابن عربی / ص 95

را نقل می کند و باز هم ادعا های بی دلیل و تعجب انگیز خود را تکرار می کند:

«به هر جهت، وجود تجربه های عشقی - چه در حوزه معنوی و چه جسمانی و زمینی - بدون دخالت نفس و هوا های نفس، مدد کار سلوک ابن عربی بوده است. و ای بسا برخی از لطافت های درونی او، بازتاب همین عشق هایی بوده که وی هر چندی بدان گرفتار می آمده و خوب رویان ایمانی را که هر لحظه در تهذیب و تربیت و تعلیم وی می کوشیده اند، زیارت می کرده است. این عشق ها که حالات او را دگرگون می کرده و در او صیقل و صفا ایجاد می ساخته، در عین حال معرفتی خاص که از عشق پاک می جوشد نیز به وی منتقل می کرده است. و ای بسا همین مقولات، اسباب مکاشفات بیش تر و دیدن وقایع، رؤیا ها و مبشّراتِ تکان دهنده را برای وی ایجاد می نموده است.» (1)

با توجه به آن چه تاکنون گفته شد، عشق جسمانی و زمینی بدون دخالت نفس و هوا های آن هرگز قابل فرض نیست. شرع به شدت ما را از آن باز داشته است تا چه رسد به این که مددکار سلوک سالک شود. این عشق ها حالات انسان را دگرگون می سازد؛ اما - برخلاف مدّعی مذکور - قلب را صیقل و صفا نمی دهد و به جهت ناپاک بودن، مانعی برای معرفت سالک محسوب می شود. به همین دلیل این عشق های حیوانی حجابی در راه تحقّق مکاشفات صحیح است و اعتماد انسان را به آن ها سلب می کند. آری، مخالفت با آن همه هشدار های شرع و عقل نتیجه ای جز این ندارد. به این ترتیب، مسلک عشق صوفیانه طریقی بسیار خطرناک و پر آفت

ص: 134

آیا عشق قابل توصیه است؟

ادّعی هوا داران عشق صوفیانه را از زوایای گوناگون به نقد کشیدیم. حال، با صرف نظر از عشق باطل مذکور، از جنبه ای دیگر این سؤال را مطرح می سازیم که آیا اساساً عشق به معنای محبت شدید، امری قابل توصیه است یا خیر؟

عرفا گفته اند: عاشق با معشوق به اتحاد می رسد و هر چه عشق خالص تر، اتحاد قوی تر، عشق دل انسان را یک دله می کند، او را از غیر معشوق می بُرد و فکر و ذکر او را گرد یک کانون، متمرکز می سازد. لذا صوفیان عشق مجازی را تمرینی برای رسیدن سالک به وحدت مطلوب خود، یا تجربه ای از وحدت و توحید کامل مقصود، در مقیاسی کوچک تر می دانند. و اگر عشق را مدح و تجویز می کنند، به خاطر اثر کیمیا صفتی است که دارد.

در این جا پرسشی مطرح می شود: بر فرض بپذیریم که عشق چنین خاصیتی دارد و واقعاً می تواند انسان را از خود بی خود کند و او را در یک نقطه متمرکز سازد؛ آیا می توانیم آن را به خاطر داشتن این ویژگی توصیه کنیم؟ آیا هر چیزی که چنین خاصیتی دارد قابل تجویز است؟ ممکن است مسکرات و مواد مخدر هم چنین اثری دارا باشند. ولی آیا قابل توصیه اند؟!

نکته مهم این است که اصل محبت و عشق غیر اختیاری است، ولی پروراندن و دمیدن در شعله آن به اختیار انسان است. سؤال این است که آیا محبت شدید - به نحوی که چشم و گوش را ببندد - به خودی خود پسندیده است یا نکوهیده؟

قاعده کلی و مسلم این است که در محبت شدید، باب عقل و فهم بسته

می شود. در چنین وضعیتی همیشه احتمال خطا وجود دارد و لزوماً دستیابی به واقع رخ نمی دهد. حجت بر ما، عقل است که هرگز نباید از آن فاصله بگیریم. عقل حجت همیشگی خداست و اگر عشق و محبتی با عقل سازگار نبود، دور آن عشق را باید خط کشید. ما در همه کار های مان - از جمله: محبت ورزیدن ها و دامن زدن به این محبت ها - باید بر طبق حجت های شرعی و عقلی حرکت کنیم. فرض کنید عشق به یک معشوقه در کسی پدید آید. بدیهی است که پیگیری آن، مشروع نیست و لذا شخص باید به محض ورود فکر آن در ذهن یا بر افروختن شعله اولیه آن در دل با آن فکر و جذبه قلبی مبارزه کند و خود را از آن ها خلاص کند.

ما همیشه مکلف به عقل و شرع و اقتضائات آن دو هستیم. حتی در مواردی که محبت مشروع و معقولی مطرح باشد مانند محبت به اهل بیت علیهم السلام. ممکن است این محبت ها شعله ور شود و انسان را از خود بی خود کند. درست است که در این گونه موارد، محبوب شایسته محبوبیت است؛ ولی نکته مهم در این جاست که وقتی انسان در مسیر حب شدید و از خود بیخود شدن می افتد، معلوم نیست سر انجام برای او دستیابی به هدف واقعی رخ دهد. هر گونه انحرافی در این مسیر، محتمل است. لذا رسیدن به چنان حالتی را نمی توان مطلوب دانست و برای آن برنامه ریزی کرد.

به بیان دیگر، در این جا باید میان دو مقام تفکیک کرد: مقام اول، حصول غیر اختیاری این حالت است، یعنی به طور طبیعی و خود بخود، انسان در مسیری بیفتد که از فرط محبت، اختیار از کف بدهد. در مورد حب اهل بیت علیهم السلام برای مصون ماندن از خطراتی که در حالت مذکور احتمال می رود، تنها به دست گیری و عنایت خود آن حضرات باید امید داشت؛ در این مقام فعلاً بحثی نداریم. اما مقام

دوم که در این جا مورد بحث است، این که خود انسان پای در مسیری قرار دهد که منجر به چنان حالاتی گردد. در این مقام است که می‌گوییم: تلاش برای رسیدن به آن حالات، قابل توصیه نیست. هم چنین ایجاد حرارت و هیجانی که غفلت از وظائف و مسؤولیت‌ها را در پی داشته باشد، ناپسند است.

مثلاً یک مبلغ دینی که لحنی مؤثر و کلامی نافذ دارد، نباید وظائف منتظران ظهور امام عصر علیه السلام را ناگفته بگذارد و به جای آن در آتش احساسات آن‌ها بدمد، به گونه‌ای که هیجان و احساسات برای آن‌ها هدف گردد و از تکالیف فردی و اجتماعی یک منتظر واقعی بازماند.

ما تأثیر احساسات را در برانگیختن انسان‌ها به کارهای خیر خدا پسندانه انکار نمی‌کنیم، آن‌چه در این جا نفی می‌کنیم، حدهٔ افراطی این قضیه است. یعنی حالتی که انسان، دیگر از فهم در پرتو نور عقل خارج شود. هدف از عزاداری‌ها، ابراز محبت و ارادت به آستان مقدس اهل البیت است، نه این که اختیار از کف دهیم و از خود بیخود شویم. ملاک‌ها را نباید گم کرد. سر و صدای بیشتر به تنهایی دلیل بر معرفت و محبت بیشتر نیست.

متأسفانه در این روزگار، در گوشه و کنار انحراف‌هایی در این زمینه دیده می‌شود. می‌پندارند که تقرب به اهل البیت علیه السلام با این حالت‌های احساسی و هیجانی به دست می‌آید. حال آن که تقرب به خاندان عصمت علیهم السلام، با عمل به دستورهای ایشان حاصل می‌شود که آن هم نیازمند معرفت و تقه است. و آن‌چه از مجالس ذکر ائمه علیهم السلام انتظار می‌رود، دریافت این فهم‌ها و معرفت‌هاست که با تعطیل عقل، امکان دریافت آن‌ها از بشر سلب می‌گردد.

بیشتر روایتی از امیر المؤمنین علیه السلام آوردیم که به صراحت در مذمت عشق بیان شده است. در این جا روایاتی دیگر را بررسی می کنیم که مشتقات لفظ عشق در آن ها به کار رفته است. (1)

حدیث اول

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اند:

(أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَشِقَ الْعِبَادَةَ، فَعَانَقَهَا وَأَحْبَبَهَا بِقَلْبِهِ، وَبَاشَرَهَا بِجَسَدِهِ، وَتَفَرَّغَ لَهَا فَهُوَ لَا يُبَالِي عَلَى مَا أَصْبَحَ مِنَ الدُّنْيَا عَلَى عُسْرِ أُمَّ يُسْرِ. (2)

(برترین مردم کسی است که عاشق عبادت باشد، پس آن را در آغوش

ص: 138

1- توجه کنید که در این قسمت، روایات شیعی مستند ملاک و معیارند؛ نه آن چه صرفاً در منابع اهل سنت آمده و در کتب دیگری چون اسفار اربعه و مثنوی مولوی از آن استفاده شده است. این قبیل احادیث از نظر ما معتبر نمی باشند و نوبت به بررسی متن آن ها نمی رسد. برای آگاهی بیشتر از این احادیث، می توانید به کتاب «میزان الحکمة»، ج 6، ص 330 مراجعه کنید. در آن کتاب که مجموعه ای موضوعی از احادیث می باشد، تعدادی از اخبار منقول در موضوع «عشق» فقط از منابع اهل سنت است که در آن ها «عشق» مورد مدح قرار گرفته است. بطور کلی در نقل حدیث از کتاب «میزان الحکمة» همواره باید به دو نکته داشت: اولاً آن کتاب یک منبع دست اول حدیثی نیست. ثانیاً احادیث شیعه و سنی یک جا در آن گرد آمده است. جالب آن که بدانید صدر المتألهین هم که خود از ضوابط نقل حدیث آگاه بوده، در برشمردن سخنانی در باب عشق چنین می نویسد: «من عشق و عفو و کتم و مات مات شهیداً». (اسفار اربعه / ج 7 / ص 174) یعنی با کلمه «قیل» (گفته شده) ابراز می دارد که این خبر از اعتبار چندانی برخوردار نیست. (مشابه آن در میزان الحکمه / ج 4 / ص 331 به نقل از کنز العمال آمده است.)

2- کافی ج 2 ص 3 / 3

گیرد و با قلبش دوست بدارد و به بدنش با آن مباشره کند (با بدنش به انجام عبادت پردازد)، و برای آن فارغ شود چنین کسی را باکی نیست که چه حالی در دنیا دارد: سختی یا راحتی.»

ظرافت کاربرد عشق در این حدیث، در آن است که عشق نه به شخصی از انسان ها یا حتی خداوند، بلکه به عبادت تعلق گرفته است. عبادت، یعنی عملی که برخاسته از عقل و فهم و همراه با فقه باشد، وگرنه عبادت نیست. روح عبادت به این است که قصد قربت در آن باشد و از سر تقه به طاعت خدا پرداخته شود. بنابر این با تعلق عشق به عبادت، جنبه مذموم آن - یعنی خروج از حکومت عقل - منتفی است. آری، کسی که به عبادت و ذکر خداوند خوبگیرد؛ آن را دوست می دارد و از آن لذت می برد. مثلاً برای رسیدن وقت نماز لحظه شماری می کند و این عشق نسبت به عبادت، در عین حضور عقل یک امر پسندیده است.

حدیث دوم

از امیر المؤمنین علیه السلام درباره سرزمین مقدس کربلا روایت شده است:

(مَنَاخُ رِکَابٍ وَ مَصَارِعُ عُشَاقٍ) (1)

و البته قابل ذکر است که این عبارت با این نقل در جلد 41 بحار الانوار به نقل از خرائج آمده است؛ در حالی که در نسخه تصحیح شده از خرائج، کلمه «عشاق» به چشم نمی خورد. (2) هم چنین در کتب تهذیب، وسائل الشیعه، کامل الزیارات و نیز در جلد 98 بحار الانوار این حکایت چنین نقل شده که امیر المؤمنین علیه السلام وقتی از

ص: 139

1- بحار الانوار / ج 41 / ص 295

2- خرائج / ج 1 ص 183

سرزمین کربلا می گذشتند، سوار بر مرکب، طوافی بر قربان گاه آن شهیدان آینده انجام دادند و فرمودند:

(مَنَاخُ رِكَابٍ وَ مَصَارِعُ شُهَدَاءَ لَا يَسْبِقُهُمْ مَنْ كَانَ قَبْلَهُمْ وَلَا يَلْحَقُهُمْ مَنْ كَانَ بَعْدَهُمْ.) (1)

«این سرزمینی است که) اقامت گاه اشتران (است) و قتلگاه شهدائی که از ایشان پیشی نگیرند کسانی که قبل از آنان بودند و بدانان نرسند کسانی که بعد از ایشان آیند.»

بنابر این، آن چه در جلد 41 چاپ حروفی بحار الانوار آمده، در مقابل نقل دیگر کتب، ضعیف می نماید. به فرض وجود چنین نقلی که کلمه عشاق در آن به کار رفته باشد، باید گفت:

در این بیان، متعلقی برای عشق ذکر نشده است. لذا می توانیم جنبه مثبت یاد شده را قائل شویم و آن شهداء را عاشقان «عبادت» بدانیم. چه عبادتی برتر از یاری حجت عصر، نصرت دین و کشته شدن در رکاب سید الشهداء علیه السلام؟

بنابر این در روایات اهل البیت علیهم السلام مدح عشق به معنای محبت افراطی - که گوش و چشم را کر و کور کند - هرگز به چشم نمی خورد، بلکه نکوهش این معنا از عشق، امری مسلم است؛ مفضل بن عمر گوید: از امام صادق علیه السلام درباره «عشق» پرسیدم در پاسخ فرمودند:

(قُلُوبٌ خَلَّتْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ، فَأَذَاقَهَا اللَّهُ حُبَّ غَيْرِهِ.) (2)

ص: 140

1- تهذیب ج 6/ص 72، وسائل الشیعة / ج 14 / ص 516، کامل الزیارات / ص 270، بحار الانوار / ج 98 / ص 116 / ح 42

2- علل الشرائع / ج 1 / ص 140

«دل‌هایی (گرفتار عشق است که) از یاد خدا خالی است، پس خداوند، حبّ غیر خود را بدان‌ها چشانیده است.»

بنابر این کسی که در فضای فرهنگی معارف اهل‌البیت تنفس می‌کند، در قاموس خویش، باب چندان وسیعی برای مدخل «عشق» نمی‌گشاید، بر کاربرد لفظ (عشق) آن چنان اصرار نمی‌ورزد و توجه دارد که آن چه در دین مطلوب است، «حبّ» خداوند و حبّ کسی است که نزد خدا محبوب است. این حبّ در عین حضور عقل است و در آینده خواهیم دید که از جنود عقل نیز هست. بنابر این نحوه این محبّت و چگونگی اعمال و ابراز آن، همه و همه باید در پرتو روشن‌گری عقل باشد و به امضای شرع نیز برسد.

2-2- حجاب غضب

دومین حجاب مهم عقل، غضب است. در روایات فراوان، غضب را به همراه شهوت، باعث زوال عقل دانسته‌اند. امام امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده‌اند:

(زَوَالُ الْعَقْلِ بَيْنَ دَوَاعِي الشَّهْوَةِ وَالْغَضَبِ.) (1)

«نابودی عقل در میانه انگیزه‌های شهوت و غضب است.»

دیگر آن است که غضب، مایه فساد عقل است:

(الْغَضَبُ يُفْسِدُ الْأَلْبَابَ وَ يُبْعِدُ عَنِ الصَّوَابِ.) (2)

«غضب، لبّ‌ها را تباه می‌کند و از صواب (راه صحیح) دور می‌سازد.»

الباب (جمع لبّ) به معنی عقول است. طریحی می‌نویسد:

ص: 141

1- مستدرک الوسائل / ج 11 / ص 211

2- غرر الحکم / ح 862

«(در) کلام خدای تعالی: (إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ)، اولوالالباب یعنی صاحبان عقل‌ها. مفرد «الباب»، «لَبَّ» به تشدید باء به معنی عقل است از این جهت عقل را لب نامیده‌اند که عقل، حقیقت و خود انسان است. (1) و غیر آن، گویی پوستی بیش نیست.»

تأثیر غضب تا بدان جا است که امام صادق علیه السلام آن را از دلیرترین لشکریان شیطان دانسته‌اند:

(لَيْسَ لِإِبْلِيسَ جُنْدٌ أَشَدَّ مِنَ النَّسَاءِ وَالْغَضَبِ). (2)

«ابلیس، لشکری شدیدتر از نساء و غضب ندارد.»

روشن است که غضب از لشکریان شیطان است و در صورتی که شدت پیدا کند، انسان را از تحت حاکمیت حجت خداوند رحمان خارج می‌کند. اما «نساء» در این حدیث، یک جنبه آن ناظر به شهوت جنسی است که توسط زنان برای مردان آراسته می‌شود (3) و شهوت جنسی از قوی‌ترین شهوات است.

ص: 142

1- در معنای لغوی لب گفته‌اند: لب كل شيء من الثمار: داخله الذي يطرح خارجه، نحو لبّ الجوز واللوز. (لسان العرب / ج 1 / ص 729) به طور خلاصه: لب یعنی مغز میوه، در برابر پوست آن.

2- تحف العقول / ص 363

3- چنان که در آیه 14 از سوره آل عمران آمده است: (زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ، ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ). برای مردم دوست داشتن شهوات اعم از (دوست داشتن) زنان پسران و مال زیاد - از طلا و نقره و اسبان نشان دار و چهار پایان و کشت زار - آراسته شده است این‌ها کالای زندگی دنیا است. و خداست که بازگشت نیک نزد او است. ذیل همین آیه رجوع شود به حدیث امام صادق علیه السلام در وسائل الشیعه / ج 14 / ص 10 / ح 8 البتّه جنبه‌های دیگری هم در مورد «نساء» می‌تواند مطرح باشد که بحث درباره آن‌ها به جای خودش موکول است.

البته گفتیم که شهوت، مصادیق دیگری چون حبّ جاه و مقام و ریاست هم دارد. برای آن که بدانیم تیغ کدام شهوت برنده تر است، بهترین معیار آن است که بنگریم آدمی حاضر به فدا کردن کدام شهوت برای رسیدن به شهوت دیگر است؟ گاه انسانی حاضر به ترک خوردنی برای رسیدن به شهوت جنسی می شود و گاه از هر دو، برای نیل به جاه و ریاست دست می شوید. به نظر می رسد در میان شهوات حیوانی، شهوت جنسی بیشترین جاذبه را برای انسان دارد.

به بحث غضب باز گردیم آدمی به هنگام غضب شدید می یابد که تحت حکومت عقل نیست، لذا تصمیم ها و اقدام هایش عاقلانه نیست. البته توجه داریم که حصول اصل غضب - مانند نقطه مقابلش، رضا - به اختیار انسان نیست (1) اما او در فراهم آوردن برخی مقدماتی که منتهی به این حالت می شود، مختار است. لذا در درجه اول باید از این زمینه های اختیاری پرهیزد و بستر رویش غضب را هموار نسازد. اما اگر غضب پدید آید، هر چه بیشتر شدت یابد، بهره مندی از عقل کم تر می گردد. لذا در مراحل اولیه تکون غضب، باید در پرتو بهره باقی مانده از عقل، کاری کرد که غضب فرو کش کند. در مجموعه اخلاقی ورام بن ابي فراس - جدّ سیّد بن طاووس - (رحمة الله علیهما) از امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده است که فرمودند:

(وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ مَا مِنْ عَدُوٍّ أَعْدَى عَلَيَّ الْإِنْسَانِ مِنَ الْغَضَبِ وَالشَّهْوَةِ.)

(قسم به آن (خدایی) که جانم به دست اوست هیچ دشمنی دشمن تر از:

ص: 143

1- (سَيِّئَةٌ أَشَدُّ يَأْ لَيْسَ لِلْعِبَادِ فِيهَا صُنْعٌ : الْمَعْرِفَةُ وَالْجَهْلُ وَالرِّضَا وَالْغَضَبُ وَالنُّؤْمُ وَالْيَقَظَةُ) (خصال / ج 1 / 325 ح 13) شش چیز است که برای بندگان در آن صنعی نیست: معرفت و جهل و رضا و غضب و خواب و بیداری.

تعبیر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام، سزاوار تأمل بسیار است. به خدای جان آفرین قسم یاد می کنند و غضب و شهوت را دشمن ترین دشمن های انسان می شناسانند. سپس در مقام توصیه، انسان را به مقابله با این دشمنان سر سخت فرا می خوانند:

(فَأَقْمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا وَاغْلِبْهُمَا وَاكْظِمْنَهُمَا) (1)

«آن دورا فرو کوبید و بر آن دو چیره گردید و فرو برید شان.»

همه ما تجربه کرده ایم که تا زمانی که غضب بر ما غلبه نکرده است، اگر بر چیره نشویم غلبه از آن غضب خواهد بود که بسان شهوت، مالکیت عقل را از ما سلب خواهد کرد:

(مَنْ لَمْ يَمْلِكْ غَضَبَهُ لَمْ يَمْلِكْ عَقْلَهُ) (2)

«کسی که مالک غضبش نباشد مالک عقلش نیست.»

در توضیح روایت مشابهی درباره شهوت توضیح دادیم که اصل غضب، اختیاری نیست. پس مالک نبودن آن، یعنی این که انسان در وهله اول، از مقدماتی که منتهی به غضب می شود، پرهیز نکند. یا در مرتبه بعد در صورت پیدایش غضب، به هر علتی، بر آتش آن بدمد و سعی در فرون شانیدن آن نکند. در این صورت مالکیت عقل از او سلب می شود؛ همان مالکیتی که به معنای استصانه از نور عقل است.

انسان در حالت عادی پاره ای از امور را قبیح می یابد و از آن ها کناره می گیرد. اما

ص: 144

1- مجموعه ورام/ ج 2/ ص 115

2- کافی ج 2/ ص 305 / ح 13 از امام صادق علیه السلام

به هنگام غلبه حجاب های عقل مانند غضب و شهوت - بسته به شدت آن ها - بهره مندی از نور عقل، کم و کم تر می گردد، تا جایی که بهره انسان اسیر حجاب ها از عقل، به صفر می گراید. نتیجه آن که عاقل - با شناختی که از خود دارد - همواره از خشم دشمنانی که در کمین عقل او نشسته اند، می هراسد و هرگز خود را از کین آن ها در امان نمی بیند.

در پایان به توصیه هایی دیگر از امیر المؤمنین علیه السلام در برخورد با غضب اشاره می کنیم:

(إِمْلِكْ حَمِيَّةَ نَفْسِكَ وَ سَوْرَةَ غَضِّ بَيْتِكَ وَ سَطْوَةَ يَدِكَ وَ غَرْبَ لِسَانِكَ. وَ احْتَرِشْ فِي ذَلِكَ كُلِّهِ بِتَأْخِيرِ الْبَادِرَةِ وَ كَفِّ السَّطْوَةِ، حَتَّى يَسْكُنَ غَضَبُكَ وَ يَتُوبَ إِلَيْكَ عَقْلُكَ.) (1)

«حمیت (غیرت و تکبر) نفست و بیداد گری غضبت و چیرگی دستت و تندى زبانت را مالک باش. و درباره این همه، با تأخیر در اقدام و نگهداشت چیرگی، خویشتن داری کن تا این که غضبت فرو نشیند و عقلت به تو باز گردد.»

این مطلب وجدانی است که غالباً انسان در جایی غضب خویش را می پرورد که نسبت به مغضوب خود، به لحاظ قدرت و چیرگی احساس برتری می کند. وقتی قدرت بیشتری دارد، اگر غضب خود را باز ندارد گاهی کار به جایی می رسد که به ضرب و جرح شخص مقابل نیز می پردازد. زمانی که قدرت زبانی دارد می تواند با

ص: 145

1- غرر الحکم/ح 6863. مشابه این تعابیر در نامه امیر المؤمنین علیه السلام به مالک اشتر نخعی آمده است. (نهج البلاغه/ نامه 53)

کلمات تند و بدگویی غضب خود را پدیدار کند.

همه این‌ها از مظاهر غضب است و اقدام‌های انسان غضبناک نوعاً از این موارد بیرون نیست که به نوبه خود، می‌تواند آتش نزاع میان دو تن را بیشتر برافروزد. مسلماً این اقدام‌ها مورد تأیید عقل نیست و هر چه دامنه آن گسترش یابد، غضب بیشتر و حکومت عقل ضعیف‌تر می‌گردد لذا در این حدیث توصیه فرموده اند که تا وقتی غضب فروکش نکرده و عقل باز نگشته، هر گونه اقدامی را به تأخیر بیندازیم. در عوض باید با کظم و حلم به مجاهده با غضب برویم:

(إِحْتَرِسُوا مِنْ سَوْرَةِ الْغَضَبِ، وَاعِدُوا لَهُ مَا تُجَاهِدُونَهُ بِهِ مِنَ الْكُظْمِ وَالْحِلْمِ.) (1)

«خود را از بیدادگری غضب نگاه دارید. و برای مجاهده با آن کظم فرو بردن خشم و حلم را آماده سازید.»

غضب از دشمنان انسان است، پس باید با آن مجاهده کند. بهترین وسیله جنگ با غضب و چیرگی بر آن کظم (فرو بردن خشم) و حلم (برد باری) است.

2-3- حجاب طمع

طمع در لغت، ضدّ یأس است؛ یعنی یأس از چیزهایی که در اختیار مردم است. طمع داشتن در چیزی به معنای حریص بودن و امید بستن به آن است. (2) جهت مذموم و مایه ذلت است

ص: 146

1- همان / ح 6846

2- الطمع ضدّ اليأس... طمع فيه: حرص عليه ورجاه. (لسان العرب / ج 8 / ص 239)

در مواردی که طمع در کلمات نورانی معصومین علیهم السلام مذمهت شده مراد، طمعی است که معنای حرص در آن نهفته است و در نقطه مقابل قناعت قرار می گیرد. طمع، بهره آدمی از عقل را می کاهد، زیرا انسانی که در چیزی طمع می ورزد، حاضر است دست به هر کاری بزند و به هر قیمتی بدان برسد. امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید:

(أَكْثَرُ مَصَارِعِ الْعُقُولِ تَحْتَ بُرُوقِ الْمَطَامِعِ.) (1)

«بیشترین قربان گاه های، عقلها تحت جهیدن طمع ها ست.»

«مصرع» یعنی مکان زمین خوردن و فرو افتادن. «مصارع القوم» یعنی مکان هایی که در آن به زمین خورده اند. بیشترین مواقعی که عقل آدمیان سقوط می کند، زمانی است که برق طمع ها می جهد.

امام کاظم علیه السلام این گونه نسبت به طمع هشدار می دهند:

(يا هشام! إِيَّاكَ وَالطَّمَعَ وَعَلَيْكَ بِالْيَأْسِ مِمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ، وَأُمِّ الطَّمَعِ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ، فَإِنَّ الطَّمَعَ مِفْتَاحٌ لِلذُّلِّ وَ اخْتِلاَسِ الْعَقْلِ وَ اخْتِلاَقِ الْمُرُواتِ وَ تَدْنِيسِ الْعُرْضِ وَ الدَّهَابِ بِالْعِلْمِ وَعَلَيْكَ بِالْإِعْتِصَامِ بِرَبِّكَ وَ التَّوَكُّلِ عَلَيْهِ. وَ جَاهِدْ نَفْسَكَ لِتَرُدَّهَا عَنْ هَوَاهَا، فَإِنَّهُ وَاجِبٌ عَلَيْكَ كَجِهَادِ عَدُوِّكَ.) (2)

«ای هشام! بر حذر باش از طمع و باید نا امید باشی از آن چه در دستان مردم است. و طمع را از آفریدگان بمیران که طمع، کلیدی برای خواری و ربوده شدن عقل، از بین رفتن جوان مردی ها و لکه دار شدن آبرو و نابودی علم است. باید به پروردگارت چنگ بزنی و بر او توکل کنی و با نفست

ص: 147

1- نهج البلاغه / ص 507 / حکمت 219

2- تحف العقول / ص 339

مبارزه کن تا آن را از خواسته اش برگردانی، که این بر تو بسان جهاد با دشمنت - واجب است.»

اهمیت قطع طمع، تا بدان جاست که امام زین العابدین علیه السلام می فرماید:

(رَأَيْتُ الْخَيْرَ كُلَّهُ قَدْ اجْتَمَعَ فِي قَطْعِ الطَّمَعِ عَمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ). (1)

«همه خیر را چنان دیدم که در بریدن طمع از آن چه در دستان مردم است، جمع گشته است.»

اگر به شرور برخاسته از طمع توجه کنیم، مضمون این حدیث همچون روشنی

روز دیده می شود. علامه مجلسی (رحمه الله علیه) در توضیح حدیث اخیر چنین می نویسد:

(رَأَيْتُ الْخَيْرَ كُلَّهُ) یعنی رفاه و خیر دنیا و سعادت آخرت. زیرا پی آمد های طمع چنین است: خواری، حقارت، حسد، حقد، دشمنی، غیبت، بدگویی، بروز بدی ها، ظلم، دورویی، نفاق، ریا، صبر بر باطل مردم کمک در آن، عدم توکل بر خدا، نفی تضییع به او، نفی رضا به قسمت او، رد تسلیم در برابر امر او، و دیگر مفسداتی که از شماره بیرون است. از سوی دیگر، قطع طمع، ضد های این امور را که همگی خیرات هستند، باقی می گذارد.» (2)

وقتی تمام خیر در قطع طمع قرار دارد، می توان ملاک شر را طمع دانست:

ص: 148

1- کافی ج 2 / ص 3 / 320

2- بحار الانوار ج 73 / ص: 171 «رَأَيْتُ الْخَيْرَ كُلَّهُ أَيُّ الرَّفَاهِيَّةِ وَ خَيْرِ الدُّنْيَا وَ سَعَادَةِ الْآخِرَةِ، لِأَنَّ الطَّمَعُ يُورِثُ الدُّلَّ وَ الْحَقَارَةَ وَ الْحَسَدَ وَ الْحِقْدَ وَ الْعَدَاوَةَ وَ الْغِيْبَةَ وَ الْوَقِيْعَةَ وَ ظُهُورَ الْفَضَائِحِ وَ الظُّلْمِ وَ الْمُدَاهَنَةَ وَ النِّفَاقِ وَ الرِّيَاءِ وَ الصَّبْرَ عَلَى بَاطِلِ الْخَلْقِ وَ الْإِعَانَةَ عَلَيْهِ وَ عَدَمَ التَّوَكُّلِ عَلَى اللَّهِ وَ التَّضَرُّعِ إِلَيْهِ وَ الرِّضَا بِقِسْمِهِ وَ التَّسْلِيمِ لِأَمْرِهِ، إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ مِنَ الْمَفَاسِدِ الَّتِي لَا تُحْصَى . وَ قَطْعِ الطَّمَعِ يُورِثُ أَضْدَادَ هَذِهِ الْأُمُورِ الَّتِي كُلُّهَا خَيْرَاتٌ.

(مِلَاكُ الشَّرِّ الطَّمَعُ .) (1)

«طمع کار هرگز به راستی بی نیاز نمی شود، همواره در احساس فقر نسبت بدان چه امید دارد، به سر می برد.»

(أَفْقَرُ النَّاسِ الطَّامِعُ .) (2)

«در مقابل فقیر ترین مردم طمع کار است.»

(مَنْ أَرَادَ أَنْ يَكُونَ أَعْنَى النَّاسِ، فَلْيَكُنْ بِمَا فِي يَدِ اللَّهِ أَوْلَقَ مِنْهُ بِمَا فِي يَدِ غَيْرِهِ .) (3)

«هر که بخواهد بی نیاز ترین مردم باشد، باید اعتمادش بدان چه در نزد خداست بیشتر باشد از آن چه در دست غیر اوست.»

گفتیم که در طمع، معنای حرص نهفته که ضد قناعت است. در بحث نشانه های عقل دیدیم که بی نیازی حقیقی تنها و تنها با قناعت ورزیدن برای آدمی محقق می شود، شخص حریص هرگز روی بی نیازی را نخواهد دید. پس طمع کار را باید فقیر ترین مردم دانست. تقابل بین طمع و قناعت در کلامی زیبا از امیر المؤمنین علیه السلام به چشم می خورد:

(الْعَبْدُ حُرٌّ مَا قَنَعَ وَالْحُرُّ عَبْدٌ مَا طَمِعَ) (4)

«بنده، تا وقتی که قناعت دارد، آزاد است و آزاد، تا وقتی که طمع می ورزد بنده است.»

ص: 149

1- غرر الحکم / ح 6699

2- همان / ح 6748

3- کافی / ج 2 / ص 139 / ح 8

4- غرر الحکم / ح 8975

آزادگی و حریت حقیقی تنها با قناعت به دست می آید اگر چه به حسب ظاهر و بنابر معیار های بشری شخص قانع، عبد و بنده شخص دیگری باشد. طمع کار بسا که عنوان عبد بودن برای دیگری نداشته و اسماً «حرّ» باشد؛ اما چون طمع می ورزد، در حقیقت بنده آن چیزی است که بدان طمع دارد و دل می بندد یا آن کسی که چشم امید به او بسته است. عقل کشف می کند که انسان هر چه بیشتر باید طمع را از وجود خویش بزدايد، و به هنگام طمع، هرگز تصمیمی نگیرد، زیرا که عاقلانه نخواهد بود.

2-4- حجاب امل

امل یعنی امید و آرزو امل می تواند ممدوح یا مذموم باشد؛ بسته به آن که به چه تعلق گیرد. آن املی نکوهیده است که به امور واهی و غیر واقعی نظیر مطامع دنیوی تعلق بگیرد. چنین آرزو هایی مانع از روشن گری عقل می شود امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید:

(إِعْلَمُوا أَنَّ الْأَمَلَ يُسْهِى الْعَقْلَ وَيُنْسِي الذِّكْرَ، فَأَكْذِبُوا الْأَمَلَ، فَإِنَّهُ غُرُورٌ وَصَاحِبُهُ مَغْرُورٌ.) (1)

«بدانید که آرزو، عقل را به سهو وا می دارد و ذکر را می فراموشاند. پس آرزو را دروغ بدانید، زیرا که فریب است و صاحب آن فریفته.»

عقل - بما هو عقل - خطا نمی کند. بنابر این تعبیر «اسهاء عقل» (به سهو انداختن عقل) بدین معناست که در اثر آرزو پردازی، توجه عقلانی انسان سلب می شود.

ص: 150

گرفتار آرزو، نگاهی واقع بینانه به خود و دنیای پیرامون و آینده در انتظار ندارد و لذا خطا می کند. امل، ذکر را نیز از خاطر می برد. یعنی انسان را به غفلت از واقعیات، دچار می سازد.

در کتاب «پنجاه درس اخلاقی» از مرحوم حاج شیخ عباس قمی (رحمه الله علیه) درباره طول امل می خوانیم:

(قَالَ امير المؤمنين عليه السلام: إِنَّ أَخَوْفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ اثْنَانِ: إِتِّبَاعُ الْهَوَى وَ طُولُ الْأَمَلِ.) (1)

طول امل، عبارت است از آرزوهای بسیار و امیدهای دور و دراز و توقع زندگانی در دنیا، و سبب آن دو چیز است:

یکی: جهل و غرور. چه جاهل اعتماد می کند بر جوانی یا صحت مزاج خود، و بعید می داند مرگ را در عهد شباب و در حال صحت. و

غافل است از مردن اطفال و جوان های بی شمار و عروض مرض های ناگهانی و مرگ های مفاجات. (2)

دوم: محبت دنیای دنیّه و انس به لذات فانیه است. چه انسان مادامی که گرفتار این محبت و انس شد، مفارقت از آن ها بر او گران است.

لهذا دل به زیر بار فکر مردن نمی رود. و گاهی اگر در دل او خطور کند، خود را به فکر دیگر می اندازد. و اگر احياناً به یاد آخرت بیفتد،

شیطان و نفس اماره او را به وعده فریب دهند که: «تو هنوز در اول عمری، حال چندی به کامرانی و

ص: 151

1- نهج البلاغه / ص 83 / خطبه 42

2- «مفاجات» یعنی ناگهانی و بدون مقدمه

جمع اسباب مشغول باش تا بزرگ شوی، آن گاه توبه کن و مهیای کار آخرت شو.»

و چون بزرگ شود گوید: «حال جوانی هنوز به جا است تا وقت پیری.» چون پیر شود گوید: «إن شاء الله این مزرعه را آباد کنم یا این دختر را جهاز گیری نمایم یا این خانه را آباد نمایم، بعد از آن دست از دنیا بکشم و به فراغت بال در گوشه ای مشغول عبادت شوم.» و پیوسته هر شغلی که تمام می شود، شغل دیگر پیدا می شود. و هر روز امروز و فردا می کند که ناگهان بانگی بر آید خواجه مرد و این بیچاره غافل است از این که آن که او را وعده فردا می دهد، فردا هم با او است و غافل از آن که فراغت از خیالات و شغل های دنیا حاصل نخواهد شد و فارغ، کسی است که یک باره دست از آن ها بردارد.» (1)

ثمره امل بی عقلی است:

(وَاعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ أَنَّ الْأَمَلَ يُذْهِبُ الْعَقْلَ وَ يُكَذِّبُ الْوَعْدَ وَيَحُثُّ عَلَى الْغَفْلَةِ وَيُورِثُ الْحَسْرَةَ.) (2)

(و بدانید ای بندگان خدا! که آرزو، عقل را از میان می برد وعده ها را به

دروغ می رساند. انسان ها را به غفلت بر می انگیزد و حسرت به میراث می نهد.)

هم چنین فرموده اند:

ص: 152

1- کلمات، طریقه پنجاه درس اخلاقی / صص 49 - 50

2- تحف العقول / ص 152

(ما عَقَلَ مَنْ أَطَالَ أَمَلَهُ.) (1)

«کسی که آرزویش را دراز داشت، عاقل نیست.»

«ما عَقَلَ» یعنی نفهمید. به بیان دیگر بهره‌ او از نور عقل کاسته می‌شود. البتّه این بی‌عقلی، سبب می‌شود که انسان عاقلانه، عمل نکند. لذا حدیث اخیر را این‌گونه هم می‌توان معنا کرد: «کسی که آرزویش را دراز بدارد عاقلانه عمل نمی‌کند.»

هم چنان که فرموده اند:

(ما أَطَالَ أَحَدٌ فِي الْأَمَلِ إِلَّا قَصَرَ فِي الْعَمَلِ.) (2)

«کسی آرزوی دراز نپرورد، مگر آن که در عمل کوتاهی کند.»

طول امل از دو لحاظ ممکن است نکوهیده باشد:

گاه مورد امل، امری محال و دست‌نا‌یافتنی است. در این باره فرموده اند:

(رَغَبْتُكَ فِي الْمُسْتَحِيلِ جَهْلٌ.) (3)

«میل تو به امر محال، نادانی است.»

به عنوان مثال: اگر کسی آرزو داشته باشد که در دنیا هیچ‌نا‌ملایمتی نبیند و حتّی هرگز نمی‌رد، این آرزو به امری محال تعلق گرفته، پس یکی از مصادیق جهل است. و گاه زمان دستیابی به مأمول، بسیار دور از حال است. چنان که گرفتار آرزو اجل را فراموش می‌کند و غافل می‌شود از این که هر مدّتی را سر آمدی است.

(الْأَمَلُ يُنْسِي الْأَجَلَ.) (4)

«آرزو، اجل را از یاد می‌برد»

ص: 153

1- غرر الحکم / ح 07227

2- همان / ح 07621

3- همان / ح 7218

4- همان ح 7265 در تعبیری مشابه فرموده اند: الْأَمَلُ حِجَابُ الْأَجَلِ (همان / 7266).

مهم ترین سر آمد، سر آمدی است که برای عمر آدمی مطرح می باشد که با مرگ او فرا می رسد. و اجل در معنای خاص آن، مرگ است که وقتی بیاید، لحظه ای تقدیم و تأخیر در آن راه نخواهد یافت. آرزو های دراز مرگ را به فراموشی می سپارد و فراموشی مرگ، از بدترین مصائب بشر است. در مقابل کسی که از یاد مرگ غافل است آن فردی قرار دارد که این کلام امام کاظم علیه السلام درباره او تحقق یافته است:

(یا هشام! لَوْ رَأَيْتَ مَسِيرَ الْأَجَلِ، لَأَنْهَاكَ عَنِ الْأَمَلِ.) (1)

«ای هشام! اگر سیر کردن اجل را ببینی تو را از امل باز می دارد.»

انسان عاقل دائماً به سیر کردن اجل، یعنی نزدیک شدن مرگ خویش می اندیشد و به تعبیر امام علیه السلام آن را با چشمان خود می بیند. این توجه، سبب می شود که هرگز آرزو های دراز و محال را در سر نپرورد، و یقین کند که مرگ میان او و آرزو هایش به راحتی حائل می شود.

مقصود از آرزوی دور و دراز فقط آرزو های چندین ساله نیست. نقل شده که

اسامه بن زید کنیزی به صد دینار، یک ماهه خرید. خبر به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم رسید. ایشان فرمودند:

(أَلَا تَعْجَبُونَ مِنْ أُسَامَةَ، الْمُشْتَرَى إِلَى شَهْرٍ؟! إِنَّ أُسَامَةَ لَطَوِيلُ الْأَمَلِ.)

«از اسامه به شگفت نمی آید که یک ماهه خرید کرده؟! به راستی که اسامه، دراز آرزوست.»

شگفتا! برداشت ما از طول امل کجا و بیان حضرت از آن کجا! حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم «اسامه» را «طویل الامل» می خوانند.

ص: 154

البته نباید تصوّر شود که خرید های نسیه همگی نکوهش شده اند. اعتقاد قلبی انسان و نحوه عملکرد او، در این امر اثر دارد. هم چنین مهم است که انسان بر اساسی خرید نسیه انجام می دهد. اگر به دلیلی دست انسان تنگ است و به ضروریاتی از زندگی نیاز دارد، از باب انجام وظیفه در رسیدگی به خانواده خرید نسیه اشکالی ندارد. به شرط آن که امیدش در پرداخت بدهی خود فقط به خداوند متعال و توفیق او باشد. اما در مورد خرج های غیر ضروری و مقروض شدن به خاطر امری فرا تر از احتیاج، اگر کمی عاقلانه بیندیشیم در می یابیم که ضرورتی برای خرید نسیه وجود ندارد. از کسی که این مطلب عقلی را در می یابد، انتظار می رود که بدان عمل کند و اگر چنین نکند، می توان او را «طویل الامل» خواند. بدیهی است که حدیث به همین مرتبه بالا اشاره دارد.

به بیان دیگر طول امل، متناسب با میزان تنبه عقلی شخص مراتب و درجات دارد. شأن حدیث در این جا، بیدار سازی و تنبیه بر مرتبه بالای عقل است، تا هر کسی به مقداری که متناسب گردد، به این امر - یعنی پرهیز از طول امل - ملتزم شود؛ چنان که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم - که در بالا ترین مرتبه عقل قرار دارند - در ادامه همان کلام، در وصف خود می فرمایند:

(وَ الَّذِي نَفْسٌ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ مَا طَرَفَتْ عَيْنَايَ إِلَّا ظَنَنْتُ أَنَّ شَيْءًا فَرِيًّا لَا يَلْتَقِيَانِ، حَتَّى يَقْبِضَ اللَّهُ رُوحِي. وَ مَا رَفَعْتُ طَرْفِي وَظَنَنْتُ أَنِّي حَافِضُهُ حَتَّى أَقْبِضَ وَلَا تَلَقَّمْتُ لُقْمَةً إِلَّا ظَنَنْتُ أَنْ لَا أُسَيِّغَهَا، أَنْحَصِرُ بِهَا مِنَ الْمَوْتِ.)

«قسم به کسی که جان محمد در دست او است هر بار دو چشمم برهم خورد، پنداشتم که پلک هایم هم نمی آیند مگر این که خداوند روحم را بگیرد. و هر بار چشمم را گشودم، امید نداشتم که آن را می بندم شاید

قبض روح شوم. و هر لقمه ای را در دهان نهادم، گمان داشتم که آن را فرون برم، بسا که به سبب آن لقمه گرفتار مرگ آیم.» (1)

سپس حضرت فرمودند:

(یا بنی آدم! إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ، فَعُدُّوا أَنْفُسَكُمْ مِنَ الْمَوْتِ وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنْ مَا تُوعَدُونَ لَأْتِي وَ مَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ.) (2)

«ای فرزندان آدم! اگر عاقلید، خودتان را از مردگان شمارید. قسم به کسی که جانم به دست او ست، آن چه به شما وعده داده اند (قیامت) فرا می رسد و شما (خدا یا ملک الموت را از این که جان تان را بستاند) عاجز نمی کنید.»

آری! اگر آدمی عاقل باشد، هر لحظه احتمال می دهد که مرگش فرا رسد. و لذا هیچ امر خیری را به آینده وا نمی گذارد.

بیشتر به تقابل امل و اجل اشاره شد. بحث امل را با کلامی نورانی از امیر المؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه به پایان می بریم:

(أَلَا وَإِنَّكُمْ فِي أَيَّامٍ أَمَلٍ، مِنْ وَرَائِهِ أَجَلٌ فَمَنْ عَمِلَ فِي أَيَّامٍ أَمَلِهِ قَبْلَ حُضُورِ أَجَلِهِ، فَقَدْ نَفَعَهُ عَمَلُهُ وَ لَمْ يَضُرَّهُ أَجَلُهُ. وَ مَنْ قَصَرَ فِي أَيَّامٍ أَمَلِهِ قَبْلَ حُضُورِ

أَجَلِهِ، فَقَدْ خَسِرَ عَمَلُهُ وَ ضُرَّهُ أَجَلُهُ.

أَلَا فَاعْمَلُوا فِي الرَّغْبَةِ، كَمَا تَعْمَلُونَ فِي الرَّهْبَةِ.

أَلَا وَإِنِّي لَمَ أَرَّ كَالْجَنَّةِ نَامَ طَالِيهَا، وَ لَا كَالنَّارِ نَامَ هَارِيهَا.

أَلَا وَإِنَّهُ مَنْ لَا يَنْفَعُهُ الْحَقُّ يَضُرُّهُ الْبَاطِلُ، وَ مَنْ لَا يَسْتَقِيمُ بِهِ الْهُدَى يَجُرُّ بِهِ

ص: 156

1- این بخش به صورت آزاد ترجمه شد تا معنای فارسی آن به فهم نزدیک تر باشد.

2- مستدرک الوسائل / ج 2 / ص 109

أَلَا وَإِنَّكُمْ قَدْ أُمِرْتُمْ بِالظُّعْنِ، وَدَلِلْتُمْ عَلَى الرَّادِ. وَإِنَّ أَخَوْفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ اثْنَتَانِ: إِيْتَابُ الْهَوَى وَطُولُ الْأَمَلِ، فَتَزَوَّدُوا فِي الدُّنْيَا مِنَ الدُّنْيَا مَا تُحْرِزُونَ بِهِ أَنْفُسَكُمْ غَدًا. (1)

«آگاه باشید! شما در دوره آرزویی هستید که از پس آن، سر آمدی است. هر که در دوره آرزویش عمل کند پیش از آن که سر آمدش فرا برسد، عملش او را سود بخشد و اجلس بدو ضرری نرساند. و هر که در دوره آرزویش کوتاهی کند پیش از آن که سر آمدش فرا رسد عملش را نابود کرده و اجلس بدو زیان رساند.

آگاه باشید! همان گونه که در رهبت (ترس و نگرانی) عمل می کنید، در رغبت نیز آن گونه عمل کنید.

آگاه باشید! من هیچ چیز را مانند بهشت ندیدم که خواهان آن در خواب باشد و چیزی مانند آتش (دوزخ) ندیدم که گریزان از آن در خواب باشد. آگاه باشید! هر که را حق سودی نرساند. باطل زیان رساند. و هر که هدایت، او را به راه راست نکشاند، گمراهی بر هلاکتش رساند.

آگاه باشید! یقیناً شما به کوچ (کردن از دنیا) امر شده اید، و به (فراهم کردن) توشه راهنمایی گشته اید. به راستی بیش از هر چیز من از دو عامل بر شما نگران و هراسانم: پیروی از هوی و طول امل. پس در دنیا، از دنیا توشه ای بگیرید که فردا، خود را به وسیله آن نگاه دارید.»

ص: 157

سید رضی (رحمه الله علیه) درباره این کلام پر معنای امیر المؤمنین علیه السلام چنین می گوید:

«اگر سخنی باشد که گردن ها را بگیرد و به سوی زهد در دنیا بکشاند و انسان ها را به عمل برای آخرت وا دارد، همین کلام است. همین سخن برای بریدن علاقه به آرزو ها برافروختن آتش گیره های پند ها و دست برداشتن از کار های خلاف کفایت می کند.»

برخی از نکات این سخن نغز امیر المؤمنین علیه السلام را برمی شماریم:

1 - حضرتش در ابتدا، به حقیقتی یقینی - اما مورد غفلت آدمیان - تذکار داده اند: روزگاری که ما در آن به سر می بریم پایانی دارد. این قضیه را درباره افراد در گذشته معاصر خود دیده ایم. آن ها رفتند و ما نیز می رویم. ولی افسوس که نسیان رهای مان کند، لذا گرفتار آرزو های دور و دراز می شویم و فرصت طلایی عمل را در ایام امل، از دست می دهیم.

2 - مردمان براساس عملکردشان در روز های امل و توجهی که به اجل دارند به دو دسته تقسیم می شوند: یا در زندگی دنیا به اقدام و عمل می پردازند؛ در این صورت از اعمال شان بهره می برند و رسیدن اجل، ضرری به ایشان نمی زند. یا آن که پیش از مرگ کوتاهی می کنند؛ در نتیجه اعمال شان تباه می شود و از مرگ زیان می بینند زیرا مرگ، پلی است که آنان را به وادی حساب و سپس عقاب (کیفر) وارد می سازد.

3 - امام علیه السلام فرموده اند، در زمان رغبت همان گونه رفتار کنید که در رهبت عمل می کنید. ظاهراً مراد این است که همان طور که به هنگام بروز دشواری فقر، بیماری نا امنی و مانند آن - همواره به یاد خداوند متعال هستید، از او مدد می جوئید و وظائف خود را صحیح و دقیق انجام می دهید، به هنگام خوشی نیز که اوضاع و

احوال دنیا به کام شما ست از یاد خداوند غافل نشوید و زندگی در سلامت و ثروت و امنیت شما را از انجام وظائف، باز ندارد.

4 - مولا علیه السلام - که در برترین مرتبه معرفت نسبت به حقیقت بهشت و دوزخ قرار

دارند - درباره طلب واقعی بهشت و فرار حقیقی از آتش می فرمایند که من چیزی با

ارزش و طلب کردنی مانند بهشت ندیدم که طلب کننده آن، بدین گونه در خواب غفلت فرورفته باشد. و نیز ندیدم چیزی ترسناک و گریختنی همچون آتش دوزخ که گریزان از آن تا این حد در خواب غفلت باشد. به امور مادی زندگی دنیا نظری

بیفکنیم: وقتی برای دستیابی به چیزی مصمم می شویم، نهایت کوشش خود را برای آن آن به خرج می دهیم، زیرا باور کرده ایم که برای حصول اهداف مادی، باید از همین عوامل و اسباب عادی بهره جویم. و یقین داریم که هر قدر کسب آن هدف، ضروری تر و اهمیت آن برای ما بیشتر باشد، باید تلاش بی وقفه خود را افزون تر کنیم و هیچ غفلتی را جایز نشماریم. هرگز در این گونه امور کار را به دست سرنوشت نمی سپاریم و دل به استثناءها خوش نمی داریم.

به عنوان مثال، کسانی را دیده ایم که برای ورود به دانشگاه، روز و شب را از هم باز نمی شناسند، تمام هم و غم خود را به سوی هدف خویش نشانه می روند. و حواشی زندگی را فدای مقصود اصلی می کنند.

اما بیشتر انسان ها در امور معنوی سستی می ورزند؛ با آن که حیات و سعادت ابدی آن ها بدان وابسته است. طبع بشر چنین می پسندد که در طلب بهشت، تبلی کند و برای رهایی از دوزخ نیز همت نورزد در حالی که اساساً مقایسه بهشت و جهنم با امور مطلوب و غیر مطلوب دنیوی قیاسی مع الفارق است. نعمات بهشتی همگی باقی اند، حال آن که بهره های این دنیا همگی فانی اند. هرگز کسی در بهشت، از

نعمت ملول نمی شود، ولی در دنیا لذائذ، همواره با ناخوشی ها در آمیخته است. همین تفاوت ها بین آخرت و دنیا و همین ویژگی های بهشت است که امیر المؤمنین علیه السلام را از طالب بهشت در عین غفلت ورزیدن به شگفت می آورد.

در مورد جهنم نیز، وقتی از رنج های پایان ناپذیر و نیز غیر قابل تحمل آن آگاه می شویم و آن را با درد های گذرا و نسبتاً سبکتر دنیا می سنجیم، اذعان می کنیم که نمی توان به راستی گریزان از عذاب آخرت بود و در عین حال در خواب غفلت

فرورفت. پس اگر با این همه او صاف که از بهشت و دوزخ شنیده ایم، به حقانیت آن ها رسیده باشیم عقلاً باید از خواب غفلت به در آییم و برای رسیدن به آن اهداف عالی معنوی بکوشیم. نیز هر چه بیشتر دنیا و آخرت را بشناسیم، طلب حقیقی بهشت در ما ریشه دار تر می گردد. این معرفت البته جز با رجوع به آیات قرآن کریم و روایات معصومین علیهم السلام ممکن نیست. این هم وجهی از وجوه نیاز علمی بشر به کتاب خداوند و سخنان اهل بیت علیهم السلام است که درباره آن در بحث عقل و علم مفصلاً سخن گفته ایم.

5- امام امیر المؤمنین علیه السلام به تقابل حق و باطل و هدایت و گمراهی اشاره فرموده اند. اگر حق به حال کسی سود ندهد، باطل به او ضرر می زند و جایگاهی میان این دو نیست. سود بخشی حق و هدایت، به این است که انسان با شنیدن حق، از آن تبعیت کند و هدایت پذیرد (1) و گرنه گمراهی، انسان را به هلاکت می رساند.

دیدیم که عاملی که میان حق و باطل فرق می گذارد، چیزی جز نور عقل نیست و هموست که انسان را به پذیرش هدایت فرامی خواند. لذا دعوت عقل را لبیک

ص: 160

1- درباره تواضع در برابر حق، در بحث نشانه های عقل سخن گفتیم.

گفتن، سعادت آفرین و دست رد به سینه آن زدن، هلاکت آور است.

6 - حضرت در مقام نتیجه گیری، باز هم این حقیقت را یاد آور می شوند که شما را به «کوچیدن» امر کرده اند و به برگرفتن زاد و توشه رهنمون شده اند. آری! انسانی که باور به کوچ دارد، اولاً در هر منزل گاهی به آراستن و ساختن آن توقف گاه بیش از حد نیاز نمی پردازد، هم چنان که هیچ عاقلی روی پل و گذرگاه، خانه نمی سازد. ثانیاً می داند که شرط راحتی سفر، سبک باری و در عین حال، همراه داشتن توشه کافی است.

7 - نکته دیگر در کلام حضرتش، هشدار دادن ایشان نسبت به پیروی از هوی و درازی آرزوست که هیچ چیز بسان این دو عامل، نگران کننده نیست. پیروی از خواهش های نفسانی انسان را به گناه و نافرمانی می کشاند و طول امل، انسان را از جبران گناهان گذشته و خویشتن داری در زمینه معاصی آینده باز می دارد.

از خداوند می خواهیم که توفیق عمل به این تعالیم متعالی را به ما عنایت فرماید که با وجود این سخنان و شنیدن آن، راه هر گونه عذر و بهانه ای بسته شده، حجت تمام گشته و نوبت عمل فرا رسیده است.

2-5- حجاب کثرت لهو

«لهو» در لغت به معنی سرگرمی و مشغول شدن به چیزی و غافل شدن از غیر آن است:

«لهو، چیزی است که بدان سرگرم می شوی و با آن بازی می کنی و تو را مشغول می سازد، مانند هوی و طرب و مانند آن دو... گفته می شود لَهْوَتٌ بِالْشَّيْءِ... زمانی که با آن بازی کرده ای و بدان، از غیر آن مشغول و غافل

بنابر این معمولاً در «لهو» معنای غفلت نهفته است. غفلت از حقائق در مقابل ذکر می آید و معادل محبوب گشتن علم و عقل است. تذکر این نکته ضرورت دارد

که هر لهوی فی نفسه حرام نیست، همان طور که در شرع، مطلق پرداختن به سرگرمی حرام نگشته است. آن چه نکوهش شده امور باطلی است که انسان را از پرداختن به

حق باز می دارد و سراسر زندگی او را به غفلت مبدل می کند. به هر حال، حجاب بودن سرگرمی - از آن جهت که می تواند غفلت زا باشد - امری کاملاً وجدانی است. آن چه عقلاً قبیح است غلبه لهو بر عقل و کثرت آن است:

(مَنْ كَثُرَ لَهْوُهُ قَلَّ عَقْلُهُ.) (2)

«کسی که لهوش زیاد شود، عقلش کم می گردد.»

اولاً خاصیت ذاتی لهو، یعنی غفلت زایی آن را نباید فراموش کرد. ثانیاً باید توجه داشت که کثرت آن - یعنی گذران اوقات بسیار زندگی به سرگرمی ها - زمینه را برای «غلبه لهو بر عقل انسان» فراهم می کند. در پی آن، تمام زندگی انسان رنگ و بوی غفلت می گیرد و غفلت همیشگی به جای ذکر مدام می نشیند. این حالت را در روایات، استهتار بوسیله لهو و خوشی (شیفته) لعب شدن) نامیده اند. استهتار یعنی ولع نسبت به چیزی و افراط در آن (3). این شیفتگی به لعب و شیدایی به طرب مشانه جهل است:

ص: 162

1- لسان العرب / ج 5 / ص 258. اللّهُو ما لَهَوْتَ به و لعبت به، و شَغَلَكَ من هوى و طرب و نحوهما... يقال: لهوت بالشّيء... إذا لعبت به و تشاغلت و غفلت به عن غيره.

2- غرر الحكم / 10559

3- «أما الاستهتار فهو الولوع بالشّيء و الإفراط فيه.» (لسان العرب / ج 5 / ص 249)

(لَمْ يَعْقِلْ مَنْ وَلِيَ بِاللَّعِبِ وَاسْتُهْتِرَ بِاللَّهْوِ وَالطَّرْبِ .) (1)

«عقل نیست آن کس که شیفتهٔ لعب و شیدای سرگرمی و خوشی شود.»

با توجه به نکات یاد شده، بالا ترین مرتبه عقل، دوری از لهو است:

(أَفْضَلُ الْعَقْلِ مُجَابَبَةُ اللَّهْوِ .) (2)

اکنون این پرسش مطرح می شود که آیا اموری مانند ورزش، لهو به شمار می آید؟

پاسخ را باید با توجه به نیت شخص داد. اگر نیت از ورزش، حفظ سلامت بدن باشد تا آن بدن را در راه عبادت خدا به کار گیرد، هدفی کاملاً عقلایی - و نیز مورد توصیه شرع - در کار است. این توصیه شرعی برای آن نیست که ورزش سرگرم کننده و

غفلت را تشویق شود. بلکه همان اهداف عقلایی در کار است، چنان که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اند که:

(عَلَّمُوا أَبْنَاءَكُمْ الرَّمِيَّ وَالسَّبَاحَةَ .) (3)

«پسران تان را تیر اندازی و شنا بیاموزید.»

کسی که از راه ورزش، کسب حلال می کند بر او نیز اشکالی وارد نیست اما بدیهی است که شیفته ورزش شدن برای ورزش به گونه ای که آدمی را از امور حق حاکم بر زندگی دنیوی و اخروی غافل کند، پسندیده نیست.

در این جا یاد آوری مجدد نکته ای مفید است: از این قبیل مباحث، نباید ترغیب به رهبانیت و ترک مطلق لذت برداشت شود. آن چه نکوهش شده در درجه اول لذت و لهو حرام، و در وهله دوم کثرت لهو - حتی از نوع حلال - است. در تعبیر حدیث دیدیم که استهتار و ولع و افراط در آن نکوهیده است. چه بسا انسان با

ص: 163

1- همان / ح 827

2- همان / ح 372

3- نوادر راوندی / ص 49

اختصاص اوقاتی برای لذت حلال، با روحیه ای بهتر به دیگر وظایف روزمره خود

موفق شود. مهم، اصلاح نیت همراه با صحت و مشروعیت خود عمل است: انسان می تواند با تصحیح نیت به ورزش سالم و مشروع پردازد و آن را مبدل به عبادت کند و در عین حال از آن لذت هم ببرد در حدیثی از امام کاظم علیه السلام آمده است:

(اجْتَهِدُوا فِي أَنْ يَكُونَ زَمَانُكُمْ أَرْبَعَ سَاعَاتٍ: سَاعَةٌ لِمُنَاجَاةِ اللَّهِ، وَ سَاعَةٌ لِأَمْرِ الْمَعَاشِ وَ سَاعَةٌ لِمُعَاشَرَةِ الْإِخْوَانِ وَ التَّقَاتِ الَّذِينَ يَعْرِفُونَكُمْ عُيُوبَكُمْ وَ يُخْلِصُونَ لَكُمْ فِي الْبَاطِنِ، وَ سَاعَةٌ تَخْلُونَ فِيهَا لِلذَّاتِكُمْ فِي غَيْرِ مُحَرَّمٍ، وَ بِهَذِهِ السَّاعَةِ تَقْدِرُونَ عَلَى الثَّلَاثِ سَاعَاتٍ .) (1)

«بکوشید که وقت شما چهار زمان باشد: زمانی برای مناجات با خدا، زمانی برای امر زندگی، زمانی برای معاشرت با برادران و افراد مورد اعتماد که عیوب شما را به شما می نمایانند و در باطن نسبت به شما اخلاص می ورزند، و زمانی که در آن خلوت کنید برای لذات غیر حرام تان. و با این زمان است که بر آن سه زمان دیگر توان می یابید.»

بر مبنای این کلام، با لذت بردن حلال، می توان بر وظایف دیگر قادر شد. از

همین حدیث هم میانه روی در اختصاص اوقات به هر یک از چهار مورد توصیه شده، فهمیده می شود. لذت نباید بخش عمده زندگی آدمی را فرا گیرد، به گونه ای که او را از مناجات با پروردگار و امر معاش و معاشرت با اخوان باز دارد.

توجه شود که مقصود امام علیه السلام، تقسیم وقت به چهار قسم «مساوی» نیست تا تصوّر شود زمان لذت بردن باید مساوی با سایر امور مهم دیگر باشد. بلکه

ص: 164

لذت های غیر حرام، طریقیّت دارند، نه موضوعیت یعنی وسیله اند نه هدف. همان طور که از جمله پایانی حدیث بر می آید، لذت مباح زمینه را برای صرف بهتر وقت در سه کار دیگر یعنی مناجات با خدا و تأمین معاش و معاشرت با برادران

ایمانی فراهم می کند. آن چه موضوعیت دارد حرکت در مسیر بندگی و سعادت ابدی اخروی است، که مناجات با خداوند بهترین وسیله برای وصول به این هدف است. نیز برای قدرت یافتن بر مناجات و عبادت شایسته، باید به قدر کفایت معاش را تأمین کرد از این رو، تأمین معاش با این نیت خود مصداق بندگی خداوند می گردد، چرا که:

(... لَوْ لَا الْخُبْرُ مَا صَلَّيْنَا وَلَا صُمْنَا وَلَا أَدِينَا فَرَائِضَ رَبِّنَا) (1)

«... اگر نان نمی بود ما نماز نمی گزاردیم و روزه نمی گرفتیم و فرائض پروردگاران را به جا نمی آوردیم.»

در نظر گرفتن زمانی برای معاشرت با برادران دینی شایسته نشست و برخاست، نیز اهمیت دارد. ویژگی آن برادران در نمایاندن عیب دوست به خود او ست. انسان با دانستن عیب خویش، در اصلاح خود می کوشد و این اقدام نیز او را به هدف اصلی اش کسب سعادت - نزدیک تر می سازد.

پس لذت حلال باید به قدری باشد که نشاط بر سه کار دیگر را فراهم کند. لذت بردن فی نفسه هدف نیست، بلکه وسیله است. اگر لذت هدف شود و اصالت یابد، به تدریج بر انسان غلبه می کند و زمان را بر سه امر دیگر تنگ می سازد. چرا که

ص: 165

1- این بیان ضمن دعایی از رسول خدام الله نقل شده است: (بَارِكْ لَنَا فِي الْخُبْرِ وَلَا تَفَرِّقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُ، فَلَوْلَا الْخُبْرُ مَا صَلَّيْنَا وَلَا صُمْنَا وَلَا أَدِينَا فَرَائِضَ رَبِّنَا .) (کافی / ج 5 ص 73)

به هر حال، لذت بردن - حتی از نوع حلال - امری مطبوع و جذاب است، در حالی که مناجات با خداوند یا تأمین معاش برای کسانی که هنوز در ابتدا یا میانه این راهند - دشوار است و به مجاهده نیاز دارد.

بار دیگر تأکید می‌کنیم که در لذت بردن از امور حلال، همواره باید مراقب بود که دیوار به دیوار حرام حرکت نکنیم، چرا که امور حرام نوعاً لذت بخش و مطبوعند اگر در مسیر لذت جویی بیفتیم، توقف در آن کاری دشوار خواهد بود.

متأسفانه در روزگار ما که اسباب لهو و زمینه های لعب به شیوه های گوناگون فراهم است، افراد زیادی به بهانه‌ی دمی لذت بردن و کسب نشاط، گرفتار لهو های حرام می‌گردند؛ مثلاً دیدن و شنیدن هر گونه فیلم و موسیقی را بر خود مجاز شمارند. در حالی که سازندگان بسیاری از این محصولات دغدغه رعایت ضوابط شرعی و حدود دینی را ندارند و این عدم توجه را در حاصل کار آن‌ها به عیان می‌توان دید. بسیاری از این‌ها حلال و حرام را به هم در می‌آمیزند. اگر هم حرام نباشند، غالباً از مشتبهات محسوب می‌شوند و در این جا نیاز به ورع و تقوا آشکار می‌شود. خلاصه این که به بهانه تفریح و کسب نشاط، به دنبال لذت جویی و شهوت رانی نباید رفت. روا و موجه دانستن این گونه امور، تحت عناوین ظاهر پسندی که امروزه رواج دارد، از مرموز ترین شیوه های شیطانی است که انسان را به خود فریبی دچار می‌سازد. گاهی این شهوت گرایی با عناوین فریبنده ای همچون عقل گرایی در روزگار ما عرضه می‌شود! عاقل در این وادی نیز خود را همواره نیازمند شرع می‌بیند، زیرا تعیین مصادیق لذت حلال و حرام و مرز بندی دقیق میان آن دو تنها از شرع ساخته است.

نکته پایانی این که نباید پنداشت لذت حلال منحصر در بهره مندی های جسمی

و بدنی است بلکه لذات روحانی نیز قابل توجه و در خور تأمل هستند. لذت در غیر حرام - بسته به درجات ایمانی افراد - مصادیق مختلفی دارد. مثلاً ممکن است کسی از انفاق مال خویش حقیقتاً لذت ببرد. دیگری با تشریف به مشاهد مشرفه معصومین علیهم السلام و زیارت قبور ایشان، به چنان ابتهاج روحی دست یابد که در بازگشت به وطن، با طراوتی نو، فعالیت از سر گیرد. گاه مرتبه ایمانی شخص به جایی می رسد که ذکر خدا و دعا در پیشگاه او برایش لذتی بی بدیل می گردد.

به عنوان مثالی جالب توجه، خوب است بدانیم که در روایات، از نماز شب به عنوان «لهو المؤمن» یاد شده است. (1) آن هنگام که دیدگان خفته اند و تاریکی شب زرق و برق تعلق دنیوی را پوشانده، کسی که با نیت خالص برخیزد، در پیشگاه مالک خویش بایستد، پیشانی تذلل بر خاک بساید و از غیر خالق چشم اعتنا فرو بندد، ذکر خالق او را از یاد خلق غافل می کند. لذا می توانیم گفت که نماز شب، لهو مؤمن است، زیرا که او را از غیر معبود متعال غافل می کند.

2-6-حجاب کثرت هزل

«هزل» در لغت، نقیض «جد» است. (2) «هزل در کلام» شوخی کردن و مزاح است، که افراط در آن حجاب عقل است:

(مَنْ غَلَبَ عَلَيْهِ الْهَزْلُ، فَسَدَ عَقْلُهُ.) (3)

«کسی که شوخی کردن بر او چیره گردد، عقلش فاسد شود.»

ص: 167

1- خصال / ج 1 / ص 161

2- لسان العرب / 11 / ص 696

3- غرر الحکم / ح 4481

(كثرة الهزل آية الجهل.) (1)

«بسیار شوخی کردن نشانه جهل است.»

هر کس هزل به او چیره شود دیگر قصد کار جدی نمی تواند:

(غلبة الهزل تبطل عزيمة الجد.) (2)

«چیرگی شوخی، قصد جدی داشتن را باطل می کند.»

چنین کسی حتی گهگاه که در رفتار خود جدیت به خرج دهد، تشخیص آن از هزل او آسان نیست:

(من جعل ديدنه الهزل، لم يعرف جدّه.) (3)

«کسی که عادتش را بر شوخی کردن قرار دهد، جدی بودنش شناخته نمی شود.»

کسی که شوخی و هزل به عادت دائمی او مبدل شود، از لحاظ شخصیتی نیز، به تدریج از جدیت و واقع بینی در امور زندگی خارج می گردد، وجود خویش را هم به شوخی می گیرد، ناخود آگاه با واقعیات زندگی و امور مربوط به سرنوشت خود نیز با شوخی برخورد می کند و هرگز نمی تواند جدیت مورد نیاز را در بزنگاه های سرنوشت ساز حیات خویش به خرج دهد.

بنابر این مؤمن باید به جدی بودن انس گیرد:

(المؤمن يعاف اللهو و يالف الجد.) (4)

ص: 168

1- همان / ح 10549

2- همان / ح 10551

3- همان / ج 4479

4- همان / ح 1520

«مؤمن لهورا ناپسند می دارد و ترک می گوید و به جدی بودن انس می گیرد.»

2-7- حجاب عجب

عُجْب یعنی: خوش آمدن و خشنودی از خود. اصلی ترین منشأ عجب، آن است که انسان در حسنات خود، توفیق الهی را دخیل نداند و فقط خود را ببیند. عاقلی که به فقر و بیچارگی ذاتی خود عالم است، خود را مدیون توفیق الهی و اعطای او می بیند. او اذعان می کند که اگر نصر و یاری خدایی در کار نبود، هرگز موفق به انجام امور خیر نمی شد. با چنین نگرشی جایی برای رضایت از نفس و خود پسندی باقی نمی ماند. در مقابل کسی که راضی از خویشتن است، عقل کاملی ندارد:

(رِضَاكَ عَنْ نَفْسِكَ مِنْ فَسَادِ عَقْلِكَ.) (1)

«خشنودی تو از خودت، از تباهی عقل تو است.»

(الْمُعْجَبُ لَا عَقْلَ لَهُ.) (2)

«گرفتار عجب، عقل ندارد.»

البته این بدان معنا نیست که چنین کسی هیچ بهره ای از عقل ندارد، بلکه بدین مفهوم است که از آن درجه از عقل که او را در جهت رفع عجب یاری کند، محروم است. اگر عقل او کامل تر بود، به عجب گرفتار نمی آمد.

نیز فرموده اند:

ص: 169

1- همان / ح 7063

2- همان / ح 7090

«خشنودی انسان از خودش یکی از حاسدان عقل اوست.»

عقل حاسدانی دارد. حاسد یعنی آن که کمال دیگری را یارای دیدن ندارد. عُجِبَ نیز چنین است. عُجِبَ و عقل در یک اقلیم ننگجند.

راه علاج عُجِب، تذکّر دائمی به ذلّت و بیچارگی ذاتی خود در پیشگاه خداوند است. هر کار انسان، حتی اگر شکر نعمتی باشد، به توفیق الهی انجام می شود و لذا شکری بر آن واجب است و این رشته تا بی نهایت امتداد دارد انسانی که خود را حتی از شکر عاجز می بیند، در تمام مراحل فعل اختیاری - از اشتیاق و پیدایش انگیزه آن تا پایان کار - دست توفیق الهی را در کار می بیند. اگر شوقی نسبت به امر خیری دارد برخاسته از علمی است که به نیکی آن خیر یافته و حصول علم هم به اختیار انسان نیست پیگیری آن انگیزه هم، لحظه به لحظه به یاری خدا میسر می شود و تا عنایت او نباشد قدم از قدم برداشتن امکان ندارد.

نکته مهم دیگر درباره حسنات و خیرات، این است که آدمی در این موارد، همواره باید به بحث قبولی اعمال توجه داشته باشد. عوامل مختلفی در قبولی عمل اثر دارد، به ویژه داشتن تقوا، که در ادامه درباره آن بحث خواهد شد. به طور کلی وقتی انسان موفق به انجام عمل نیکی شود، باید همواره نگران این باشد که آیا عملش در پیشگاه خداوند، پذیرفته شده است یا خیر؟ آیا آن عمل خلوص لازم را دارا بوده و عاری از هر ریایی بوده است یا نه؟

علاوه بر این باید از انجام اموری که باعث حبط آن اعمال نیک می شود، نگران

ص: 170

و بیم ناک باشد. وجود این بیم و امید ها، جایی برای عجب باقی نمی گذارد.

این نگرش عاقل در حسنات خویش است اما وقتی به سیئات می رسد خود را شرم سار می یابد که چرا با همان نعمت هایی که خداوند در اختیارش نهاده، به نافرمانی اش اقدام کرده است. لذا خدا را به حسناتش و خویشتن را به سیئاتش اولی (سزاوار تر) می داند. به هنگام ارتکاب گناه پشیمان می شود، توبه می کند، هرگز آن را از یاد نمی برد و در تدارک می کوشد اما گرفتار عجب، از سویی گناهان خود را از یاد می برد و در صدد جبران بر نمی آید؛ از سوی دیگر عبادات خود را بزرگ می شمارد، به واسطه انجام آن ها بر خداوند منت می نهد، نعمت های موهبتی خدا همچون حیات و قدرت را فراموش می کند، مغرور و فریفته به خود می گردد، می پندارد که نزد خدا منزلت و جایگاهی دارد، به مدح و ثنای خویش می پردازد و هیچ تقصیر و قصوری در کار خود نمی بیند. برای رهایی از همین حالت است که امام کاظم علیه السلام به یکی از فرزندان خود سفارش می کنند که خود را از حدّ تقصیر (یعنی کوتاهی در عبادت خدا) بیرون مدان:

(يَا بُنَيَّ! عَلَيْكَ بِالْجِدِّ لَا تُخْرِجَنَّ نَفْسَكَ مِنْ حَدِّ التَّقْصِيرِ فِي عِبَادَةِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ طَاعَتِهِ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُعْبَدُ حَقَّ عِبَادَتِهِ.) (1)

«ای پسرکم! بر توباد به کوشش؛ خود را از حدّ تقصیر در عبادت و طاعت خداوند عزّوجلّ بیرون مدان؛ که خداوند آن گونه که شایسته است عبادت نمی شود.»

توضیح این که: هر اندازه انسان خود را در بندگی خداوند، مقصر نبیند؛ به همان اندازه گرفتار عجب است. حد وسطی بین این دو حالت وجود ندارد.

آثار سوء عجب بسیار است. لذا عاقل آن را از سر چشمه سد می کند و بدان

ص: 171

2-8-حجاب کبر

کبر، از آثار عجب است. امیر المؤمنین علیه السلام فرموده اند:

(شَرُّ آفَاتِ الْعَقْلِ الْكِبْرُ.) (1)

«بدترین آفت عقل کبر است.»

کبر یعنی خود بزرگ بینی و برتر دیدن خود نسبت به دیگران، به واسطه دارا بودن کمالات یا انجام کار های نیک، کبر، هر کسی را تهدید می کند و از همه بیشتر، عابدان و عالمان در معرض خطر آندند. هر که کمالات بیشتری دارد در خطر بیشتر و سقوطش دردناک تر است اگر انسان خود را با دیگران مقایسه کند و عاقلانه نیندیشد، ممکن است دچار کبر شود. اما اگر به خود تذکر دهد که علم از آن خودش نیست، بلکه نور علم حقیقتی خارج از او است که قلب ظلمانی اش را منور ساخته است؛ آن گاه به فقر خود متنبه می شود و خضوع و تواضع جای کبر را می گیرد. در مقابل هر اندازه کبر به قلبی داخل شود، به همان میزان عرصه بر عقل تنگ می گردد:

(مَا دَخَلَ قَلْبُ امْرِئٍ شَيْءٌ مِنَ الْكِبْرِ، إِلَّا نَقَصَ مِنْ عَقْلِهِ مِثْلُ مَا دَخَلَهُ مِنْ ذَلِكَ، قَلَّ ذَلِكَ أَوْ كَثُرَ.) (2)

«هیچ گاه در قلب کسی، چیزی از کبر داخل نمی شود، مگر آن که به همان مقدار که کبر داخل شده است - کم یا زیاد از عقل او کاسته می شود.»

ص: 172

1- غرر الحکم / ح 849

2- امام باقر علیه السلام، بحار الانوار / ج 78 / ص 186

از این رو در روایات تکبر را عین حماقت دانسته اند: (التَّكْبَرُ عَيْنُ الْحِمَاةِ.) (1)

حماقت در مقابل علم و عقل است. در حدیث دیگری در توصیف حقیقت جنون (دیوانگی واقعی)، یکی از خصال مجنون را تکبر معرفی کرده اند:

به نقل امام امیر المؤمنین علیه السلام، روزی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر جماعتی گذشتند پرسیدند:

(عَلَى مَا اجْتَمَعْتُمْ؟)

«برای چه امری گرد آمده اید؟»

آن ها پاسخ دادند:

(يَا رَسُولَ اللَّهِ! هَذَا مَجْنُونٌ يُصْرَعُ، فَاجْتَمَعْنَا عَلَيْهِ.)

«ای پیامبر خدا! این مجنونی است که دچار صرع می گردد و بر او گرد آمده ایم.»

حضرت فرمودند:

(لَيْسَ هَذَا بِمَجْنُونٍ وَ لَكِنَّهُ الْمُبْتَلَى.)

«این مجنون نیست، بلکه مبتلا (بیمار) است.»

سپس فرمودند:

(أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِالْمَجْنُونِ حَقِّ الْمَجْنُونِ؟)

«آیا شما را از مجنون حقیقی آگاه نسازم؟»

گفتند: «آری، ای پیامبر خدا»

حضرت فرمودند:

ص: 173

(إِنَّ الْمَجْنُونَ حَقَّ الْمَجْنُونِ الْمُتَبَخَّرُ فِي مِشِيَّتِهِ، النَّاطِرُ فِي عِطْفِيهِ، الْمُحَرِّكَ جَنْبِيهِ بِمِنْكَبِيهِ، يَتَمَنَّى عَلَى اللَّهِ جَنَّتَهُ وَهُوَ يَعْصِيهِ، الَّذِي لَا يُؤْمِنُ شَرَّهُ وَلَا يُرْجِي خَيْرَهُ. فَذَلِكَ الْمَجْنُونُ وَهَذَا الْمُبْتَلَى. (1))

«مجنون حقیقی، کسی است که در راه رفتن خود تکبر می ورزد خود پسند است. (2) دو پهلویش را همراه با شانه هایش حرکت می دهد (کنایه از راه رفتن همراه با خود بزرگ بینی)، امید بهشت خداوند را دارد در حالی که معصیت او را مرتکب می شود. (مجنون حقیقی) همان (است) که امان از شر او نیست و خیر از او امید نرود. چنان کسی مجنون است. و اما این شخص، مبتلا (بیمار) است.»

گفته شد که «کبر»، امری باطنی است که در قلب می رود و عقل را بیرون می راند. در حدیث یاد شده، آثار ظاهری شخص متکبر مانند راه رفتن با غرور و نخوت را، برشمرده اند. بدیهی است که این آثار، از همان امر قلبی درونی سرچشمه می گیرد. وقتی کسی چنین شد، عقل و قلبش پوشیده می شود و به معنای واقعی کلمه، باید او را «مجنون» نامید.

باید همچون امیر مؤمنان علیه السلام چشم خویش بگشاییم و بنگریم از کجا آمده ایم و به کجا می رویم، تا از کبر متکبران به شگفت آیم:

(عَجِبْتُ لِمُتَكَبِّرٍ كَانَ أَمْسٍ نُظْفَةً وَهُوَ فِي غَدِّ جَيْفَةٍ. (3))

ص: 174

1- خصال / ج 1 / ص 31 / 333

2- لاروس / ص: 1462 عِطْفًا الرَّجُلِ : دو جانب مرد... «هُوَ يَنْظُرُ فِي عِطْفِيهِ»: او خود پسند شد.

3- همان / ح 7130

«در شگفتی از متکبری که دیروز نطفه ای بوده و فردا مرداری (چگونه کبر می ورزد)؟»

عاقل، به گذشته خویش باز می گردد و سر آغاز خود را مایعی عَفِن و نجس می بیند. از سویی به آینده خود می نگرد که بعد از مرگ به مرداری بد بو مبدل می گردد. آن گاه به حقیقتِ سراپا نیاز خود بیشتر متذکر می شود و دیگر جایی برای کبر ورزیدن نمی بیند. او می یابد که کمالات مادی و معنوی چون سلامت، قدرت، جمال، علم و ... را خود به دست نیاورده است. همه آن ها را در هر لحظه قابل زوال و در معرض نیستی می بیند. از این رو، دلیلی برای کبر ورزیدن نمی بیند.

کسی که مالی نزد او به امانت نهاده اند نشاید و نباید با مالِ غیر به دیگران فخر بفروشد و کبر ورزد کمالات ما نیز ودایعی است که به امانت نزد ما نهاده شده است. البتّه مُمَلَّک این کمالات، اجازه تصرف در آن ها را در چار چوب خاصی به ما داده و ما را به حرکت در این محدوده می آزماید. اما انسان ناسپاس، چشم و گوش دل بر این حقائق می بندد آن گاه می پندارد همه دارایی هایش ملک طلق اوست و می تواند با آن ها بر دیگران برتری جوید و تکبر ورزد.

خداوند حکیم لطیف، بشر فراموش کار را به آغاز و انجام او (نطفه و جیفه) تذکر داده است. هم چنین به وسیله تقلبات و تحولات این دنیایی او را به آفرینش همراه با ضعف خود توجه می دهد. با این همه صد شگفت که باز هم تکبر، گریبان این انسان را رها نمی کند. امام امیر المؤمنین علیه السلام در بیانی مشابه حدیث اخیر یکی از مصادیق ضعف و عجز بشر در این دنیا و انگیزه های تکبر ستیزی را پیش چشمان او می نهد:

(عَجِبْتُ لِابْنِ آدَمَ أَوْلَهُ نُطْفَةٌ وَ آخِرُهُ جِيفَةٌ وَ هُوَ قَائِمٌ بَيْنَهُمَا وَ عَاءٌ لِلْغَائِطِ، ثُمَّ

«از فرزند آدم در شگفتم. آغاز او نطفه ای است و انجام او مرداری و او در میان آن دو به عنوان ظرفی از پلیدی ایستاده است، با این وجود تکبر می ورزد.»

عجب موجودی! ابتدایش نجاست، انتهایش نجاست و در میانه این دو نجاست، ظرفی است از نجاست! باز هم تکبر؟!

چون چنین است، باید توفیق مبارزه با کبر را از خداوند طلبید و از کبر به او پناه برد:

(إِسْتَعِيذُوا بِاللَّهِ مِنْ لُوقِحِ الْكِبْرِ، كَمَا تَسْتَعِيذُونَ بِهِ مِنْ طَوَارِقِ الدَّهْرِ وَاسْتَعِدُّوا لِمُجَاهَدَتِهِ حَسَبَ الطَّاقَةِ. (2))

«از زمینه های ایجاد کبر به خداوند پناه برید، همان گونه که از حوادث روزگار به او پناه می برید. و برای مجاهدت با آن، به قدر توان آماده شوید.»

«لواقح» در لغت به معنی بارور کننده ها است. لواقح الكبر، یعنی اموری که کبر را بارور می کنند، یعنی زمینه ایجاد کبر را در انسان فراهم می آورند و بستر رشد و ریشه دار شدن آن را هموار می سازند. اصلی ترین لواقح کبر، همان عواملی است که انسان را از تذکر به ضعف و عجز هایش غافل می سازد و باید با آن ها به مبارزه پرداخت تا کبر، ریشه کن شود.

ص: 176

1- علل الشرائع / ج 1 / ص 275

2- غرر الحکم / ح 7121

از مصادیق عجب، عجب به عقل و علم خویشتن است که در پی خود استبداد به رأی را همراه می آورد. یعنی شخص عقل و علم خود را در میان عالمان و عاقلان دیگر، برترین بیندارد و خویشتن را کامل و اصل به مراتب غایی عقل بداند. این شخص حاضر نیست در پیشگاه عالمان دیگر زانوی علمی بزند، زیرا که خود را بی نیاز می بیند. حال آن که اندکی تأمل عاقلانه کافی است تا قبح آن پندار و این رفتار مشخص گردد. انسان عاقل، با نگرش به خود و معلوماتش و مقایسه آن با جهان اطراف، به کوچکی خود و اندکی معلوماتش اذعان می کند. لذا فرموده اند:

(أَحْمَقُ النَّاسِ مَنْ ظَنَّ أَنَّهُ أَعْقَلُ النَّاسِ.) (1)

«بیشترین حماقت، از آن کسی است که بیندارد عاقل ترین مردم است.»

عاقل به علم خویش می نگرد، به غیر اختیاری بودن حصول آن متذکر می شود،

آن گاه می یابد که در وادی علم هم جای خشنودی از خود نیست. اگر علمی دارد، آن را بد و عطا کرده اند. راه اعطای بیشتر علم و ترقی در مدارج علم هم چنان باز است. با دیده واقع بین، می توان عالم تر و عاقل تر از خود را یافت. بنابر این اکتفای به علم و عقل خویش مجاز نیست، بلکه مایه لغزش است:

(مَنْ أُعْجِبَ بِرَأْيِهِ ضَلَّ وَ مَنْ اسْتَعْنَى بِعَقْلِهِ زَلَّ وَ مَنْ تَكَبَّرَ عَلَى النَّاسِ ذَلَّ.) (2)

«هر کس شیفته و دل باخته نظر خود شود، گمراه می گردد. و کسی که

ص: 177

1- غرر الحکم / ح 1250

2- کافی / ج 1 ص 19 / ح 4 این جملات، فقراتی است از خطبه مشهور «وسیله»، از امیر المؤمنین علیه السلام که مضامین بلند معارف اهل البیت علیهم السلام را در بردارد.

احساس بی نیازی (از عقل دیگران) به واسطهٔ عقلش بکند، می لغزد. و کسی که بر مردم تکبر ورزد خوار می شود.»

امیر المؤمنین علیه السلام در کلامی دیگر فرموده اند:

(إِنَّهُمْ أَعْقَلُكُمْ، فَإِنَّهُ مِنَ الثَّقَةِ بِهَا يَكُونُ الْخَطَأُ.) (1)

«عقل های تان را متهم بدانید که از اعتماد به آن خطا سرچشمه می گیرد.»

عقل - بما هو عقل - نور است و ویژگی واقع نمایی دارد. عقل حجت خداست، لذا معصوم از خطاست. اما می بینیم که امام عال در این جا می فرماید که عقل های تان را متهم کنید. این دو مطلب با یک دیگر تناقض ندارند سخن فوق بدان معنا نیست که عقل را به صورت مطلق جائز الخطا بدانیم بلکه فرموده اند: (إِنَّهُمْ أَعْقَلُكُمْ)، یعنی عقل های تان را - از آن جهت که عقل شماست و کامل نیست - جائز الخطا بدانید، زیرا وقتی آدمی به کمال علم و عقل نرسیده باشد، همواره نسبت به مصادیقی از معقولات و معلومات جاهل است. گاه همین جهل، در تشخیص، لغزش پدید می آورد. لذا انسان عاقل، هرگز به عقل خود اکتفا نمی کند. حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده اند:

(غَايَةُ الْعُقْلِ الْإِعْتِرَافُ بِالْجَهْلِ.) (2)

«نهایت عقل، اعتراف به جهل است.»

نهایت درجهٔ عقل، آن است که آدمی به جهل خویش اعتراف کند، یعنی متذکر باشد که اگر هم بهره ای از علم و عقل دارد، این بهره مندی به خود او تعلق ندارد او باید بداند که به خودی خود فقیر محض است و اگر در اوج دارا بودن علم و عقل،

ص: 178

1- غرر الحکم / ح 517

2- همان / ح 394

لحظه ای به حال خویش رها شود، به حَضِیضِ جهل فرو می غلطد و حتّی اموری ساده را فراموش می کند. پس در هر آن و هر لحظه نباید به خود تکیه کند، بلکه در اوج عقلائیّت هم باید خود را ذاتاً جاهل بشمارد عدم اعتراف به جهل، نوعی استکبار است که در صورت تحقق، قوی ترین عالمان را بر زمین جهل می کوبد.

در توضیحی که آمد، اعتراف به جهل «ذاتی» مطرح شد اعتراف به جهل، از جنبه دیگری هم قابل طرح است که آن را ذیل کلام لطیف دیگر مطرح می کنیم امیر المؤمنین علیه السلام در ترسیم سیمای عاقل می فرماید:

(العَاقِلُ مِنْ أَتَّهَمَ رَأْيَهُ وَ لَمْ يَتَّقُ بِكُلِّ مَا تُسْأَلُ لَهُ نَفْسَهُ.) (1)

«عاقل کسی است که رأی خویش را متهم گرداند و بدان چه نفس او برایش می آراید، اعتماد نکند.»

عاقل نباید متکی و مستبد به رأی خود باشد، بلکه باید همواره خود را به

مشورت با دیگر عاقلان، نیازمند بداند انسان عادی و معمولی - که حسابش از انسان الهی و معصوم جداست - می داند که همواره احتمال تأثر از هوی و شهوت در او هست. لذا اتخاذ تصمیم غیر عاقلانه از او انتظار می رود.

در این جا، بحث رأی و نظر و تشخیص شخصی مطرح است، نه علم. اگر انسان حقیقتاً

به علم و در حالت خاص به کشف عقلی دست یافته باشد، وظیفه کاملاً روشن است و هیچ ابهام و تردیدی باقی نمی ماند، زیرا که عقل و علم هر دو حجت اند و باید مبنای عمل قرار گیرند. اما نکته در این جاست که همان عجز و فقر ذاتی بشر، در بسیاری موارد چنین سر بر می آورد که وقتی انسان هنوز به علم حقیقی

ص: 179

نرسیده، می‌پندارد که فهمیده است؛ غافل از این که نمی‌داند نتیجه‌ای که گرفته چقدر از علم و عقل برخاسته و تا چه حد با جهل در آمیخته است. گاه انسان درباره امری به اشتباه نظری قاطع می‌یابد؛ در حالی که این قاطعیت ناشی از جهل مرکب است، نه علم این خود لازمه فقر ذاتی بشر در معرفت‌های اوست.

البته این بحث، از نکات ظریف معرفت‌شناسی است که بد فهمی درباره آن، را به شکاکیت می‌افکند. ما شکاکیت را نفی می‌کنیم. در این تردید نداریم که اگر چیزی به عقل روشن گردد، عین واقع است. از سوی دیگر به حجیت عقل صد در صد قائلیم (1) اما همان طور که در گذشته توضیح دادیم، کار عقل ادراک ماهیت کلی فعل است. عاقل - مثلاً - می‌یابد که «ظلم» به صورت کلی قبیح است، و در این مسأله شک ندارد. اما تشخیص این نکته در همه موارد آسان نیست که کدامین فعل مصداق ظلم است. و گهگاه شناخت آن غامض می‌شود.

در اعتبار آن ادراک‌های کلی هرگز نمی‌توان خدشه کرد. ولی در مصادیق جزئی که در طی زندگانی فراروی انسان قرار می‌گیرد و او را به تصمیم‌فرامی خواند، گاه مسأله‌چندان روشن نیست. انسان با مجموعه دانسته‌های خود، درصدد کشف وظیفه بر می‌آید. در چنین مرحله‌ای است که نباید نسبت به رأی خود، استبداد به خرج دهد. یعنی در تشخیص مصداق و جستجوی وظیفه، باید همواره به عجز ذاتی خویش بنگرد و به کمبودهای خود در علم و معرفت اقرار کند تا راه را برای دریافت مشورت از دیگران باز بگذارد.

توجه شود که اساساً تعبیر «رأی» و «نظر»، در تشخیص موارد جزئی معنا دار

ص: 180

است. هیچ کس رأی و نظر دیگران را درباره حُسن یا قبح ظلم جو یا نمی شود. رأی گیری درباره این ادراک های کلی بی معناست. نظر در جایی مطرح است که پای مصادیق در میان آید. انسان عاقل محتاط، همواره احتمال می دهد که در مصادیق

دچار اشتباه شود. لذا رجوع به مشاوران عاقل امین را لازم می یابد و خود را نیازمند دست گیری آنان می داند. البته از میان مشاوران رأی کسانی به صواب نزدیک تر است که عقل بیشتری دارند امام امیر المؤمنین علیه السلام فرموده اند:

(رَأْيُ الرَّجُلِ مِيزَانُ عَقْلِهِ. (1)

«رأی انسان، ترازوی عقل اوست.»

از این جاست که باب مشورت به روی انسان گشوده می شود و احتیاج بشر بدان محرز می گردد:

(حَقُّ عَلَى الْعَاقِلِ أَنْ يُضِيفَ إِلَى رَأْيِهِ رَأْيَ الْعُقَلَاءِ وَيَضُمَّ إِلَى عِلْمِهِ عُلُومَ الْحُكَمَاءِ. (2)

«وظیفه عاقل است که رأی عاقلان را به رأی خود بیفزاید و علوم حکیمان را به علم خود ضمیمه سازد.»

توجه کنیم که وظیفه مشورت برای هر عاقلی وجود دارد؛ در هر مرتبه ای که باشد. اما متأسفانه نوع کسانی که گرفتار استبداد به رأی هستند، استغناء به عقل خویش نیز دارند. یعنی خود را به واسطه عقل خود بی نیاز می پندارند. اما هرگز به این عیوب نفسانی خویش توجه ندارند، بلکه در ظاهر و در سخن گفتن ممکن است با حالتی متواضعانه خود را حقیر و احقر هم بخوانند ولی در قلب خود، چنان کبر و

ص: 181

1- غرر الحکم / ح 493

2- همان / ح 496

عُجَبَ رَا جَاى دَاده بَاشند كِه نِيَازى بِه دَانسْتَن آرَاى دِيْگَرَان دَر خُود اَحْسَاس نَكْنَنْد. بِه هَمِيْن دَلِيْل حَاضِر بِه شَنِيدَن نَصِيْحَت يَا مَشُورَت آن هَا هَم نَبَاشَنْد. وَلَى وَقْتى اِنْسَان بِه نَادَانى هَاى خُوِيْش مَتَذَكْر بَاشَد وَا حَتْمَال بَرُوز خَطَا دَر نَظَر وِرَاى خُوِيْش رَا مَنْتَفى نَدَانَد، گَر چِه سَالِيَانى رَا بِه تَحْصِيْل عِلْم - حَتّى عِلْم دِيْن - گُذْرَانْدَه بَاشَد، بَاز هَم مَشُورَت بَا عَاقِلَان رَا ضَرُورى مِى يَابَد.

اگر مشورت با شروط خاص و سفارش شده آن انجام شود، فوائد بسیاری دارد که مهم ترین آن، بهره مندی از نور عقل دیگران است:

(مَنْ شَاوَرَ ذَوِي الْعُقُولِ اسْتَضَاءَ بِأَنْوَارِ الْعُقُولِ. (1))

«هر کس با صاحبان عقل مشورت کند، از انوار عقل ها پرتو گیرد.»

نتیجه نهایی آن هم رستگاری و رسیدن به صواب است:

(مَنْ شَاوَرَ ذَوِي النَّهْيِ وَ الْأَلْبَابِ، فَازَ بِالنُّجْحِ وَ الصَّوَابِ. (2))

«کسی که با صاحبان خرد و عقل مشورت کند، به رستگاری و صواب دست می یابد.»

برای آگاهی بیشتر درباره مسأله مهم و ضروری مشورت، به کتاب شریف بحار الانوار، کتاب الایمان و الکفر، باب «المشورة و قبولها و من ینبغى استشارته و نصح المستشير و النهی عن الاستبداد بالرأى» (3) رجوع کنید.

ص: 182

1- غرر / ح 10080

2- غرر الحکم / ح 10081

3- بحار الانوار / ج 75 / ص 98 - 105

همان طور که مشورت با صاحبان عقل، بهره مندی بیشتری از نور عقل را به ارمغان می آورد، هم نشینی با جاهلان نیز، از عقل آدمی می کاهد.

(مَنْ صَحِبَ جَاهِلًا نَقَصَ مِنْ عَقْلِهِ) (1)

«کسی که با جاهلی هم نشین شود از عقلش کاسته می گردد.»

این مطلب کاملاً وجدانی است. نشست و برخاست با افرادی که بینش و منش آن ها عاقلانه نیست، حجاب عقل است. معاشرت با کسانی که گرفتار حجاب های عقل چون شهوت، غضب، امل و طمع و ... هستند در هر که باشد به تدریج اثر می گذارد لذا انسان باید در انتخاب همنشین کمال دقت را به خرج دهد. این تأثیر های تدریجی، تا بدان جا پیش می رود که غفلت دائم، سراسر وجود انسان را فرا می گیرد و در نتیجه مرگ عقل پدید می آید:

(مَنْ تَرَكَ الْإِسْتِمَاعَ مِنْ ذَوِي الْعُقُولِ، مَاتَ عَقْلُهُ.) (2)

«کسی که شنیدن از صاحبان عقل را ترک کند، عقلش می میرد.»

لذا فرموده اند:

(يَنْبَغِي لِلْعَاقِلِ أَنْ يُكْثِرَ مِنْ صُحْبَةِ الْعُلَمَاءِ وَالْأَبْرَارِ، وَيَجْتَنِبَ مُقَارَنَةَ الْأَشْرَارِ وَالْفُجَّارِ.) (3)

«برای عاقل سزاوار است که بر هم نشینی با علما و نیکوکاران بیفزاید و از هم نشینی با اهل شرّ و بدکاران پرهیزد.»

ص: 183

1- کنز الفوائد / ج 1 ص 199

2- غرر الحکم / 9796

3- کنز الفوائد / ج 1 / ص 199

پس به قصد حفظ حیات عقلی خویش، باید شنیدن از عاقلان را در برنامه خود بگنجانیم. نبی مکرم صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت ایشان علیهم السلام در رأس عاقلان قرار دارند. آنان عقل کلّ اند و دیگران به میزانی که با ایشان پیوند علمی و عملی دارند، سخنان شنیدنی دارند. باید خود را در معرض نسیم جان فزای معارف اهل البیت علیهم السلام قرار دهیم و با مطالعه احادیث ایشان و رجوع به پیشگامان فهم کلام شان، قلب خود را به مواعظ آن بزرگواران زنده کنیم.

علاوه بر مطالعه، «استماع» خود موضوعیت دارد که: «آدمی فریه شود از راه گوش» شنیدن از عالم عاقل حقیقی - که عامل به علم خویش است - اثری بیش از مطالعه دارد. لذا باید اوقاتی از ایام عمر خود را به شنیدن علوم اهل البیت علیهم السلام و فراگیری آن اختصاص دهیم و از این طریق، بخشی از حجاب های غفلت زای زندگی دنیوی خود را بزدایم. (1)

2-11- حجاب زیاده جویی

از دیگر حجاب های عقل، زیاده جویی است:

(ضِيَاعُ الْعُقُولِ فِي طَلَبِ الْفُضُولِ.) (2)

«ضایع شدن عقل ها در طلب زیادی هاست.»

«فضول» جمع فضل به معنی زیادی است. در این جا «طلب فضول» یعنی جستن مازاد بر نیاز و احتیاج، که عقلاً نکوهیده است. وقتی انسان با در آمد خود، زندگی متعارف آبرو مندانه ای را اداره می کند، چرا به آب و آتش بزند تا بر آن بیفزاید؟ این

ص: 184

1- بحث مفصل در این باره در بحث علم و عقل آمد.

2- غرر الحکم / ح 10932

منطق عقل است که دل بستگی آنان را از دنیا بر می‌کند (منطق زهد نسبت به دنیا). اما کسی که چراغ عقل را خاموش کرده، می‌گوید: من که می‌توانم بر دارایی ام بیفزایم، چرا چنین نکنم؟ در مورد حجاب حبّ دنیا و آثار زهد، در صفحات آینده به تفصیل سخن خواهیم گفت و بطلان منطق میل به دنیا را خواهیم دید. در این جا یاد آور می‌شویم که زیاده طلبی، عقول را از میان می‌برد و خود از کمی عقل سر چشمه می‌گیرد.

(إِذَا قَلَّتِ الْعُقُولُ كَثُرَ الْفُضُولُ) (1)

«هنگامی که عقل‌ها کم شود فزونی‌تر رفتن‌ها از حد بسیار گردد.»

نتیجه: «طلب فضول» خود از نقص عقل بر می‌خیزد و اعتنا به آن عقل را کم و در نهایت ضایع می‌گرداند. (2)

2-12- حجاب بیکاری

زیاده طلبی حجاب عقل است، اما این بدان معنا نیست که انسان ایام عمر خویش را به بیکاری و بطالت بگذراند. «زیاده خواهی» حجاب عقل است و عقلاً

مذموم. ولی صرف بهره‌مندی از فضل مال، نکوهیده نیست. اگر انسان زیادی‌های دنیا را طلب کند، آن‌ها را به دارایی خود بیفزاید و برای خود بخواهد، مرتکب قبیح گشته است. اما اگر از زیادی مالی که به دست آورده بذل و بخشش کند، به انجام

ص: 185

1- غرر الحکم / ح 499

2- برای توضیح بیشتر رجوع شود به بحث نشانه‌های عقل توضیحات ذیل عبارت «و نصیبه من الدنيا القوت».

یک عمل نیکوی عقلی توفیق یافته است. پیشتر در ضمن نشانه های عاقل خواندیم که (فَضْلُ مَالِهِ مَبْدُولُ) پس به بهانه فرار از فضل، مال نباید گرفتار بطلالت شد زیرا که بطلالت (بیکاری) از حجاب های عقل است.

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

(تَرْكُ التِّجَارَةِ يَنْقُصُ الْعَقْلَ) (1)

«ترک تجارت عقل را ناقص می کند.»

تجارت، در لغت به معنی خرید و فروش است. ظاهراً تجارت از این جهت که با بطلالت تضاد دارد، مورد اشاره امام علیه السلام است. بیکاری عقلاً مذموم است و ترک تجارت یکی از مصادیق آن است. البته باید گفت که معنای تجارت، منحصر در خرید و فروش کالا های مادی نیست (اگر چه استفاده و کاربرد غالب آن در بُعد مادی و به همین معناست).

به طور کلی انجام هر عمل را که باعث گشوده شدن باب رزق به روی انسان شود، می توان تجارت دانست. امام کاظم علیه السلام می فرمایند:

(كُلُّ مَا افْتَتَحَ بِهِ الرَّجُلُ رِزْقَهُ، فَهُوَ تِجَارَةٌ) (2)

«هر آن چه که انسان بدان روزی اش را گشایش دهد، نوعی تجارت است.»

رزق و روزی منحصر در رزق مادی نیست. از این رو، عملی چون تدریس و تدرّس معلم و متعلّم نیز - هر چند بدون اجرت باشد - تجارتی سود آور به شمار می آید، زیرا رزق معنوی انسان - یعنی علم و معرفت او را توسعه می دهد. در آیات

ص: 186

1- کافی/ ج 5/ ص 148 / ح 1

2- کافی ج 5 ص 309 / ح 7

قرآن نیز علاوه بر مواردی که تجارت به معنی مصطلح برای خرید و فروش کالا- های مادی به کار رفته، در سه آیه نیز تجارت به معنای عملکرد انسان ها در مقابل هدایت الهی باز می گردد. معنای لغوی «تجارت» داد و ستد به طور عام است که متعلق آن، می تواند امور مادی یا معنوی باشد. آنان که هدایت را می پذیرند و به دعوت داعیان الهی پاسخ می گویند، تجارت شان در آخرت سود آور خواهد بود، وگرنه زیان خواهند کرد. خداوند در قرآن پس از وصف کافران و مفسدان می فرماید:

(أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَىٰ فَمَا رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ .) (1)

«آنانند کسانی که گمراهی را به (قیمت) هدایت خریدند. از این رو، تجارت آن ها سودی ندهد و آنان هدایت پذیر نیستند.»

گمراهان، در تجارت خود هدایت را می فروشند و ضلالت را می خرند، که این تجارت عقلاً سود آور نیست. در مقابل کسانی که به خدا و رسول او ایمان می آورند و با اموال و جان های خود در راه خدا جهاد می کنند، دست به تجارتي زده اند که آن ها را از عذاب دردناک آخرت می رهاوند، آری تجارت حقیقی آن است که انسان جان و مال خویش را در راه خداوند صرف کند و در مقابل، به بهشت و رضوان الهی دست یابد:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ؟ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ .) (2)

ص: 187

1- بقره / 16

2- صف / 10 و 11

«ای کسانی که ایمان آوردید! آیا شما را به تجارتی رهنمون شوم که از عذاب دردناک نجات تان دهد؟

(آن تجارت این است که) به خدا و رسول او ایمان آورید در راه خدا با اموال و جان های تان مجاهده کنید. این برای شما بهتر است. اگر دانا باشید.»

امیر المؤمنین علیه السلام وقتی مردم را به شرکت در جنگ صفین تحریض می کردند این آیات را خواندند. (1)

آری، تجارتی که باید هم و غم پشردان معطوف باشد، همین معنا از تجارت است که قرآن کریم آن را تجارت نابود نشدنی نامیده است. تجارت های دیگر تا وقتی در راستای آن قرار نگیرند سودی نخواهند بخشید:

(إِنَّ الدِّينَ يُتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً، يَرْجُونَ تِجَارَةً لَّنْ تَبُورَ.) (2)

«کسانی که کتاب خدا را تلاوت می کنند و نماز را برپا داشتند و از آن چه روزی شان داشتیم آشکارا و پنهانی انفاق کردند، به تجارتی امید دارند که هرگز کساد نخواهد شد.»

حال به بحث اصلی باز گردیم:

افراط و تقریط، هر دو دشمن عقل اند، از این رو هم طلب فضول و هم بطالت حجاب عقل اند و در مقام عمل باید به دقت به این هر دو حقیقت نگریست. آن چه برای عاقل اهمیت دارد و زیرکی او را می آزماید توجه هم زمان به همه مکشوفات عقل خویش است نباید در گریز از یک طرف به طرف، دیگر سقوط کند. بنابر این

ص: 188

1- کافی / ج 5 / ص 39

2- فاطر / 29

زیادی ها (فضول) هدف نیستند و عاقل هدف نهایی خویش را طلب آن قرار نمی دهد. اما وقتی بخواهد به کشف عقلی خویش یعنی اشتغال و ترک بطالت عمل کند، آن گاه اگر چیزی زائد بر قوت خود بیابد، در بذل آن عنان را به عقل می سپارد. سخن در باب بطالت را با ذکر روایتی دیگر به پایان می بریم.

«معاذ» که فروشنده لباس بود، مدتی تجارت را ترک گفت. امام صادق علیه السلام از او پرسیدند:

(أَصَعُفْتَ عَنِ التِّجَارَةِ أَوْ زَهَدْتَ فِيهَا؟)

«آیا ناتوان از تجارت شدی یا نسبت به آن بی رغبت گشته ای؟»

معاذ پاسخ داد:

«مَا ضَعُفْتُ عَنْهَا وَ مَا زَهَدْتُ فِيهَا.»

«نه از آن ناتوان گشتم و نه بدان بی میل شدم.»

حضرت پرسیدند:

(فَمَا لَكَ؟)

«پس تو را چه می شود؟»

او پاسخ داد:

«مال بسیاری دارم که در اختیارم می باشد و کسی از من طلبکار نیست و فکر نمی کنم که همه آن را پیش از مرگ خود بخورم (یعنی تا وقت مرگ اموالم تمام نمی شود).»

حضرت فرمودند:

(لَا تَتْرُكْهَا فَإِنَّ تَرْكَهَا مُدْهَبَةٌ لِلْعَقْلِ إِسْعَ عَلَى عِيَالِكَ، وَإِيَّاكَ أَنْ يَكُونَ هُمُ)

ص: 189

«آن (تجارت) را ترک مکن، که ترک آن (مایه) رفتن عقل است. برای خانواده ات کوشش کن و مبادا که آنان برای تو کوشش کنند.»

بنابر این نفس این که انسان با زحمت خویش، زندگی خود و خانواده اش را بگذراند، مورد تأیید عقل است و در شرع نیز موضوعیت دارد. لذا انسان تا جایی که توان دارد نباید عمرش را به بطالت بگذراند.

2-13-حجاب دنیا دوستی

در فصل نشانه های عقل، درباره دنیا و آخرت در نگاه عاقل مطالبی آمد. دوستی دنیا، از حجاب های مهم و غفلت زای عقل است. آدمی در لحظه لحظه روزگار عمر، به یاد آوری این نکته اساسی نیاز دارد. بهترین تذکار و تنبیه در این باب کلام معصومین علیهم السلام است. سخن آن بزرگواران را که خبیرترین دنیا شناسان و بصیرترین آخرت بینان اند - باید شنید پیش چشم گذارد و بدان گردن نهاد.

از امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده که فرمودند:

(سَبَبُ فَسَادِ الْعَقْلِ حُبُّ الدُّنْيَا .) (2)

«سبب تباهی عقل، دوستی دنیا است.»

(زَخَارِفُ الدُّنْيَا تُفْسِدُ الْعُقُولَ الضَّعِيفَةَ .) (3)

«زینت های دنیا، عقل های ضعیف را تباه می کند.»

ص: 190

1- کافی ج 5 / ص 148 / ح 6

2- همان / ح 856

3- غرر الحکم / ح 855

«دنیا محل زمین خوردن عقل ها ست.»

محدث کلینی رحمه الله در کتاب شریف کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب ذم الدنيا و الزهد فیها، بیست و پنج حدیث گران سنگ در نگویش دنیا و زهد نسبت به آن روایت کرده است. در این جا به برخی از آن ها اشاره می کنیم و خواننده را به تأملی ژرف و اندیشه ای شگرف در آن بیانات فرا می خوانیم.

از امام علی بن الحسین، زین العابدین علیه السلام پرسیدند:

(أَيُّ الْأَعْمَالِ أَفْضَلُ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ؟)

«کدامین کار ها نزد خداوند عزوجل - برتر است؟»

حضرتش پاسخ دادند:

(مَا مِنْ عَمَلٍ بَعْدَ مَعْرِفَةِ اللَّهِ جَلَّ وَعَزَّ وَ مَعْرِفَةِ رَسُولِهِ وَ أَفْضَلُ مِنْ بَعْضِ الدُّنْيَا.)

«هیچ عملی بعد از معرفت خدای جل و عزّ و معرفت رسول او صلی الله علیه و آله و سلم، برتر از دشمنی دنیا نیست.»

این تعبیر، بس تکان دهنده است و انسان را به فکر وامی دارد. امام علیه السلام بغض دنیا را - پس از معرفت و اقرار به خدایی خدا و فرستاده او - برترین اعمال معرفی کرده اند. عاقل در دل حبّ دنیا نمی پرورد افزون بر آن بذر بغض آن را نیز می کارد. او خوب می داند که میان حبّ و بغض نسبت به دنیا جایگاهی نیست و این حقیقت به تجربه روشن گشته است. اگر بغض دنیا نداشته باشد دلش خالی از حبّ دنیا

ص: 191

نخواهد بود، همان طور که تا تواضع نیاید، کبر برون نرود. تا زمانی که دنیا را دشمن نداریم، ادعای آزادی از اسارت دوستی دنیا را نمی توانیم.

«بغض دنیا» چنان مهم است که پس از پایه های دین یعنی معرفت الله و معرفت نبی - که به دلایل روشن و دیگر احادیث متقن معرفت امام را هم همراه خود دارد - پیکره سترگ دین را می سازد. بغض دنیا روح دینداری است و تربیت دینی جز با تقویت بغض دنیا تحقق نمی یابد. در ایجاد این بغض، هیچ چیز به اندازه یاد مرگ و معاد، اثر ندارد. ادامه کلام امام سجاد علیه السلام خود بهترین بیان گر این معانی است:

(وَإِنَّ لِدَلِيكَ لَشُعْبًا كَثِيرَةً وَلِلْمَعَاصِي شُعْبًا.)

«آن بغض دنیا شعبه های بسیاری دارد و گناهان نیز شعبه هایی دارند.»

همه اعمال صالح و خصال نیک از بغض دنیا ریشه می گیرند و در مقابل، معاصی قرار دارند. حُسن بسیاری از صفات نیکوی عاقلان، برای آخرت بینان و معاد باوران مکشوف می گردد.

آن گاه امام سجاد علیه السلام شعبه های معاصی را بر می شمارند:

(فَأَوْلُ مَا عَصِيَ اللَّهُ بِهِ الْكِبْرُ وَ هِيَ مَعْصِيَةُ إِبْلِيسَ حِينَ أَبِي وَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ.)

«پس نخستین گناهی که خدا بدان نافرمانی گردید، کبر است و آن معصیت ابلیس بود، آن گاه که (از اطاعت امر الهی) خود داری کرد و کبر ورزید و از کافران شد.»

(وَ الْحِرْصُ وَ هِيَ مَعْصِيَةُ آدَمَ وَ حَوَا، حِينَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُمَا: كُلَا مِنْ

حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ. (1)

«و حرص که نافرمانی آدم و حوّا بود (2) هنگامی که خداوند عزّوجلّ به آن‌ها فرمود: «از هر چه خواهید بخورید و به این درخت نزدیک نشوید که از ستم کاران باشید.»

(فَأَخَذَا مَا لَا حَاجَةَ بِهِمَا إِلَيْهِ، فَدَخَلَ ذَلِكَ عَلَى ذُرِّيَّتِهِمَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَذَلِكَ أَنْ أَكْثَرَ مَا يَطْلُبُ ابْنُ آدَمَ مَا لَا حَاجَةَ بِهِ إِلَيْهِ.)

«سپس آن‌ها چیزی بر گرفتند که بدان حاجتی نداشتند. و این خصلت (حرص) در فرزندان آن‌ها تا روز قیامت وارد شد. این است که بیشتر آن‌چه فرزند آدم طلب می‌کند، چیزی است که بدان نیاز ندارد.»

(ثُمَّ الْحَسَدُ، وَ هِيَ مَعْصِيَةُ ابْنِ آدَمَ حَيْثُ حَسَدَ أَخَاهُ فَتَتَلَّهُ.)

«سپس حسد که معصیت پسر آدم (قابیل) بود آن زمان که برادرش (هابیل) را کشت.»

(فَتَشَدَّعَبَ مِنْ ذَلِكَ حُبُّ النِّسَاءِ وَ حُبُّ الدُّنْيَا وَ حُبُّ الرِّئَاسَةِ وَ حُبُّ الرَّاحَةِ وَ حُبُّ الْكَلَامِ وَ حُبُّ الْعُلُوِّ وَ التَّرَوُّةُ فَصِرْنَ سَبْعَ خِصَالٍ، فَاجْتَمَعْنَ كُلُّهُنَّ فِي حُبِّ

ص: 193

1- اعراف / 19

2- شیطان به حضرت آدم علیه السلام گفت: «یا آدمُ هلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَ مُلِّي لَا يَبْلَى (طه / 120) ای آدم آیا تو را به درخت جاودانگی و سلطنت باقی راهنمایی کنم؟ آدم علیه السلام در اثر وسوسه شیطان، متوجه حرص شد و طلب خلود کرد. این گناه اصطلاحی نبود بلکه امر ارشادی خداوند را عصیان کرد (عصی)؛ که باعث خروجش از بهشت گردید. (بهشت به معنی باغی از باغ‌های دنیا است، نه بهشت معهود به تصریح امام صادق علیه السلام در حدیثی که در تفسیر قمی و علل الشرایع روایت شده است). رجوع شود به: کنز الدقائق، ج 1، ص 365، ذیل آیه 35 سوره بقره) «غوی» یعنی دست نیافت و از هدف دور شد که با خروج از بهشت به آن مبتلا گردید.

«از این امور (کبر و حرص و حسد) دوست داشتن زنان و دوست داشتن دنیا و دوست داشتن ریاست و دوست داشتن راحتی و دوست داشتن کلام و دوست داشتن برتری و ثروت منشعب می گردد که این ها هفت خصلت می شود، و همه در دوست داشتن دنیا گرد آمده اند.»

امام سجاده علیه السلام هفت خصلت را برخاسته از شعبه های معاصی (کبر و حرص و حسد) بر می شمارند نخستین خصلت، حبّ نساء است که ناظر به محض شهوت می باشد. نه اتباع از سنّت. دیگر خصلت ها، محبّت دنیا، ریاست، راحت، کلام، برتری و ثروت است. درباره برتری خواهی در بحث علم و عقل به تفصیل سخن گفته ایم. (1)

سپس امام سجاده علیه السلام می فرمایند که این ها همگی در حبّ دنیا جمع شده اند. (2)

عبارت پایانی امام سجاده علیه السلام در این حدیث چنین است:

(قَالَ الْأَنْبِيَاءُ وَالْعُلَمَاءُ بَعْدَ مَعْرِفَةِ ذَلِكَ حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ. وَالدُّنْيَا دُنْيَا آتِيَةٌ: دُنْيَا بِلَاغٍ وَدُنْيَا مَلْعُونَةٌ) (3)

ص: 194

1- به دفتر دوم رجوع شود.

2- در مورد این عبارت حضرت سجاده علیه السلام که (فَأَجْتَمَعْنَ كُلَّهُنَّ فِي حُبِّ الدُّنْيَا)، این سؤال مطرح می شود: با توجه به آن که در میان آن خصال «حبّ دنیا» هم قرار داشت، جمع حبّ دنیا در حب دنیا چه معنایی دارد؟ غوّاص بحار انوار قدسی، علامه مجلسی رضوان الله علیه، در توضیح این قسمت سه احتمال مطرح کرده است که علاقمندان برای اطلاع از آن به مرآة العقول / ج 8 / ص 280 رجوع کنند.

3- کافی / 2 / ص 130 / ح 11

«از این رو انبیاء و علماء بعد از شناخت این مطالب گفته اند: دوستی دنیا رأس هر خطایی است، دنیا دو دنیا ست (دو گونه است): دنیای بلاغ و دنیای ملعونه.»

همه معاصی سر در آیش خور حبّ دنیا دارند. پس می توان آن را «رأس هر خطیئه» دانست. امام علیه السلام در کلام خود، دنیا را به دنیای «بلاغ» و دنیای «ملعونه» تقسیم کرده اند.

علامه مجلسی می نویسد:

«دنیا بلاغ»، یعنی دنیایی که به وسیله آن به آخرت رسند و رضای پروردگار تعالی بدان حاصل شود، یا دنیایی که به قدر ضرورت و کفاف باشد که زائد بر آن «ملعونه» است.» (1)

حدیث اخیر بیان گر بهترین دنیا شناسی است؛ تلقی ظریف و لطیفی از دنیا که جز از انبیاء عظام و علمای راستین - که اوصیاء مصداق اتم آند - ساخته نیست. آری، با آن که محبت های نکوهیده، همه در محبت دنیا جمع آمده اند، انسان خواهان سعادت و گریزان از شقاوت، چاره ای جز عبور از پل دنیا ندارد. اگر می خواهد به منازل اعلای آخرت دست یابد، باید از این بستر سنگلاخ بگذرد. و همین مایه امتحان اوست. او از بهره های حلال دنیا در حد «بلاغ» - یعنی وسیله وصال و به قدر کفاف - برمی گیرد و گرنه سبب دوری خود از خداوند می شود. تمام هنر عاقل در این است که دنیا را بلاغ بداند و در عین حال، بغض دنیا را در مقام عمل ظاهر کند در مواعظ لقمان آمده است:

ص: 195

(خُذْ مِنَ الدُّنْيَا بِلَاغًا وَلَا تَرْفُضْهَا، فَتَكُونَ عِيَالًا عَلَى النَّاسِ وَلَا تَدْخُلَ فِيهَا دُخُولًا يُضِرُّ بِآخِرَتِكَ.) (1)

«از دنیا به قدر کفاف (و وسیله رسیدن) بگیر و آن را ترک مکن که سربار بر مردم باشی. و در آن به گونه ای داخل مشو که به آخرت زیان رساند.»

روشن است که عبارت «خذ من الدنيا بلاغاً و لا ترفضها» با سخن نورانی امام امیر المؤمنین علیه السلام که پیشتر نقل شد منافاتی ندارد. ایشان فرموده بودند: (فَارْفُضِ الدُّنْيَا فَإِنَّ حُبَّ الدُّنْيَا يُعْمَى وَيُصِمُّ وَيُبْكِمُ وَيُذِلُّ الرَّقَابَ.) نهی لقمان، نسبت به رفض دنیای بلاغ و امر امیر المؤمنین علیه السلام نسبت به رفض دنیای ملعونه است.

زهد در دنیا

از ثمرات بغض دنیا بی رغبتی و زهد در آن است که روایات در این زمینه نیز آموختنی است.

امام صادق علیه السلام فرمودند:

(جُعِلَ الْخَيْرُ كُلُّهُ فِي بَيْتٍ وَ جُعِلَ مِفْتَاحُهُ الزُّهْدَ فِي الدُّنْيَا) (2)

«همه خیر در خانه ای نهاده شد و کلید آن را زهد در دنیا قرار داده اند.»

پس اگر انسان بخواهد به خیری از خیرات دست یابد، ناگزیر باید با کلید زهد باب بیت خیر را بگشاید، وگرنه راهیابی به خیرات ممکن نیست. در مقابل رغبت به دنیا (دل بستگی به دنیا) مایه محرومیت از همه نیکی ها است. مقصود از این خیر، خیر واقعی است و ماندگار، نه بهره ظاهری و بی اعتبار خیری که مصداق والای آن

ص: 196

1- تفسیر قمی / ج 2 / ص 164

2- کافی / 2 / ص 128 / ح 2

چشیدن شیرینی ایمان است:

(حَرَامٌ عَلَى قُلُوبِكُمْ أَنْ تَعْرِفَ حَلَاوَةَ الْإِيمَانِ، حَتَّى تَزْهَدَ فِي الدُّنْيَا.) (1)

«بر دل های شما حرام است که شیرینی ایمان را بفهمد، مگر این که در دنیا زهد ورزد.»

آن خیر، حکمت است و خیر کثیر:

(مَنْ زَهَدَ فِي الدُّنْيَا أَثْبَتَ اللَّهُ الْحِكْمَةَ فِي قَلْبِهِ وَأَنْطَقَ بِهَا لِسَانَهُ، وَبَصَّرَهُ عُيُوبَ الدُّنْيَا دَاءَهَا وَدَوَاءَهَا، وَأَخْرَجَهُ مِنَ الدُّنْيَا سَالِمًا إِلَى دَارِ السَّلَامِ.) (2)

«هر کس در دنیا زهد ورزد خداوند حکمت را در قلب او استوار می دارد، و زبان او را بدان گویا می کند عیب های دنیا - درد و درمان آن - را بدو می نمایاند و او را از دنیا به سوی دار السلام سالم بیرون می برد.»

نوبت آن است که معنای حکمت حقیقی را از زبان حکمای ربانی بشنویم:

سلیمان بن خالد گوید که از امام صادق علیه السلام درباره آیه (وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا) (3) پرسیدم. حضرتش پاسخ دادند:

(إِنَّ الْحِكْمَةَ الْمَعْرِفَةُ وَالتَّقِيُّ فِي الدِّينِ. فَمَنْ فَقِدَ مِنْكُمْ فَهُوَ حَكِيمٌ. وَمَا مِنْ أَحَدٍ يَمُوتُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَحَبُّ إِلَيَّ إِبْلِيسَ مِنْ فَقِيهِ.) (4)

«حکمت، معرفت و تقیه در دین است. پس هر یک از شما که فقه داشته باشد، حکیم است و هیچ مؤمنی نمی میرد که ابلیس، مرگ او را بیش از

ص: 197

1- همان

2- کافی / ج 2 ص 128 / 1

3- بقره / 269 و به هر کس که حکمت داده شود خیر کثیر داده شده است.

4- تفسیر عیاشی ج 1 / ص 151 / ح 498

هم چنین امام صادق علیه السلام به ابو بصیر فرمودند:

(هِيَ طَاعَةُ اللَّهِ وَ مَعْرِفَةُ الْإِمَامِ .) (1)

«آن (حکمت) طاعت خداوند و معرفت امام است.»

آری همه خیرات، از معرفت صحیح نسبت به آن چه معرفتش لازم است، سرچشمه می گیرد. کدام معرفت، ضروری تر از معرفت دینی و تقیه؟ و روح دین داری و تقیه چیزی جز معرفت الله و نبی صلی الله علیه و آله و سلم و امام علیه السلام نیست. مقصود از تقیه دینی، تنها حمل انبانی از اصطلاحات نیست. گاهی یک فرد عامی در خدا شناسی و شناخت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امام علیه السلام، چنان ترفیع مقام می یابد که هیچ عالم اصطلاحی به گرد پایش نمی رسد. بنابر این ثمره زهد آن است که خداوند، حکمت را در قلب زاهد استوار می دارد و آن را از قلب به زبانش جاری می سازد. خداوند چشم او را باز می کند، عیوب دنیا و درد و درمان آن را بدو می نمایاند.

پس اگر بخواهیم عیب های دنیا را آشکارا ببینیم، باید زهد ورزیم. از طرفی زهد و بی رغبتی به دنیا هم تحقق نمی یابد مگر آن که عیوبی از دنیا برای انسان پدیدار

شود. این مطلب، دور باطل پدید نمی آورد. در این جا این حقیقت وجدانی نهفته است که آدمی تا قدری از این دنیا کناره نگیرد، عیوب آن را نمی بیند. امکان ندارد که هم در دنیا غرقه باشد و هم بینایی عیوبش را انتظار برد. نقطه شروع رسیدن به بغض دنیا، فاصله گرفتن از آن است. ابتدا باید قدری نسبت به مستی محو دنیا بودن، هشیار شد. زیرا تا وقتی انسان، گرفتار شکر (مستی) قدرت، علم، مدح، جوانی و

ص: 198

مال است، (1) عیوب این ها را نمی بیند و این سنت الهی است که تا غوطه ور در دنیاییم، عیوبش را نمی بینیم و بغض آن را در دل نمی پرورانیم. زیرا که فرموده اند:

(حُبُّكَ لِلشَّيْءِ يُعْمِي وَيُصِمُّ) (2) دنیا نیز از این قاعده مستثنی نیست. دوستی دنیا انسان را کور و کر می سازد. (3)

ثمره نهایی زهد، آن است که: (أَخْرَجَهُ مِنَ الدُّنْيَا سَالِمًا إِلَى دَارِ السَّلَامِ.) چه نیکو عاقبتی! خداوند، او را به سلامت از دنیا به دار السلام آخرت خارج می کند. آری کسی که درد و درمان را شناخته، بیمار دل نمی شود و سلامت از آن اوست. البته یاد آوری این نکته ضروری است که راه رسیدن به دار السلام، جز از منجلاب دنیا نمی گذرد که برای خلاصی از آن سبک باری شرط لازم است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

(إِنْ فِي طَلَبِ الدُّنْيَا إِضْرَارًا بِالْآخِرَةِ، وَفِي طَلَبِ الْآخِرَةِ إِضْرَارًا بِالدُّنْيَا. فَأَضْرِبُوا بِالدُّنْيَا فَإِنَّهَا أَوْلَى بِالْإِضْرَارِ.) (4)

«در طلب دنیا، زیان زدن به آخرت است و در جستن آخرت، زیان زدن به دنیا است. پس به دنیا ضرر زنید که به ضرر زدن سزاوار تر است.»

طلب دنیای ملعونه با طلب آخرت جمع نمی شود. اگر بخواهیم به آخرت ضرر نزنیم، باید از دنیا طلبی دست برداریم. عاقل با شناختی که از دنیا دارد، دنیا را اولی

ص: 199

1- به عنوان پایانی این فصل رجوع کنید.

2- الفقیه / ج 4 / ص 380 / ح 5814 از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم.

3- پیشتر نیز در عبارتی از امیر المؤمنین علیه السلام خواندیم فَإِنَّ حُبَّ الدُّنْيَا يُعْمِي وَيُصِمُّ وَيُبْكِمُ وَيُذِلُّ الرِّقَابَ.

4- کافی / ج 2 / ص 131 / ح 12

به اضرار می بیند. (1) برای یاد آوری در فصل نشانه های عقل، توضیح مطلوبه بودن دنیا و آخرت را باز بنگرید. گفتیم که اگر دغدغه عاقل، اصلاح آخرتش باشد، سنت خداوند اصلاح امر دنیای او است:

(مَنْ أَصْلَحَ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ، أَصْلَحَ اللَّهُ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ النَّاسِ. وَ مَنْ أَصْلَحَ أَمْرَ آخِرَتِهِ، أَصْلَحَ اللَّهُ لَهُ أَمْرَ دُنْيَاهُ. وَ مَنْ كَانَ لَهُ مِنْ نَفْسِهِ وَاعِظُ كَانَ عَلَيْهِ مِنَ اللَّهِ حَافِظٌ.) (2)

«هر کس آن چه را که بین او و خداست اصلاح کند، خداوند آن چه را بین او و مردم است، به سامان می آورد و هر کس امر آخرتش را اصلاح کند، خداوند امر دنیای او را سامان می بخشد. هر کس از درون واعظی داشته باشد، از جانب خدا برای او نگه دارنده ای خواهد بود.»

البته «اصلاح امر دنیا» لزوماً بدین معنا نیست که در دنیا همواره در خوشی و رفاه باشد. بلکه بدین معناست که خدا مصلحت را برای او فرو می فرستد، و تشخیص مصلحت جز با خداوند علیم نیست. ممکن است صلاح او را گاه در ثروت و گاه در فقر، زمانی در صحت و وقتی در بیماری ببیند. مهم این است که بنده با نیت قلبی خالص، همه چیز را به خدایش سپارد و تیر تلاش خود را به سوی آخرت نشانه گیرد. مثلاً اگر برای تأمین نفقه خانواده می کوشد، نیت او رهایی از وابستگی به دیگران و فراهم آوردن زندگی آبرو مندانه باشد. البته در عین حال، اجمال و اعتدال

ص: 200

1- پیشتر دیدیم که شخص متقی - با همین منطوق، یعنی اولی به اضرار بودن دنیا - حتی از حلال های صافی هم می گذرد (وَ أَصْرٌ وَاللَّهُ بِالْحَلَالِ الصَّافِي إِلَّا مَا لَا يَدُّ لَهُ...)

2- نهج البلاغه / ص 482 / حکمت 89

در طلب رزق را همواره رعایت کند.

زهد: مولودِ یاد مرگ

اشاره

ابو عبیده حذاء گوید که به امام باقر علیه السلام عرض کردم:

«سخنی به من بفرمایید که من از آن بهره برم.»

امام علیه السلام فرمودند:

(یا ابا عبیده! أَكْثَرُ ذِكْرِ الْمَوْتِ، فَإِنَّهُ لَمْ يُكْثِرْ إِنْسَانُ ذِكْرَ الْمَوْتِ، إِلَّا زَهَدًا فِي الدُّنْيَا. (1))

«ای ابا عبیده! زیاد یاد مرگ کن، زیرا هیچ انسانی زیاد یاد مرگ نکرد؛ مگر این که در دنیا زاهد شد.»

امام باقر علیه السلام قاعده ای کلی بیان فرموده اند از بهترین راه های ایجاد زهد، تقویت یاد مرگ است. در نهج البلاغه هم یاد آوری مرگ و ترهید در دنیا به زیبایی جمع آمده است. سخنی دل پذیر است که بر دل سخن پذیر به خوبی می نشیند. در آن زمان هم که - مثل هر زمان دیگر - دنیا زدگی رواج داشت امام امیر المؤمنین علیه السلام آن خطبه های، آتشین پرده های غفلت می زدودند شنیدن آن کلام ها نیاز امروزه ما نیز هست نه فقط شنیدن که به کار بستن آن ها در زندگی ضرورت دارد با بیانی از امام باقر علیه السلام به جابر، سخن در باب زهد را به پایان می بریم.

جابر گوید که بر امام باقر علیه السلام داخل شدم. حضرتش فرمودند:

(یا جابرُ وَاللَّهِ إِنِّي لَمَحْزُونٌ وَإِنِّي لَمَشْغُولُ الْقَلْبِ.)

ص: 201

«ای جابر! قسم به خدا که من اندوهگین و دل مشغولم.»

جابر عرض کرد:

«جُعِلْتُ فِدَاكَ! وَ مَا شَغْلُكَ؟ وَ مَا حُزْنُ قَلْبِكَ؟»

«فدای تان کردم! شما (قلباً) به چه مشغولید؟ و اندوه دل تان چیست؟»

حضرت می فرمایند:

(یا جابر! إِنَّهُ مَنْ دَخَلَ قَلْبَهُ صَافِي خَالِصِ دِينِ اللَّهِ شَغَلَ قَلْبَهُ عَمَّا سِوَاهُ.)

«ای جابر! دین صافی خالص خداوند در قلب هر کسی داخل شود، قلب او را از غیر آن مشغول می سازد.»

امام علیه السلام در مورد دنیا و چپستی آن از جابر می پرسند:

(یا جابر! مَا الدُّنْيَا وَ مَا عَسَى أَنْ تَكُونَ الدُّنْيَا؟ هَلْ هِيَ إِلَّا طَعَامٌ أَكَلْتَهُ أَوْ ثَوْبٌ لَبِسْتَهُ أَوْ امْرَأَةٌ أَصَبْتَهَا؟!)

«ای جابر! چیست دنیا و چه می تواند باشد؟ آیا غیر از غذایی است که آن را خورده ای یا لباسی که پوشیده ای یا زنی که بدور رسیده ای؟!»

حضرت باقر علیه السلام در توضیح نسبت مؤمنان با دنیا و آخرت می فرمایند:

(یا جابر! إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ لَمْ يَطْمَئِنُّوا إِلَى الدُّنْيَا بِبَقَائِهِمْ فِيهَا، وَ لَمْ يَأْمَنُوا قُدُومَهُمُ الْآخِرَةَ.)

«ای جابر! مؤمنان به ماندن خود در دنیا اطمینان نکردند و از درآمدن شان به آخرت ایمن نگشتند.»

سپس در مقایسه دنیا و آخرت و اهل غفلت و اهل عبرت می فرمایند:

(یا جابر! الْآخِرَةُ دَارُ قَرَارٍ، وَ الدُّنْيَا دَارُ فَنَاءٍ وَ زَوَالٍ وَ لَكِنَّ أَهْلَ الدُّنْيَا أَهْلُ غَفْلَةٍ. وَ كَانَ الْمُؤْمِنِينَ هُمُ الْفُقَهَاءُ، أَهْلُ فِكْرَةٍ وَ عِبْرَةٍ، لَمْ يُصِرِّمْهُمْ عَنْ دِكْرِ اللَّهِ

جَلَّ اسْمُهُ مَا سَمِعُوا بِآذَانِهِمْ. وَلَمْ يُعْمِهِمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ مَا رَأَوْا مِنَ الزَّيْنَةِ بِأَعْيُنِهِمْ. فَفَازُوا بِثَوَابِ الْآخِرَةِ، كَمَا فَازُوا بِذَلِكَ الْعِلْمِ. (

«ای جابر! آخرت، خانه آرامش و دنیا خانه نابودی و از بین رفتن است. اما اهل دنیا اهل غفلتند و گویی مؤمنان اند که فقیهان اند و اهل فکر و عبرت آن چه با گوش های شان شنیدند، آن ها را از (شنیدن) ذکر خداوند که نامش بلند مرتبه باد -گنگ نکرد و زینت هایی که با چشم های شان دیده اند، آن ها را از یاد خداوند کور نساخت. پس به ثواب آخرت رسیدند، همان گونه که به این علم رسیدند.»

بعد از آن، اوصافی از پرهیزگاران را چنین بر می شمارند:

(وَاعْلَمَ يَجَابِرُ أَنَّ أَهْلَ التَّقْوَى أَيْسَرُ أَهْلَ الدُّنْيَا مَوْزَنَةً، وَأَكْثَرُهُمْ لَكَ مَعُونَةً. تَذَكَّرُ فَيَعِينُونَكَ، وَإِنْ نَسِيتَ ذِكْرُوكَ. قَوْلُونَ بِأَمْرِ اللَّهِ، قَوْمُونَ عَلَى أَمْرِ اللَّهِ، فَطَعُوا مَحَبَّتَهُمْ بِمَحَبَّةِ رَبِّهِمْ، وَوَحَشُوا الدُّنْيَا لِبَطَاعَةِ مَلِيكِهِمْ، وَنَظَرُوا إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَإِلَى مَحَبَّتِهِ بِقُلُوبِهِمْ، وَعَلِمُوا أَنَّ ذَلِكَ هُوَ الْمُنْتَظَرُ إِلَيْهِ لِعَظِيمِ شَأْنِهِ.)

«و بدان ای جابر! که اهل تقوا در میان اهل دنیا، کم ترین هزینه و خرجی را دارند و بیشترین کمک را به تو می رسانند. تا (حاجت را) ذکر می کنی تو را کمک می کنند. و اگر فراموش کنی، به یادت می آورند. امر خدا را بسیار می گویند و امر خدا را بسیار به پا می دارند. محبت شان را به خاطر محبت پروردگار شان (از هر چیز) بریدند. و به خاطر طاعت فرمان روای شان (خداوند حکیم) از دنیا وحشت کردند. با دل های شان به خداوند عزوجل و به محبت او، نگریستند و دانستند که آن مطلب بخاطر عظمت شأنش (خداوند و محبت او) سزاوار نگریستن است.»

طبق این بیان، اهل تقوا با این که خود با کم ترین هزینه زندگی را می گذرانند اما در حال وقتی دیگران نیاز به آن ها پیدا می کنند، بیش از هر کس به یاری آنان اقدام می کنند.

هم چنین آنان، محبت خود را از هر چیزی که در عرض محبت خدا باشد قطع می کنند؛ و نیز با دنیا انس نمی گیرند مبادا که دل بستگی به دنیا باعث دور افتادن آن ها از رضای الهی شود. هم چنان که امام علیه السلام، علت این وحشت متقین از دنیا را طاعت ملیک شان دانسته اند. یعنی آن جا که دنیا در تعارض با عبادت و طاعت پروردگار قرار می گیرد نباید بدان دل بست؛ بلکه حقیقتاً باید از آن ترسید.

از ادامه کلام امام علیه السلام به جابر، می توان جایگاه واقعی دنیا را دریافت:

(فَأَنْزَلَ الدُّنْيَا كَمَنْزِلِ نَزْلَتِهِ، ثُمَّ أَزْتَحَلَّتْ عَنْهُ أَوْ كَمَالٍ وَجَدْتَهُ فِي مَنَامِكَ، فَاسْتَيْقَظْتَ وَ لَيْسَ مَعَكَ مِنْهُ شَيْءٌ إِنِّي إِنَّمَا صَدَرْتُ لَكَ هَذَا مَثَلًا، لِأَنَّهَا عِنْدَ أَهْلِ اللَّبِّ وَالْعِلْمِ بِاللَّهِ كَفَيَّ الظَّلَالِ.)

«حال که چنین است، دنیا را چون منزلی بدان که در آن فرود آمده ای و سپس از آن کوچ می کنی، یا مالی که آن را در خواب یافته ای و بیدار گشته ای و چیزی از آن برایت نمانده است من این را برای تو مثل زدم زیرا دنیا در نزد اهل عقل و علم به خدا بسان بازگشتن سایه ها است.»

از مثال هایی که حضرت برای دنیا ذکر کرده اند، بی ارزشی و فنا و زوال دنیا بر می آید. اگر آدمی در خواب ببیند که ریاستی یافته است، پس از بیداری هرگز به آن خواب دل خوش نمی کند و آن ریاست رؤیایی برایش فرح بخش و سرور آفرین نیست. دنیا و تمتعات آن، نسبت به آخرت همچون خواب به بیداری است و به قول شاعر:

دنیا چو حباب است؛ ولیکن چه حباب؟ *** لی بر آب بلکه بر روی سراب

و آن هم چه سراب؟ آن که بینند به خواب *** و آن خواب چه خواب؟ خواب بد مست خراب

امام باقر علیه السلام پس از این بیان می فرماید:

(یا جابر! فَاحْفَظْ مَا اسْتَرْعَاكَ اللَّهُ جَلَّ وَعَزَّ مِنْ دِينِهِ وَحِكْمَتِهِ، وَلَا تَسْأَلَنَّ عَمَّا لَكَ عِنْدَهُ إِلَّا مَا لَهُ عِنْدَ نَفْسِكَ. فَإِنْ تَكُنِ الدُّنْيَا عَلَى غَيْرِ مَا وَصَفْتُ لَكَ، فَتَحَوَّلْ إِلَى دَارِ الْمُسْتَعْتَبِ. فَلَعَمْرِي لَرُبِّ حَرِيصٍ عَلَى أَمْرٍ قَدْ شَقِيَ بِهِ حِينَ آتَاهُ، وَلَرُبِّ كَارِهِ لَأَمْرٍ قَدْ سَعِدَ بِهِ حِينَ آتَاهُ وَذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَلِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ.» (1))

ای جابر! دین و حکمت خداوند عزوجل را - که خداوند پاسداری از آن را از تو خواسته است - نگاه دار. و از آن چه نزد او داری، درخواست مکن، مگر به اندازه آن چه او نزد تو دارد. اینک اگر دنیا (در نظر تو) غیر از آن است که برای تو وصف کردم، پس به سرایی در آی که رضای خداوند را در آن کسب کنی. به جانم سوگند، بسا حریص بر امری که وقتی به آن رسید، به واسطه آن بد بخت شد. و بسا کسی که امری را ناخشنود داشت، اما وقتی به آن رسید، به واسطه آن سعادتمند شد. و این است کلام خداوند عزوجل که فرمود: (وَلِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ. (2)) (و تا خداوند مؤمنان را پاک سازد و کافران را نابود کند.)»

ص: 205

1- کافی / ج 2 / ص 132 - 134 / ح 16

2- آل عمران / 141

در این بخش پایانی، حضرت، جابر را به پاسداری از دین و حکمت خداوند توصیه فرموده اند. هم چنین فرموده اند که بیش از جایگاه و منزلتی که خداوند نزد تو دارد از او توقع (ثواب و منزلت) نداشته باش. یعنی به خود بنگر و ببین که در برابر اوامر و نواهی او چقدر اهتمام داری؛ به همان میزان انتظار تقرب نزد خداوند داشته باش.

آن گاه حضرت تذکار داده اند که چه بسا فردی نسبت به امری حرص دارد، ولی

وقتی به آن می رسد، بد بخت می شود. و بالعکس چه بسا امری برای انسان

ناخوشایند است؛ ولی همان امر، مایه سعادت است. بنابراین از این بیان می توان نتیجه گرفت که ملاک آمال و اعمال آدمی باید رضای الهی باشد؛ آن چه را خدا راضی است، آرزو کند و آن چه را او می پسندد انجام دهد.

2-14-مستی های پنج گانه

کسی را که عقلش محجوب گشته، می توان بسان فردی مست دانست که عقل از کف داده است. امیر المؤمنین علیه السلام فرموده اند:

(يُنْبَغِي لِلْعَاقِلِ أَنْ يَحْتَرِسَ مِنْ سُرِّ الْمَالِ وَ سُرِّ الْقُدْرَةِ وَ سُرِّ الْعِلْمِ وَ سُرِّ الْمَدْحِ وَ سُرِّ الشَّبَابِ، فَإِنَّ لِكُلِّ ذَلِكَ رِيحاً خَبِيثَةً، تَسْلُبُ الْعُقْلَ وَ تَسْتَحِفُّ الْوَقَارَ. (1))

«سزاوار است که عاقل، از مستی مال، مستی قدرت، مستی علم، مستی مدح و مستی جوانی بپرهیزد. این ها رائحه های پلیدی دارند که عقل را

ص: 206

می رباید و وقار را خوار می سازد.»

در توضیح این حدیث شریف، به چند نکته می توان توجه کرد:

1 - در این حدیث شریف، پنج عامل را مُسکر (مست کننده) دانسته اند: مال، قدرت، علم، مدح، جوانی. این ها حجاب عقلند و مانع روشن گری آن می شوند. اساساً خاصیت مُسکر، این است که عقل را از میان می برد. البته وقتی انسان، مقدماتی را به اختیار فراهم آورد که به مستی می انجامد، نسبت به اعمالی که در حین مستی مرتکب می شود، مسؤول است و کیفر می بیند.

محبوب شدن عقل درجات دارد. هر قدر شدید تر باشد هوشیاری انسان نسبت به معقولات ضعیف تر می شود، تا آن جا که ممکن است به سلب کامل عقل بینجامد. این درجه شدید، شکر نام دارد. اما غالباً پیش از آن که شخص به این درجه برسد، با تنبیه ها و تذکار ها امید می رود که عقل او مقهور نشود و به مستی کامل نینجامد.

2 - پیشتر درباره مال و کثرت آن - که معمولاً گناهمانی را به همراه دارد - سخن

گفتیم. سُکری که از کثرت مال و دل بستگی به آن پدید می آید، انسان را از فهم

بسیاری حقائق محروم می دارد. از این رو انسان عاقل مراقب است که به ورطه مال اندوزی نیفتد. فرد مال اندوز، آن را در جهت سعادت واقعی خود خرج نمی کند. لذا اندک اندک، مال از وسیله به هدف مبدل می گردد. این فرد، رفتار خود را با چنین

منطقی توجیه می کند که «من که می توانم چرا میدان مادیات زندگی ام را گسترش ندهم؟ اگر ضوابط شرعی را رعایت کنم، آیا باز هم اشکال دارد؟» (1)

ص: 207

1- مراد از ضوابط شرعی، در این جا حداقل واجبات و محرمات است. وگرنه کیست که نداند تمام دستورات امامان معصوم علیهم السلام در مورد «اجمال در طلب»، دستورات شرعی است؟

اما عاقل به گونه ای دیگر می نگرد: «من که نیاز هایم با این مقدار برآورده می شود، چرا برای بیش از آن حرص ورزم؟» این اعتقاد به خصوص وقتی قوت می گیرد که به گرفتاری های مال زیاد و عواقب سوء آن، به خوبی واقف شده باشد.

3- قدرت در مراتب مختلف، ممکن است مانع از درک واقعیت شود. عاقل، از مستی قدرت در همه ابعاد - از یک خانواده تا گستره جامعه - می گریزد و با حربه تواضع، به جنگ مستی قدرت می رود. خداوند در قرآن می فرماید:

(تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فُسَادًا.) (1)

امیر المؤمنین علیه السلام نزول این آیه را درباره (وَلَا هَ وَ ذَوِي الْقُدْرَةِ مِنَ النَّاسِ) دانسته اند. (2)

یعنی: هر کس، در هر گستره ای که دارای قدرت است، باید از برتری خواهی در زمین و فساد بپرهیزد تا از دار آخرت نصیب برد. بحث تفصیلی در این مورد در بحث علم و عقل، آمد. (3)

4- علم، اگر با عمل شایسته همراه نباشد، مستی می آورد. این مسأله درباره همه علوم مطرح است به ویژه علم دین سکر علم، کار را به جایی می رساند که انسان خود را در مرتبه ای والا می پندارد و انتقاد را از هیچ کس - حتی در برخی موارد، از استاد خویش هم نمی پذیرد. اما عاقل عقیده دارد که علم و معرفت صنع خداست. از این رو همواره احتمال می دهد که حتی یک شاگرد مبتدی، توفیق فهم مطلبی را یافته باشد که او خود از آن بی بهره است. علم صحیح، فروتنی و تواضع را در شخص عالم تقویت می کند. لذا امام کاظم علیه السلام مردم را بر چهار صنف می داند،

ص: 208

1- قصص / 83

2- العمده / ص 308

3- به دفتر دوم رجوع شود.

آن گاه هشام را از متعلمی که با ازدیاد علم بر کبر و علوش می افزاید، بر حذر می دارند:

(یا هشام! اِحْذِرْ هَذِهِ الدُّنْيَا وَ اِحْذِرْ اَهْلَهَا ، فَإِنَّ النَّاسَ فِيهَا عَلَى اُزْبَعَةٍ اَصْنَافٍ: رَجُلٌ مُتَرَدِّ مُعَانِقٍ لِهَوَاهُ.

و مُتَعَلِّمٌ مُقْرَى وَ كَلَّمَا اَزْدَادَ عِلْمًا اَزْدَادَ كِبَرٍ يَسْتَعْلِي بِقِرَائَتِهِ وَ عِلْمِهِ عَلَى مَنْ هُوَ دُونَهُ وَ عَابِدٍ جَاهِلٍ يَسْتَصِدُّ غُرْمًا مَنْ هُوَ دُونَهُ فِي عِبَادَتِهِ يُحِبُّ اَنْ يُعْظَمَ وَ يُؤَقَّرَ وَ دَى بَصِيرَةٍ عَالِمٍ عَارِفٍ بِطَرِيقِ الْحَقِّ يُحِبُّ الْقِيَامَ بِهِ، فَهُوَ عَاجِزٌ اَوْ مَغْلُوبٌ وَ لَا يَقْدِرُ عَلَى الْقِيَامِ بِمَا يَعْرِفُهُ، فَهُوَ مَحْزُونٌ مَغْمُومٌ بِذَلِكَ. فَهُوَ اَمْثَلُ اَهْلِ زَمَانِهِ وَ اَوْجَهُهُمْ عَقْلًا.) (1)

«ای هشام! از این دنیا حذر کن و از اهل آن بپرهیز که مردمان در آن چهار گروهند:

(1) - شخصی که (به هلاکت) فرو افتاده و هوای (نفس) خود را به آغوش کشیده است.

(2) - متعلمی قرائت دهنده (2) که هر چه بر علمش افزوده شود، کبرش (افزون شود و به سبب قرائت و علمش بر پایین تر از خود برتری می جوید.

(3) - عابدی نادان که پایین تر از خود را در عبادتش کوچک می شمارد، دوست دارد که او را بزرگ و موقر بدانند.

(4) - صاحب بصیرت عالم و عارف به راه حق، دوست می دارد که به آن

ص: 209

1- تحف العقول / ص 400

2- مقرئ اسم فاعل از اقراء می باشد که آن را به قرائت دهنده معنا کردیم. در قدیم رسم بود که شاگردان نزد استاد از کتاب خود می خواندند بنابر این استاد را مقرئ می نامیدند.

(حق) عمل کند اما ناتوان یا مغلوب است و نمی تواند به آن چه می داند (به طور شایسته) عمل نماید و بدین سبب اندوهگین و غم ناک است چنین شخصی برترین اهل زمان خود و عاقل ترین آن هاست.»

قسم چهارم از مردمان که در کلام حضرت ستایش شده است، انسان عالمی است که راه حق را می شناسد و با بصیرت کامل می داند که چه باید کند اما عوامل بیرونی مانع از اجرای حق به دست او می شود.

با این وجود، او از اعتقاد خود به راه حق دست نمی کشد و هم رنگ جماعت نمی شود، بلکه هم چنان بر حق استوار می ماند و از ناتوانی خود در احقاق حق رنج می برد. این عالم با بصیرت، که از این ناتوانی اندوهگین است برترین و عاقل ترین اهل زمان خود معرفی شده است.

5- مدح و ستایش نیز مستی آور است. مورد ستایش و تعریف قرار گرفتن اساساً

همسو و منطبق بر تمایلات نفسانی انسان است. یکی از ضعف های انسان این است که اگر مورد مدح قرار گیرد، خودش را گم می کند اما عاقل همواره عیب های

خویش را می بیند و کمالاتش را به حساب لطف و توفیق الهی می گذارد. لذا با تعریف و تمجید دیگران، به خود فریفته نمی شود و کاستی هایش را از یاد نمی برد. هم چنین در زمانی که ماندن در مسیر طاعت، او را آماج نكوهش دیگران گرداند، هرگز از مسیر طاعت بیرون نمی رود. در تعالیم دین، برای پرهیز از این نوع مستی، عاقل را از مدح کردن و در معرض مدح شدن قرار گرفتن، بازداشته اند:

(أَحْتُوا فِي وُجُوهِ الْمَدَّاحِينَ التُّرَابَ.) (1)

ص: 210

1- حدیث مناهی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، امالی شیخ صدوق (رحمه الله علیه) / ص 426

در چهره های افرادی که (خود یا دیگران را) بسیار می ستایند، خاک پاشید.»

اگر انسان مورد ستایش قرار گرفت، باید بسان افراد متقی عمل کند:

(إِذَا رُكِّي أَحَدُهُمْ خَافَ مِمَّا يُقَالُ لَهُ، فَيَقُولُ: أَنَا أَعْلَمُ بِنَفْسِي مِنْ غَيْرِي وَرَبِّي أَعْلَمُ بِي مِنْ نَفْسِي. اللَّهُمَّ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا يَقُولُونَ وَاجْعَلْنِي أَفْضَلَ مِمَّا يَظُنُّونَ وَاغْفِرْ لِي مَا لَا يَعْلَمُونَ.) (1)

«هنگامی که یکی از آنان ستایش شود، از آن چه در مورد او گفته اند، نگران می شود. آن گاه می گوید: من نسبت به خودم، از غیر خودم آگاه ترم و پروردگارم بر من، از خودم آگاه تر است خدایا مرا بدان چه آن ها می گویند، مؤاخذه مکن و مرا برتر از آن چه آنان می پندارند، قرار بده و آن چه را که از من نمی دانند بیامرز.»

6 - پنجمین مستی که عاقل را از آن پرهیز داده اند، مستی جوانی است. این نکته از دو جنبه اهمیت دارد: اولاً - بشر - به طور طبیعی - با افزایش سن، سیر تکاملی عقلی را می پیماید. لذا بهره عقلی در سنین جوانی و نوجوانی، به میزان عقل یک انسان آزوده نیست. در نتیجه غلبه حجاب های عقل، همچون شهوت و غضب و... در جوش و خروش جوانی بسیار محتمل است. این کشمکش در نوجوان همواره موجود است. لذا خود جوان و نوجوان و نیز کسانی که با آن ها مرتبط هستند همچون والدین و مربیان باید به این نکته توجه کنند و همواره نسبت به سُکر و مستی جوانی برحذر باشند.

ص: 211

ثانیاً - فریفته و مغرور شدن خود جوان به خاطر قدرت هایی است که خداوند متعال در جوانی به او عطا کرده است. جوانی که از این قدرت، سر مست شده فراموش می کند که از نشاط و طراوت خود می تواند در خدمت به خلق - به ویژه سال مندان - بهره بگیرد. در نتیجه جوانی خویش را مایه تفاخر بر دیگران قرار می دهد از این حجاب عقل نیز باید اجتناب کرد. لذا در وصایای لقمان حکیم به فرزندش آمده است:

(الشَّبَابُ شُعْبَةٌ مِنَ الْجُنُونِ). (1)

توجه کنیم که «شباب» به اصطلاح روان شناسی امروزی هم شامل نوجوانی است هم جوانی (2) در این سنین به خصوص هنگام نوجوانی نوعاً عواطف و احساسات بر تشخیص های عقلی غلبه دارد و گاه عواطف، مکشوفات عقل را می پوشاند. پس منظور این نیست که نوجوان یا جوان، دیوانه و مریض اند. بلکه اگر به معنای لفظ «جنون» توجه کنیم، می بینیم که «جَنّ» یعنی پوشاند و «جنون» یعنی پوشیدگی. (3) این معنای لغوی، با توضیحی که آمد تناسب دارد. نوجوان، خود باید از این حقیقت آگاه باشد، لذا در سایه یک مربی پخته و با تجربه حرکت کند. مربی نیز با عنایت به این مطلب شیوه ای مناسب در برخورد با جوان و نوجوان در پیش گیرد.

ص: 212

1- اختصاص / ص 342

2- نوجوانی، اصطلاحاً به سنین دوازده - سیزده تا هجده - نوزده اطلاق می شود

3- جَنّ الشَّيْءِ: سَتَرَهُ. (لسان العرب / ج 13 / ص 92).

فصل پایانی این دفتر را به ذکر حدیث مشهور جنود عقل و جهل اختصاص

می دهیم. این حدیث در کتاب شریف کافی، از سماعة بن مهران از امام صادق علیه السلام روایت شده است. (1) مشابه آن در ضمن بیان گهر بار امام کاظم علیه السلام به هشام در تحف العقول آمده است. (2) ما حدیث را از امام صادق علیه السلام می آوریم و ضمن بیان، ترجمه، نکاتی را یاد آور می شویم.

سماعة بن مهران گوید: در خدمت امام صادق علیه السلام بودم و جماعتی از اهل ولایت ایشان نیز نزد حضرتش بودند. سخن از عقل به میان آمد. حضرت فرمودند:

(إِعْرِفُوا الْعُقْلَ وَ جُنْدَهُ وَ الْجَهْلَ وَ جُنْدَهُ، تَهْتَدُوا.)

عقل و لشکرش را و جهل و لشکرش را بشناسید، تا هدایت پذیرید.

سماعه گوید عرض کردم:

فدایت کردم! ما مطلبی نمی دانیم، مگر آن چه شما به ما بیاموزید.

فرمودند:

ص: 215

1- هم چنین در کتاب های محاسن، علل الشرائع، خصال و مشکاة الانوار نقل شده است.

2- تحف العقول / ص 401

(إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ الْعَقْلَ - وَهُوَ أَوَّلُ خَلْقٍ مِنَ الرُّوحَانِيِّينَ - عَنِ يَمِينِ الْعَرْشِ مِنْ نُورِهِ.)

خداوند عزوجل، عقل را در سمت راست عرش، از نور خود آفرید و آن نخستین آفریده از روحانیین بود.

(فَقَالَ لَهُ: أَذْبِرْ، فَأَذْبَرَ ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَقْبِلْ، فَأَقْبَلَ. فَقَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: خَلَقْتُكَ خَلْقًا عَظِيمًا، وَكَرَّمْتُكَ، عَلَى جَمِيعِ خَلْقِي.)

آن گاه (خداوند) به او (عقل) گفت: پشت کن، پشت کرد. سپس بدو فرمود: روی کن، روی آورد. خداوند تبارک و تعالی به او فرمود: تو را مخلوقی بزرگ آفریدم و بر همه آفریدگانم کرامت بخشیدم.

(ثُمَّ خَلَقَ الْجَهْلَ مِنَ الْبَحْرِ الْأَجَاغِ ظُلْمَانِيًّا. فَقَالَ لَهُ: أَذْبِرْ، فَأَذْبَرَ ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَقْبِلْ فَلَمْ يُقْبَلْ. فَقَالَ لَهُ: اسْتَكْبَرْتَ، فَلَعَنَهُ.)

سپس جهل را از دریای شور ظلمانی آفرید. بدو فرمود: پشت کن، پشت کرد. بدو فرمود: روی کن، روی نیاورد. بدو فرمود: کبر ورزیدی، پس او را لعنت کرد.

در صدر حدیث، سخن از خلقت عقل و جهل به میان آمده است. از نظر معارف کتاب و سنت مخلوقات ظلمانی الذات از ماء بسیط خلق شده اند. «ماء بسیط» در اصطلاح اهل البیت علیهم السلام نخستین مخلوق جسمانی و ماده اصلی همه اجسام است. این ماده اولیه در نخستین مراحل خلقت به دو بخش تقسیم گشته است: یکی بحر عذب (دریای شیرین) دیگری بحر أجاج (دریای شور). در این حدیث، فرموده اند که جهل از بحر اجاج خلق شده است. در مقابل، مخلوقات نوری الذات،

از ماء بسیط نیستند و آن‌ها را «مجرد از ماء بسیط» می‌نامیم (1) به عنوان مثال، نور عقل از ماء بسیط نیست. اما روح و بدن انسان، از ماء بسیط خلق شده‌اند.

تعبیر روحانی (در مقابل جسمانی) در این حدیث اشاره به آفریدگانی دارد که از ماء بسیط خلق نشده‌اند که عقل از میان آن‌ها، نخستین مخلوق است. جهل نیز از بخش پست مخلوقات ظلمانی الذّات است که از «بحر اجاج» آفریده شده، نه «عَدْب» «جهل» هر چه باشد، قدر مسلم این است که انگیزه ارتکاب بدی‌ها در انسان می‌شود. همان‌طور که عقل با روشن‌گری خود زمینه انجام حسنات را فراهم می‌سازد. مخاطبه خداوند با عقل و جهل نیز این نکته را می‌رساند که عقل، معصوم از خطا و حجت خداست کشف آن، رضا و سخط الهی را نشان می‌دهد. اما جهل برعکس، انسان را به مخالفت با خواست پروردگار فرامی‌خواند.

بر این مبنا، این احتمال تقویت می‌شود که منظور از عقل، عقل کل خاتم الرسل صلی الله علیه و آله و سلم باشد و مقصود از جهل نیز ابلیس باشد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم - طبق ادله نقلی - نخستین مخلوق خداوند است که خداوند با تملیک نور به ماهیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، ایشان را خلق فرمود. (2) البتّه نور وجود ایشان - طبق برخی روایات دیگر - نور الانوار است که همه انوار - از جمله نور علم و نور عقل - از آن خلق شده‌اند. از نور الانوار به «نور ولایت» نیز تعبیر می‌شود. که منشأ ولایت

ص: 217

-
- 1- توضیح اصطلاح «ماء بسیط» و بیان مقصود از مجرد نور عقل از آن - که با مجرد به اصطلاح فلسفی کاملاً تفاوت دارد - موکول به مباحث خلقت در کتاب و سنت است.
 - 2- این مخلوق با نظر به ماهیتش، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است و با نظر به ملک و دارایی آن ماهیت، «عقل» است. پس هم می‌توانیم رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را اولین مخلوق بدانیم و هم «عقل» را هر کدام را به اعتباری.

اهل بیت علیهم السلام همین نور است. (1)

براساس این احتمال، جنود عقل، جنود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و جنود جهل، جنود ابلیس می شود. یکی از احتمالاتی که علامه مجلسی (رحمه الله علیه) در مرآة العقول در معنای جهل در این روایت بیان می کند. همین است که مقصود از جهل، ابلیس باشد. این احتمال بعید نیست. بعنوان یک مؤید، نوشته امیر المؤمنین علیه السلام به حارث همدانی است که در آن، حضرتش غضب را از جنود ابلیس می داند:

(وَ أَحَدَرِ الْغَضَبِ فَإِنَّهُ جُنْدٌ عَظِيمٌ مِنْ جُنُودِ إِبْلِيسَ.) (2)

مرحوم میرزا مهدی اصفهانی نیز چنین می نویسد:

(الظاهر أنّ المراد من العقل هو العقل الكلّ و خاتم الرسل و، و الجهل هو إبليس.) (3)

در ادامه حدیث امام صادق علیه السلام می فرماید:

(ثُمَّ جَعَلَ لِلْعَقْلِ خَمْسَةَ وَسَبْعِينَ جُنْدًا. فَلَمَّا رَأَى الْجَهْلُ مَا أَكْرَمَ اللَّهُ بِهِ الْعَقْلَ وَمَا أَعْطَاهُ، أَضْمَرَ لَهُ الْعِدَاوَةَ فَقَالَ الْجَهْلُ: يَا رَبِّ هَذَا خَلْقٌ مِثْلِي، خَلَقْتَهُ وَكَرَّمْتَهُ وَقَوَّيْتَهُ وَأَنَا ضِدُّهُ، وَ لَا قُوَّةَ لِي بِهِ فَأَعْطِنِي مِنَ الْجُنْدِ مِثْلَ مَا أَعْطَيْتَهُ. فَقَالَ: نَعَمْ... فَأَعْطَاهُ خَمْسَةَ وَسَبْعِينَ جُنْدًا.)

سپس خداوند برای عقل، هفتاد و پنج لشکر قرار داد. وقتی جهل دید که خداوند به چه گونه عقل را کرامت بخشید و دید که به او چه بخشید،

ص: 218

1- موضوع خلقت، بحثی تفصیلی می طلبد و در این جا فقط به چند جمله اکتفا شد.

2- نهج البلاغه / ص 459 / نامه 69.

3- معارف القرآن (به خط مرحوم شیخ علی نمازی شاهرودی) / ص 485

دشمنی او را (در خود) پنهان کرد جهل گفت: خدایا! این مخلوقی مانند من است که او را آفریدی، کرامت بخشیدی، نیرو دادی. من هم ضد او هستم، اما هیچ نیرویی در برابر او ندارم. پس همانند لشکری که به او عطا کردی، به من هم بده. خداوند فرمود: آری. آن گاه خداوند به او هفتاد و پنج لشکر داد.

امام صادق علیه السلام پس از این مقدمه، لشکریان عقل و جهل را می شناساند:

1- (فَكَانَ مِمَّا أُعْطِيَ الْعَقْلَ مِنَ الْخَمْسَةِ وَالسَّبْعِينَ الْجُنْدَ: الْخَيْرُ وَهُوَ وَزِيرُ الْعَقْلِ، وَجَعَلَ ضِدَّهُ الشَّرَّ وَهُوَ وَزِيرُ الْجَهْلِ.)

پس یکی از هفتاد و پنج لشکری که به عقل داد («خیر») است که وزیر عقل می باشد. و ضد آن را «شر» قرار داد که وزیر جهل است.

درباره وجه وزارت خیر برای عقل و شر برای جهل، می توان گفت که لشکریان عقل و جهل - که در صفحات آینده بیان می شوند - از خیر و شر نشأت می گیرند.

پیشتر دیدیم که از ویژگی های عاقل آن است که:

(الْكُفْرُ وَالشَّرُّ مِنْهُ مَأْمُونَانِ، وَالرُّشْدُ وَالْخَيْرُ مِنْهُ مَأْمُولَانِ.) (1)

بیم کفر و شر از او نمی رود و رشد و خیر از او امید می رود.

اساساً تشخیص خیر از شر، جز از عاقل بر نمی آید، چنان که امیر المؤمنین علیه السلام خطبه مشهور «وسیله» می فرماید:

(مَنْ لَمْ يَعْرِفِ الْخَيْرَ مِنَ الشَّرِّ، فَهُوَ بِمَنْزِلَةِ الْبَهِيمَةِ) (2)

«کسی که خیر را از شر باز نشناسد به منزله چهار پاست.»

ص: 219

1- کافی / ج 1 / ص 18

2- کافی / ج 8 / ص 24

البته راه خیر و شر را نیز خداوند - عزوجل - به بشر نمایانده است. امام صادق علیه السلام ذیل آیه (وَ هَدَيْنَا السَّبِيلَ) (1) می فرماید:

(نَجِدَ الْخَيْرَ وَالشَّرَّ) (2)

«منظور از دوراه راه خیر و شر است.»

انسان با لبیک به عقل خویش، راه خیر را در پیش می گیرد و به سعادت می رسد.

امام صادق علیه السلام پس از بیان خیر و شر، بقیه لشکریان عقل و جهل را بر می شمارند: (3)

3 و 2- (وَ الْإِيمَانُ وَ ضِدُّهُ الْكُفْرُ ، وَ التَّصَدِيقُ وَ ضِدُّهُ الْجُحُودُ .) (4)

ایمان و ضد آن کفر، تصدیق (حق) و ضد آن انکار (حق) در بحث عقل و دین گفته شد که عقل، انسان را به ایمان و تصدیق دینی که حقایق آن را یافته، فرا می خواند. در مورد رابطه ایمان و کفر با عقل، امام صادق علیه السلام فرمودند:

(لَيْسَ بَيْنَ الْإِيمَانِ وَالْكَفْرِ إِلَّا قَلِيلٌ الْعَقْلُ .)

«بین ایمان و کفر چیزی جز کمی عقل نیست.»

ص: 220

1- بلد / 10

2- کافی / ج 1 ص 163

3- در توضیح برخی فقرات از بیان مرحوم علامه مجلسی بهره برده ایم. در مواردی که بحث آن بیشتر مطرح شده به آن بحث ها ارجاع داده ایم. در ترجمه برخی فقرات نیز، از ترجمه مرحوم دکتر سید جواد مصطفوی (اصول کافی، مترجم، جلد اول) استفاده کرده ایم.

4- عبارت (وَ الْإِيمَانُ وَ ضِدُّهُ الْكُفْرُ) به عبارت پیشین آن (فَكَانَ مِمَّا أُعْطِيَ الْعَقْلُ ... الْخَيْرُ ... وَ جَعَلَ ضِدَّهُ الشَّرَّ) عطف شده است لذا به صورت مذکور، اعراب گردید، این نکته در مورد جنود دیگر عقل و جهل صادق است.

«و چگونه این چنین است ای فرزند رسول خدا؟»

حضرتش پاسخ دادند:

(إِنَّ الْعَبْدَ يَرْفَعُ رَغْبَتَهُ إِلَىٰ مَخْلُوقٍ. فَلَوْ أَخْلَصَ نِيَّتَهُ لِلَّهِ، لَأَتَاهُ الَّذِي يُرِيدُ فِي أَسْرَعِ مِنْ ذَلِكَ.) (1)

«بنده رغبتش را به سوی مخلوقی بالا می برد (و بدو امید می بندد، در حالی که) اگر نیت خود را برای خدا خالص می کرد، خداوند او را به آن چه می خواست سریع تر می رساند.»

آن چه انسان را از ایمان خارج و به کفر داخل می کند، کم بودن عقل است. از مثال حضرتش درباره اعتماد به غیر خداوند، در می یابیم که منظور از ایمان، ایمان کامل است. اگر نسبت به خداوند و قدرت او ایمان کامل داشته باشیم و بدانیم که مالک ضرر و نفع بندگان، فقط اوست، به غیر او توکل نمی کنیم. و جز از او نمی خواهیم. هر که چیزی را از غیر خداوند بخواهد، از این ایمان مرتبه بالا خارج شده، در کفری وارد می شود که مقابل این ایمان قرار دارد. البته باید توجه داشت که این نکته با توسل ناسازگار نیست. خداوند خود افرادی را به عنوان وسیله به بشر معرفی کرده است و مراجعه به آنان و واسطه قرار دادن آن ها را پسندیده است. لذا توسل به آنان، خود مصداق اعتماد به خداوند است.

4 - (وَ الرَّجَاءُ وَضِدَّةُ الْقُنُوطِ)

امیدواری و ضد آن نومیدی

ص: 221

رجاء، توقع رحمت الهی در دنیا و آخرت است و قنوط در مقابل آن است.

5- (وَ الْعَدْلُ وَ ضِدُّهُ الْجَوْرُ)

دادگری و ضد آن ستم

عدل، رعایت حقوق در همه امور و جور پای مال کردن حق ها است

6- (وَ الرِّضَا وَ ضِدُّهُ السَّخَطُ)

رضاء، و ضد آن ناخشنودی

مقصود از رضا خشنودی از اموری است که باید به آن ها راضی بود (مثلاً رضا به قضای الهی) و سخط ناخشنودی از آن ها است.

7- (وَ الشُّكْرُ وَ ضِدُّهُ الْكُفْرَانُ)

شکر گزاری و ضد آن ناسپاسی

8- (وَ الطَّمَعُ وَ ضِدُّهُ الْيَأْسُ)

طمع و ضد آن یأس

در فصل حجاب های عقل دیدیم که طمع به معنای نکوهیده آن، یعنی طمع نسبت به «ما فی ایدی الناس» حجاب عقل است. اما در مقابل عاقل نسبت به آن چه نزد خداست، امید و طمع دارد این طمع، از جنود عقل است.

9- (وَ التَّوَكُّلُ وَ ضِدُّهُ الْحِرْصُ)

توکل و ضد آن حرص

درباره «توکل»، بحث دقیق و عمیقی از آیات و روایات، قابل ارائه است. اما در

این جا به تعریف توکل و آثار آن اکتفا می کنیم. جبرئیل علیه السلام، معنای توکل را برای

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بیان داشت. از این بیان بر می آید که توکل، از علم بر می خیزد. توکل، علم به این حقیقت است که مخلوقات، استقلالاً و بدون خواست خداوند،

ضرر و نفعی نمی رسانند و عطا و منعی ندارند. توکل قطع امید کردن از غیر خداوند است. وقتی بند های چنین علم و اعتقادی یافت، در مقام عمل به این اعتقاد، جز برای خدا کار نمی کند، از غیر خدا بیم ندارد و به غیر او هم امید نمی بندد. (1)

10 و 11 - (وَ الرِّافَةُ وَ ضِدَّهَا الْقُوَّةُ وَ الرَّحْمَةُ وَ ضِدَّهَا الْغَضَبُ)

نرم دلی و ضد آن سخت دلی، مهربانی و ضد آن خشم.

رأفت و رحمت، معانی نزدیک به یک دیگر دارند. ممکن است رأفت به خود حالت قلبی و رحمت به ثمره آن حالت اشاره داشته باشد. (2)

12 و 13 - (وَ الْعِلْمُ وَ ضِدُّهُ الْجَهْلُ، وَ الْفَهْمُ وَ ضِدُّهُ الْحُمَقُ)

علم و ضد آن جهل، فهم و ضد آن حماقت

درباره این دو فقره، به توضیح ذیل عبارت «و العقل منه الفطنة و الفهم و الحفظ العلم» در بحث عقل و علم رجوع شود.

14 - (وَ الْعِثَّةُ وَ ضِدُّهَا التَّهْتَكُ)

پاک دامنی و ضد آن پرده دری

درباره عفت به فصل نشانه های عقل و نیز به عنوان «عفت، راه مقابله با شهوت» در فصل حجاب های عقل بنگرید. در مقابل عفت، تهتک یعنی پرده دری قرار دارد. امام سجاد علیه السلام به اصحاب خود چنین می فرماید:

(مَعَاشِرَ أَصْحَابِي إِنَّ الدُّنْيَا دَارٌ مَمَرٌ وَ الْآخِرَةُ دَارٌ مَقَرٌّ فَخُذُوا مِنْ مَمَرِكُمْ لِمَقَرِّكُمْ)

ص: 223

1- معانی الاخبار / ص 261 / ح 1: (الْعِلْمُ بِأَنَّ الْمَخْلُوقَ لَا يَضُرُّ وَلَا يَنْفَعُ وَلَا يُعْطَى وَلَا يَمْنَعُ، وَ اسَّ تَعْمَالُ الْيَأْسِ مِنَ الْخَلْقِ. فَإِذَا كَانَ الْعَبْدُ كَذَلِكَ، لَمْ يَعْمَلْ لِأَحَدٍ سِوَى اللَّهِ وَ لَمْ يَرْجُ وَ لَمْ يَخَفْ سِوَى اللَّهِ وَ لَمْ يَطْمَعْ فِي أَحَدٍ سِوَى اللَّهِ؛ فَهَذَا هُوَ التَّوَكُّلُ.)

2- مرآة العقول / ج 1 / ص 69

وَلَا تَهْتَكُوا أَسْرَارَكُمْ عِنْدَ مَنْ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ أَسْرَارُكُمْ. (1)

«ای یاران من! همانا دنیا سرای گذار و آخرت خانه قرار است پس از گذرگاه تان برای قرارگاه تان (توشه) برگیرید و نزد آن که رازهای تان بر او پنهان نیست پرده ندرید.»

15- (وَ الزُّهْدُ وَ ضِدُّهُ الرَّغْبَةُ)

بی رغبتی و ضد آن شوق و رغبت

ظاهراً بی رغبتی نسبت به دنیا مقصود است که در فصل نشانه های عقل و نیز حجاب های عقل به تفصیل درباره آن سخن به میان آمد.

16- (وَ الرِّفْقُ وَ ضِدُّهُ الْخُرْقُ)

خوش رفتاری و ضد آن بد رفتاری

رفق نیکو، رفتاری و ملایمت است و خرق ضد آن به معنای بد رفتاری است.

امام کاظم علیه السلام در توصیه به هشام در مورد رفق چنین می فرماید:

(یا هشام! عَلَيْكَ بِالرِّفْقِ، فَإِنَّ الرِّفْقَ يُمْنٌ وَ الْخُرْقُ شُومٌ إِنَّ الرِّفْقَ وَ الْبِرَّ وَ حُسْنَ الْخُلُقِ يَعْمُرُ الدِّيَارَ وَ يَزِيدُ فِي الرِّزْقِ) (2)

«ای هشام! بر تو باد به رعایت رفق (خوش رفتاری)، زیرا رفق (مایه) برکت و خرق (بد رفتاری) مایه بد شگونی است. رفق و نیکی و حسن خلق، خانه ها را آباد و روزی را زیاد می کند.»

17- (وَ الرَّهْبَةُ وَ ضِدُّهُ الْجُرْأَةُ)

پروا و ضد آن گستاخی

ص: 224

1- امالی شیخ صدوق (رحمه الله علیه) / ص 219 / ح 5

2- تحف العقول / ص 395

رهبت یعنی خوف از خداوند و از عقاب او البته همراه با خوف از خدا، باید به او رجاء نیز داشت. دیدیم که رجاء نیز از جنود عقل است. و رجاء و خوف کسی حقیقی نیست، مگر آن که برای آن چه بدان امید یا از آن خوف دارد، عمل کند. چنان که امام کاظم علیه السلام می فرمایند:

(یا هشام! لا یكون الرجل مؤمناً، حتى يكون خائفاً راجياً. ولا يكون خائفاً راجياً، حتى يكون عاملاً لِمَا یخافُ ویرجو. (1))

«ای هشام! انسان، مؤمن نیست مگر این که نگران و امیدوار باشد. و نگران و امیدوار نیست، مگر آن که برای آن چه از آن بیم و بدان امید دارد عمل کند.» و البته احتمال دیگر در مورد رهبت و جرأت، می تواند خوف از نفس یا شیطان باشد و به طور کلی عاقل از هر آن چه که به دین و دنیای او ضرر بزند خائف خواهد بود؛ اما غیر عاقل چنین ترسی ندارد و جرأت می ورزد.

18 - (التواضع و ضدّه الكبر)

فروتی و ضد آن خود بزرگ بینی

درباره تواضع، ذیل حجاب کبر از حجاب های عقل، و نیز ذیل عنوان پیروی از حق در بحث عوامل کمال عقل سخن رفت. امام کاظم علیه السلام می فرمایند:

(یا هشام! إيمانك و الكبر، فإنه لا يدخل الجنة من كان في قلبه مثقال حبة من كبر الكبر رداء الله، فمن نازعه رداءه، أكتبه الله في النار على وجهه. (2))

«ای هشام! پرهیز از کبر، که همانا داخل بهشت نمی شود آن کس که در

ص: 225

1- همان

2- تحف العقول / ص 396

قلبش هم وزن دانه ای کبری باشد کبر (بزرگی) ردای خداست (کبر و بزرگی تنها شایسته خدای متعال است) هر کس ردای او را برای خود بخواهد، خداوند او را با صورتش در آتش می افکند.»

هم چنین حضرتش با دو تمثیل زیبا، آثار تواضع و کبر را بیان می فرمایند:

(یا هشام! إِنَّ الزَّرْعَ يَنْبُتُ فِي السَّهْلِ وَلَا يَنْبُتُ فِي الصَّفَا. فَكَذَلِكَ الْحِكْمَةُ تَعْمُرُ فِي قَلْبِ الْمُتَوَاضِعِ وَلَا تَعْمُرُ فِي قَلْبِ الْمُتَكَبِّرِ الْجَبَّارِ، لِأَنَّ اللَّهَ جَعَلَ التَّوَاضِعَ آلَةَ الْعَقْلِ وَجَعَلَ التَّكَبُّرَ مِنْ آلَةِ الْجَهْلِ. أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ مَنْ شَمَخَ إِلَى السَّقْفِ بِرَأْسِهِ شَجَهُ؟ وَمَنْ خَفَضَ رَأْسَهُ اسْتَطَلَّ تَحْتَهُ وَ أَكْنَهُ؟ فَكَذَلِكَ مَنْ لَمْ يَتَوَاضِعْ لِلَّهِ، خَفَضَهُ اللَّهُ وَمَنْ تَوَاضِعَ لِلَّهِ رَفَعَهُ. (1))

«ای هشام! کشت در زمین هموار می روید و بر سنگ های سخت نمی روید. هم چنین است حکمت که در قلب متواضع مدت زمان طولانی باقی می ماند و در قلب متکبر عمری ندارد. زیرا که خداوند، تواضع را ابزار عقل و تکبر را از ابزار جهل قرار داده است.

آیا ندانستی که هر کس تا سقف گردن فرازی کند، سرش را شکسته؟ و هر کس سر فرود آورد. زیر آن سایه بگیرد و سقف او را از سرما و گرما بپوشاند و نگاه دارد؟ همین گونه کسی که برای خدا تواضع نکند، خدا او را پست می کند و هر کس برای خدا تواضع کند، خدا او را بلند سازد.»

19 - (وَ التَّوَدُّةُ وَضِدَّهَا التَّسْرُوعُ)

آرامی و ضد آن شتاب زدگی

ص: 226

1- همان

توده به معنای آرامش و تأنی و بدون فکر اقدام نکردن است.

20 - (وَ الْجِلْمُ وَ ضِدَّهَا السَّفَهَ)

خردمندی و ضد آن بی خردی

حلم به کسر، حاء به معنی عقل است.

21 - (وَ الصَّمْتُ وَ ضِدُّهُ الْهَدْرَ)

خاموشی و ضد آن پرگویی

در معنای صمت گفته اند: سکوت از آن چه به بیان آن نیاز ندارد و فائده ای در آن نیست. «هَدْرَ کلامه» یعنی سخن او از خطا و باطل پر شد. (1)

کسی که بسیار سخن بگوید، زیاد دچار خطا می شود و بار خود را سنگین

می کند. امام کاظم علیه السلام می فرماید:

(يا هشام! قِلَّةُ الْمَنْطِقِ حُكْمٌ عَظِيمٌ، فَعَلَيْكُمْ بِالصَّمْتِ، فَإِنَّهُ دَعَا حَسَنَةً وَقِلَّةٌ وَرُرٍ وَ خِفَّةٌ مِنَ الذُّنُوبِ.) (2)

«ای هشام! کم گویی حکمتی بزرگ است. پس بر شما باد به سکوت، که آن راحتی نیکو و (مایه) سبک باری و کاهش گناهان است.»

کم گویی، عادت حکمت آمیز است که در اثر آن خود انسان به راحت دست می یابد، زیرا سخن بسیار، خطای بسیار را هم به همراه دارد. پس با کم گویی بار انسان سبک می شود و گناهان او هم اندک می گردد.

22 و 23 - (وَ الْإِسْتِسْلَامُ وَ ضِدُّهُ الْإِسْتِكْبَارُ وَ التَّسْلِيمُ وَ ضِدُّهُ الشُّكُّ)

ص: 227

1- مرآة العقول / ج 1 ص 69 به نقل از قاموس: الصمتُ السكوت عمّا لا يحتاج إليه و لا طائل فيه؛ هذر كلامه: كثر من الخطأ و الباطل.

2- تحف العقول / ص 392

رام بودن و ضدّ آن گردن کشی، تسلیم (حق) بودن و ضدّ آن تردید (در آن) نمودن

استسلام یعنی انقیاد در مقابل خداوند و آن چه بدان امر کرده یا از آن بازداشته است. در مقابل آن استکبار قرار دارد که ابلیس، سر سلسله مستکبران است.

24 - (وَ الصَّبْرُ وَ ضِدُّهُ الْجَزَعُ)

شکیبایی و ضدّ آن بی تابی

جَزَع یعنی ناشکیبایی و آشکار ساختن اندوه. بنابر این در این جا، صبر بر مصائب مراد است. صبر، نتیجه عملی رضا و تسلیم است. رضای قلبی به قضای الهی و تسلیم نسبت به اوامر خداوند، از ارکان ایمان است که عاقل واجد آن است.

25 - (وَ الصَّفْحُ وَ ضِدُّهُ الْإِنْتِقَامُ)

چشم پوشی و ضدّ آن انتقام جویی

26 - (وَ الْغِنَى وَ ضِدُّهُ الْفَقْرُ)

بی نیازی و ضدّ آن نیازمندی

مراد از غنی، بی نیازی نفس و استغناء از مردم است، نه غنی به مال. در مقابل آن نیازمندی و فقر به سوی مردم است. پیشتر در کلام امام کاظم علیه السلام درباره «الغنی بلامال» (بی نیازی بدون مال)، دیدیم که اگر کسی در پی بی نیازی بدون مال است، باید در پیشگاه خداوند تصرّع کند تا او عقلش را کامل گرداند. البتّه عقل، خود نافع ترین مال و جهل، سخت ترین فقر است؛ چنان که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند:

(يا عَلِيُّ! لَا فَقْرَ أَشَدَّ مِنَ الْجَهْلِ، وَلَا مَالَ أَعْوَدُ مِنَ الْعَقْلِ.) (1)

«ای علی! فقری سخت تر از جهل و مالی سود آور تر از عقل نیست.»

27 - (وَ التَّذَكُّرُ وَ ضِدُّهُ السَّهْوُ)

به یاد داشتن و ضد آن حواس پرتی و بی توجهی.

در دفتر دوم، ذیل عنوان تأیید عقل به علم، دیدیم که ذاکر شدن شخص عاقل از آثار بهره مندی از نور علم است. و چنان که درباره حقیقت ذکر و حفظ توضیح دادیم، هم سنخ بودن این امور با علم و عقل امری آشکار است.

28 - (وَ الْحِفْظُ وَ ضِدُّهُ النَّسْيَانُ)

در خاطر نگهداشتن و ضد آن فراموشی

در این باره نیز به توضیحات ذیل عنوان حفظ و علم در دفتر دوم رجوع کنید.

29 - (وَ التَّعَطُّفُ وَ ضِدُّهُ الْقَطِيعَةُ)

مهر ورزی و ضد آن بریدن

در این جا صرف بریدن و قطع رابطه ظاهری، مُراد نیست، چون قطیعه در مقابل تعطف و مهر ورزیدن آمده است؛ پس منظور از قطیعه بریدن عاطفه و مهر است که نتیجه آن قطع پیوند ظاهری هم هست.

30 - (وَ الْقُنُوعُ وَ ضِدُّهُ الْجِرْصُ)

قناعت و ضد آن حرص

31 - (وَ الْمُؤَاسَاةُ وَ ضِدُّهُ الْمَنْعُ)

همیاری و ضد آن بازداشتن

ص: 229

مؤسسات را در لغت به معنای کمک کردن و معاونت دانسته اند و مواسات در مال یعنی همیاری مالی. (1)

مؤسسات تا بدان جا اهمیت دارد که امام صادق علیه السلام فرموده اند:

(إِمْتَحِنُوا شَيْعَتَنَا عِنْدَ مَوَاقِيتِ الصَّلَاةِ كَيْفَ مُحَافِظَتُهُمْ عَلَيْهَا، وَإِلَى أَسْرَارِنَا كَيْفَ حِفْظُهُمْ لَهَا مِنْ عَدُوِّنَا، وَإِلَى أَمْوَالِهِمْ كَيْفَ مُوَسَّاتُهُمْ لِإِخْوَانِهِمْ فِيهَا.) (2)

« شیعیان ما را به هنگام زمان های نماز بیازمایید که مراقبت آن ها بر آن چگونه است، و نسبت به اسرار ما که چگونه آن ها را از دشمنان ما محفوظ و پنهان می دارند و در مورد اموال شان که مواسات آن ها با برادران شان در آن مورد چگونه است.»

32 - (وَ الْمَوَدَّةُ وَضِدَّهَا الْعَدَاوَةُ)

دوستی و رزیدن و ضد آن دشمنی کردن

مودت، اظهار محبت و عداوت فراهم آوردن زمینه های دشمنی است.

33 - (وَ الْوَفَاءُ وَضِدُّهُ الْعُدْرُ)

وفا کردن و ضد آن پیمان شکنی

مراد از وفا، وفا به عهد الهی است که شامل وفا به همه تعهداتی است که خدای متعال بر عهده انسان گذارده است.

34 - (وَ الطَّاعَةُ وَضِدُّهَا الْمَعْصِيَةُ)

ص: 230

1- کلمه مؤسسات هم ریشه با اسوه است که گاه همزه در آن به و او قلب می شود و به صورت مواسات به کار می رود.

2- قرب الاسناد / ص 38

در بحث حجیت عقل گفتیم که عقل مطیع محض خداوند است و لذا بندگان را نیز به طاعت فرا می خواند. البتّه انجام طاعت و ترک معصیت نیازمند صبر است.

امام کاظم علیه السلام می فرماید:

(یا هشام! اصْبِرْ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ وَ اصْبِرْ عَنْ مَعْصِيَةِ اللَّهِ.)

«ای هشام! بر طاعت خدا صبر کن و نسبت به معاصی خدا شکیبایی بورز.»

در روایات، صبر و شکیبایی را بر سه قسم دانسته اند: صبر در مصائب، صبر بر طاعات و صبر از معاصی، روشن است که انجام طاعات و ترک معاصی در بسیاری از اوقات، امری دشوار است که نیازمند استقامت و پایداری و شکیبایی است. لذا در مورد طاعت و معصیت نیز صبر مطرح می شود.

35 - (وَ الْخُضُوعُ وَ ضِدُّهُ التَّطَاوُلُ)

سر فرودی و ضده آن بلندی جستن

خضوع در برابر آن چه انسان حقانیت آن را یافته است - مثل عبودیت خداوند - از نشانه های عقل است که در مقابل آن سر کشی قرار دارد.

36 - (وَ السَّلَامَةُ وَ ضِدُّهَا الْبَلَاءُ)

سلامت و عافیت و ضد آن گرفتاری

37 - (وَ الْحُبُّ وَ ضِدُّهُ الْبُغْضُ)

دوستی و ضد آن کینه توزی

متعلق حبّ و بغض را خداوند متعال توسط اولیای معصوم دین علیهم السلام معین کرده است. در رأس همه، حبّ نسبت به اهل بیت علیهم السلام و بغض نسبت به دشمنان ایشان

است.

38 - (وَ الصِّدْقُ وَ ضِدُّهُ الكِذْبُ)

راست گویی و ضد آن دروغ گویی

امام کاظم علیه السلام می فرمایند:

(یا هشام! إِنَّ العَاقِلَ لَا یَکْذِبُ وَ إِن کَانَ فیهِ هَوَاً.) (1)

«عاقل دروغ نمی گوید. اگر چه میل او در آن باشد.»

39 - (وَ الحَقُّ وَ ضِدُّهُ البَاطِلُ)

حق و ضد آن باطل

در دفتر اول، دیدیم که عقل، نوری است که میان حق و باطل فرق می نهد: (العَقْلُ نَوَّرَ فی القَلْبِ یَفْرُقُ بِهِ بَیْنَ الحَقِّ وَ البَاطِلِ). وقتی کسی حق و باطل را یافت، اگر حق را برگزیند عاقلانه، و اگر به باطل گراید، جاهلانه عمل کرده است. مرحوم علامه مجلسی (رحمه الله علیه) ذیل این فقره توضیح داده اند:

«قوله الا : وَ الحَقِّ اَی اختیاره وَ ضِدُّه اختیار الباطل. (2)

«کلام حضرتش که «الحق...» یعنی برگزیدن حق، و ضد آن انتخاب باطل است.»

40 - (وَ الأَمَانَةُ وَ ضِدُّهَا الخِیَانَةُ)

امانت داری و ضد آن خیانت کردن در امانت

41 - (وَ الإِخْلَاصُ وَ ضِدُّهُ الشُّؤْبُ)

اخلاص و ضد آن شائبه داشتن

ص: 232

1- کافی ج 1 / ص 19 / 12

2- مرآة العقول / ج 1 / ص 71

شوب در لغت یعنی آمیختگی چیزی به چیز دیگر. عاقل در کار های خود اخلاص دارد، اما غیر، عاقل انگیزه های غیر الهی را با نیت الهی در می آمیزد.

42- (الشَّهَامَةُ وَضِدُّهُ الْبَلَادَةُ)

چالاکي و ضد آن سستی

43- (الْفَهْمُ وَضِدُّهُ الْغَبَاوَةُ)

زیرکی و ضد آن کودنی

44- (وَالْمَعْرِفَةُ وَضِدُّهَا الْإِنْكَارُ)

معرفت و ضد آن انکار

معرفت در این جا به معنی اختیاری آن یعنی اعتقاد به کار رفته است که عقل، آدمی را بدان فرا می خواند. درباره دو معنای معرفت (معنای اختیاری و غیر اختیاری) به دفتر اول رجوع شود.

45- (وَ الْمُدَارَاةُ وَضِدُّهَا الْمُكَاشَفَةُ)

مدارا و ضد آن مجادله

در لسان العرب آمده است: (كاشَفَهُ بِالْعِدَاوَةِ: أَي بَادَأَهُ بِهَا.) (1)

علامه مجلسی (رحمه الله علیه) درباره مکاشفه گفته اند: هی المنازعة و المجادلة. وفي المحاسن: «المداراة و ضدها المخاشنة.»

46- (وَ سَلَامَةُ الْغَيْبِ وَضِدُّهَا الْمَمَاكِرَةُ)

سلامت در نهان و ضد آن مکر ورزی

مقصود از سلامت در نهان، یک رنگی در ارتباط با دیگران است.

ص: 233

امام کاظم علیه السلام می فرماید:

(يَا هِشَامُ بِنَسِ الْعَبْدِ عَبْدٌ يَكُونُ دَا وَجْهَيْنِ وَذَا لِسَاتَيْنِ، يُطْرَى أَخَاهُ إِذَا شَاهَدَهُ، وَيَأْكُلُهُ إِذَا غَابَ مِنْهُ، إِنْ أُعْطِيَ حَسَدَهُ وَإِنْ ابْتُلِيَ خَذَلَهُ.) (1)

«ای هشام! چه بد بند های است بنده ای که دارای دو چهره و دوزبان باشد.

وقتی که برادرش را می بیند، در مدح او از حد فراتر می رود و دروغ می گوید (2) و وقتی غایب است غیبتش می کند. اگر چیزی به او عطا شود به او حسد می ورزد و اگر گرفتار شود او را وا می گذارد.»

47 - (وَ الْكُتْمَانُ وَ ضِدَّهَا الْإِنْسَاءُ)

پرده پوشی و ضد آن فاش کردن

عاقل، آن چه را که سزاوار کتمان است - همچون اسرار اهل بیت علیهم السلام - فاش نمی سازد.

امام کاظم علیه السلام می فرماید:

(يَا هِشَامُ! لَا تَمْنَحُوا الْجُهَالَ الْحِكْمَةَ، فَتَظْلِمُوها. وَلَا تَمْنَعُوها أَهْلَهَا، فَتَظْلِمُوهم.

يَا هِشَامُ! كَمَا تَرَكُوا لَكُمْ الْحِكْمَةَ، فَأَتْرَكُوا لَهُمُ الدُّنْيَا.) (3)

«ای هشام! حکمت را به جاهلان نبخشید که بدان (با این کار) ظلم می کنید و آن را از اهلس منع نکنید که (با این کار) بدی شان ظلم می کنید.

ص: 234

1- تحف العقول / ص 395

2- الاطراء: مجاوزة الحد في المدح و الكذب فيه (بحار الانوار / ج 1 / ص 150).

3- تحف العقول / ص 389

«ای هشام! همان گونه که (جاهلان) حکمت را برای شما گذاشتند، شما هم دنیا را برای آن ها بگذارید.»

روشن است که مقصود حضرت از جهانی که نباید حکمت را به آنان داد، کسانی هستند که جاهلانه عمل می کنند و ترک حکمت کرده اند و در عوض اهل دنیا گشته اند. اما با جاهلانی که اهلیت دارند، باید همانند طیب با مریض رفتار کرد، چنان که در فصل نشانه های عقل، درباره نحوه برخورد عاقلان با جاهلان مفصلاً بحث شد.

48 و 49 - (وَ الصَّلَاةَ وَ ضِدَّهَا الْإِضَاعَةَ وَ الصَّوْمَ وَ ضِدَّهُ الْإِفْطَارَ)

نماز گزاردن و ضد آن تباہ کردن، (نماز) روزه داری و ضد آن روزه خواری

50 - (وَ الْجِهَادَ وَ ضِدَّهُ التُّكُولَ)

و جهاد و ضد آن فرار از جهاد

51 - (وَ الْحَقَّ وَ ضِدَّهُ تَبَدُّ الْمِيثَاقِ)

حج گزاردن و ضد آن وا گذاشتن پیمان حج

52 - (وَ صَوْنَ الْحَدِيثِ وَ ضِدَّهُ النَّمِيمَةَ)

سخن نگهداری و ضد آن سخن چینی

53 - (وَ بِرَّ الْوَالِدَيْنِ وَ ضِدَّهُ الْعُقُوقَ)

نیکی به پدر و مادر و ضد آن ایذاء (رنجاندن) پدر و مادر

54 - (وَ الْحَقِيقَةَ وَ ضِدَّهَا الرِّبَاءَ)

با حقیقت بودن و ضد آن ریا کاری

55 - (وَ الْمَعْرُوفَ وَ ضِدَّهُ الْمُنْكَرَ)

انجام کار پسندیده و ضد آن ارتکاب امور ناپسند

56 - (وَ السُّرُّ وَ ضِدُّهُ التَّبُّج)

خود پوشی و ضد آن خود آرایی

57 - (وَ التَّقِيَّةُ وَ ضِدُّهَا الإِدَاعَةُ)

تقیه کردن و ضد آن آشکار نمودن

58 - (وَ الإِنْصَافُ وَ ضِدُّهَا الْحَمِيَّةُ)

انصاف داشتن و ضد آن تعصب بیهوده به خرج دادن

59 - (وَ التَّهْيِئَةُ وَ ضِدُّهَا الْبَغْيُ)

توافق (میان جماعت با امام شان) و ضد آن سرکشی (1)

60 - (وَ التَّظَافَةُ وَ ضِدُّهَا الْقَدَرُ)

پاکیزگی و ضد آن کثافت

61 - (وَ الْحَيَاءُ وَ ضِدُّهَا الْجَلْعُ)

آزرم و ضد آن بی حیائی

جَلْعُ یعنی قلت حیا. در بعضی نسخه ها آمده است: (الحياء وضدها الخلع.) خلع یعنی خلع لباس حیا که مجازی شایع است. (2) درباره همراهی همیشگی عقل و حیا و دین، بیشتر سخن گفتیم. برترین حیا، حیای عبد در مقابل خالق خویش است.

چنان که امام کاظم علیه السلام می فرمایند:

(يا هشام! رَجِمَ اللَّهُ مَنْ اسْتَحْيَا مِنَ اللَّهِ حَقَّ الْحَيَاءِ، فَحَفِظَ الرَّأْسَ وَ مَا حَوَى وَ

ص: 236

1- مرآة العقول / ج 1 / ص 73: التهئية هي الموافقة و المصالحة بين الجماعة و إمامهم ... و البغى: الخروج عليهم و عدم الانقياد لهم.

2- مرآة العقول / ج 1 / ص 73

الْبَطْنِ وَمَا وَعَى وَذَكَرَ الْمَوْتَ وَالْإِبْلَى، وَعَلِمَ أَنَّ الْجَنَّةَ مَحْفُوفَةٌ بِالْمَكَارِهِ وَ النَّارَ مَحْفُوفَةٌ بِالشَّهَوَاتِ. (1)

«ای هشام! خداوند بر کسی رحمت آورد که از خدا - آن گونه که سزاوار است - حیا می کند بدین گونه که سر و آن چه را (از افکار و اندیشه ها) در بر دارد و شکم و آن چه (از خوردنی ها در خود) جای می دهد (از آلوده شدن به حرام) نگاه می دارد. یاد مرگ و فنا می کند، و می داند که بهشت را موارد ناخوشایندی در برگرفته و آتش دوزخ را شهوات در میان گرفته اند.»

62 - (وَ الْقَصْدُ وَضِدُّهُ الْعُدْوَانُ)

میانه روی و ضد آن از حد گذشتن

63 - (وَ الرَّاحَةُ وَضِدُّهَا التَّعَبُ)

آسودگی و ضد آن رنج

ظاهراً مقصود آن است که دیگران از عاقل در راحت هستند. اما چنان که می دانیم عاقل، برای حفظ راحتی دیگران به خود سختی می دهد تا به راحت حقیقی در آخرت دست یابد. امام صادق علیه السلام در خصائل مؤمن می فرمایند:

(بَدَنُهُ مِنْهُ فِي تَعَبٍ وَ النَّاسُ مِنْهُ فِي رَاحَةٍ.) (2)

«بدن او از جانب او در سختی است و مردم از او در راحت هستند.»

64 - (وَ السُّهُولَةُ وَضِدُّهَا الصُّعُوبَةُ)

آسان گیری و ضد آن سخت گیری

ص: 237

1- تحف العقول / ص 390

2- کافی ج 2 ص 47 / ح 1

65 - (وَ الْبِرْكَهٗ وَ ضِدَّهَا الْمَحْقُ)

برکت داشتن و ضد آن بی برکتی

برکت به معنای ثبات، زیادت و نمو است، یعنی ثبات بر حق کوشش در افزودن اعمال خیر، رشد دادن ایمان و یقین، ترک کردن آن چه که باعث بطلان و نقص و فساد آن می شود. این ها همه از عقل سرچشمه می گیرد. عاقل از نعمت هایی که خدا به او ارزانی فرموده در جهت کسب رضای الهی استفاده می کند و این موجب می شود که بیشترین و بهترین استفاده را از مال عمر، روزی و... ببرد. اما جاهل، از این نعمت ها استفاده مناسب و شایسته نمی کند. لذا همه سرمایه های الهی خود را به نابودی می کشاند و از بین می برد.

66 - (وَ الْعَافِيَةُ وَ ضِدَّهَا الْبَلَاءُ)

عافیت و ضد آن گرفتاری

67 - (وَ الْقَوَامُ وَ ضِدَّهَا الْمُكَاتَرَةُ)

اعتدال و ضد آن افزون طلبی

68 - (وَ الْحِكْمَةُ وَ ضِدَّهَا الْهَوَاءُ)

حکمت و ضد آن هوس

69 - (وَ الْوَقَارُ وَ ضِدَّهَا الْخِفَّةُ)

سنگینی و ضد آن سبکی

70 - (وَ السَّعَادَةُ وَ ضِدَّهَا الشَّقَاوَةُ)

نیکبختی و ضد آن بدبختی

71 - (وَ التَّوْبَةُ وَ ضِدَّهَا الْإِصْرَارُ)

توبه و ضد آن اصرار بر گناه

72 - (وَالِاسْتِغْفَارِ وَضِدِّهَا الْإِعْتِرَارُ)

طلب آمرزش و ضد آن فریفته شدن به گناه

73 - (وَ الْمُحَافَظَةِ وَضِدِّهَا التَّهَؤُنَ)

مراقبت و دقت و ضد آن سهل انگاری

74 - (وَ الدُّعَاءِ وَضِدِّهَا الْإِسْتِنكَافَ)

دعا کردن و ضد آن سرباز زدن از دعا

75 - (وَ النَّشَاطِ وَضِدِّهَا الْكَسَلُ)

شادابی و ضد آن کسالت

76 - (وَ الْفَرَحِ وَضِدِّهَا الْحُزْنَ)

و خوش دلی و ضد آن اندوه

فرح یعنی ترک اندوه بر امکانات دنیوی که از دست رفته است.

77 - (وَ الْأَلْفَةِ وَضِدِّهَا الْفُرْقَةَ)

مانوس شدن و ضد آن جدایی

78 - (وَ السَّخَاءِ وَضِدِّهَا الْبُخْلَ)

سخاوت و ضد آن بخیل بودن (1)

ص: 239

1- در ابتدای حدیث آمده است که عقل، هفتاد و پنج لشکر دارد. اما در این جا دیدیم که شماره جنود عقل و جهل به هفتاد و هشت مورد رسید علامه مجلسی (رحمه الله علیه) در این باره می گوید: «... آن چه از جنود در این جا ذکر شده، به هفتاد و هشت لشکر می رسد و در خصال و غیر آن، زیادات دیگری است که با آن ها به هشتاد و یک لشکر می رسد. شاید این به خاطر تکرار برخی فقرات توسط امام علیه السلام برای تأکید باشد و یا توسط کاتبان در اضافه کردن بعضی نسخه ها به اصل رخ داده است. و شاید عبادات مذکور در وسط حدیث - یعنی: صلوٰة و صوم و جهاد [و حج] - یکی به شمار آیند که در این صورت، همان هفتاد و پنج لشکر می شود. (مرآة العقول / ج

امام صادق علیه السلام پس از بیان این موارد فرمودند:

(فَلَا تَجْتَمِعُ هَذِهِ الْخِصَالُ كُلُّهَا مِنْ أَجْدَادِ الْعَقْلِ إِلَّا فِي نَبِيِّ أَوْ وَصِيِّ أَوْ مُؤْمِنٍ قَدْ ائْتَمَرَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ وَأَمَّا سَائِرُ ذَلِكَ مِنْ مَوَالِينَا، فَإِنَّ أَحَدَهُمْ لَا يَخْلُو مِنْ أَنْ يَكُونَ فِيهِ بَعْضُ هَذِهِ الْجُنُودِ، حَتَّى يَسْتَتَكْمَلَ وَيَنْقَى مِنْ جُنُودِ الْجَهْلِ، فَعِنْدَ ذَلِكَ يَكُونُ فِي الدَّرَجَةِ الْعُلْيَا مَعَ الْأَنْبِيَاءِ وَالْأَوْصِيَاءِ. وَإِنَّمَا يُدْرِكُ ذَلِكَ بِمَعْرِفَةِ الْعَقْلِ وَجُنُودِهِ وَبِمُجَانَبَةِ الْجَهْلِ وَجُنُودِهِ، وَفَقْنَا اللَّهَ وَإِيَّاكُمْ لِبَطَاعَتِهِ وَرِضَاةِهِ.)

پس این خصلت ها از لشکریان عقل، همه با هم جمع نمی شود. مگر در پیامبری یا وصی پیامبری یا مؤمنی که خداوند، قلب او را برای ایمان آزموده است. اما در بقیه افراد از اهل ولایت ما، برخی از این لشکریان وجود دارد تا این که در آن ها به کمال برسد و از لشکریان جهل پاک گردد. آن هنگام در درجه برتر با انبیاء و اوصیاء خواهد بود. این مرتبه با شناخت عقل و لشکریان آن و با دوری از جهل و لشکریان آن به دست می آید خداوند ما و شما را برای طاعت و پسند خود موفق بدارد.

بدین ترتیب، دفتر سوم از «کتاب عقل» پایان می پذیرد. آن چه آمد، تلاشی بود در جهت معرفی عقل و آثار آن با یاری آیات قرآن و احادیث معصومان علیهم السلام؛ به این امید که خداوند ما را از موالیان اهل بیت علیهم السلام قرار دهد، لشکریان جهل را از عرصه قلبمان بزدايد و توفیق هم نشینی با لشکریان عقل را نصیبمان فرماید. از خدا می خواهیم دعای امام صادق علیه السلام را در طلب توفیق برای طاعت و پسند او در حق

ص: 240

همه شیعیان مستجاب کند و آنان را آماده ظهور عقل افزای مولای غایب خود حضرت بقیة الله علیه السلام، بنماید.

آمین یا ربّ العالمین

ص: 241

- 1- ابن عربی، کاظم محمدی، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، 1381 شمسی.
- 2- الاختصاص، شیخ مفید، قم: کنگره شیخ مفید، 1413 قمری.
- 3- اصول کافی مترجم، ترجمه سید جواد مصطفوی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اهل بیت علیهم السلام.
- 4- امالی شیخ صدوق، تهران انتشارات کتاب خانه اسلامی، 1362 شمسی.
- 5- امالی شیخ طوسی، قم: انتشارات دار الثقافة، 1414 قمری.
- 6- بحار الانوار، محمد باقر مجلسی، تهران: المكتبة الإسلامية، 1397 قمری.
- 7- تحف العقول، ابو محمد حسن بن علی بن حسین بن شعبه حرّانی، قم: انتشارات جامعه مدرسین، 1404 قمری.
- 8- تفسیر عیاشی، محمد بن مسعود عیاشی، تهران: چاپ خانه علمی، 1380 قمری.
- 9- تفسیر قمی، علی بن ابراهیم قمی، قم: مؤسسه دار الکتاب، 1404 قمری.
- 10- تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، محمد بن محمد رضا القمی، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، 1366 شمسی.
- 11- تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، تهران: دار الکتب الاسلامیه، 1365 شمسی.
- 12- جستجو در عرفان اسلامی، داود الهامی، قم: انتشارات مکتب اسلام، 1376 شمسی.

- 13 - الحكمة المتعالية في الاسفار العقلية الاربعة، صدرالدين شيرازي، بيروت: دار احياء التراث الاسلامي، 1981 ميلادي.
- 14 - الخرائج و الجرائح، قطب الدين راوندي، مؤسسه امام مهدي عليه السلام، 1409 قمری.
- 15 - الخصال، شيخ صدوق، قم: انتشارات جامعه مدرسين، 1403 قمری.
- 16 - شب مردان خدا، سيّد محمد ضياء آبادي، تهران: بنياد بعثت 1365 شمسي.
- 17 - عارف و صوفي چه مي گویند؟ جواد تهراني، تهران: بنياد بعثت 1369 شمسي.
- 18 - علل الشرائع، شيخ صدوق، قم: انتشارات مكتبة الداوري.
- 19 - العمده، ابن بطريق حلّي، قم: انتشارات جامعه مدرسين، 1407 قمری.
- 20 - غرر الحكم و درر الكلم عبد الواحد بن محمد آمدی، قم: دفتر تبليغات اسلامي 1378 شمسي.
- 21 - فرهنگ لاروس، خليل جرّ، تهران: مؤسسه انتشارات امير كبير، 1376 شمسي.
- 22 - قرب الاسناد، عبد الله بن جعفر حميري قمی، تهران: انتشارات كتاب خانه نينوي، چاپ سنگي.
- 23 - كافي، ثقة الاسلام كليني، تهران: دار الكتب الاسلاميه، 1365 شمسي.
- 24 - كامل الزيارات، ابن قولويه قمی، نجف: انتشارات مرتضويه 1356 قمری.
- 25 - كنز القوائد ابو الفتح كراچكي، قم: انتشارات دار الذخائر، 1410 قمری.
- 26 - كلمات طريقه - پنجاه درس اخلاقي، حاج شيخ عباس قمی، قم: مؤسسه در راه حق، 1374 شمسي.
- 27 - لسان العرب، ابن منظور، بيروت: دار صادر، 2000 ميلادي.
- 28 - مجمع البحرين، فخر الدين طريحي، تهران: كتاب فروشي مرتضوي، 1375 شمسي.
- 29 - مجموعه ورام، ورام بن أبي فراس، قم: انتشارات مكتبة الفقيه.

- 30 - محیی الدین ابن عربی - چہرہ برجستہ عرفان اسلامی، محسن جهان گیری، تہران: انتشارات دانشگاه تہران، 1367 شمسی.
- 31 - مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول، محمد باقر مجلسی، تہران: دار الکتب الاسلامیہ، 1363 شمسی.
- 32 - مستدرک الوسائل، محدث نوری، قم: مؤسسہ آل البیت علیہم السلام، 1408 قمری.
- 33 - معارف القرآن، میرزا محمد مہدی اصفہانی، نسخہ دست نویس بہ خط شیخ علی نمازی شاہرودی.
- 34 - معانی الاخبار، شیخ صدوق، قم: انتشارات جامعہ مدرسین، 1361 شمسی.
- 35 - المعجم الوسیط، ابراہیم مصطفی و...، استانبول: المكتبة الاسلامیہ، 1392 قمری.
- 36 - معرفت امام عصر علیہ السلام، سید محمد بنی ہاشمی، تہران: نیک معارف عامل، 1383 شمسی.
- 37 - المنجد، لويس معلوف، بیروت: دار المشرق، 1973 میلادی.
- 38 - من لا یحضرہ الفقیہ، شیخ صدوق، قم: انتشارات جامعہ مدرسین، 1413 قمری.
- 39 - میزان الحکمة، محمد محمدی ری شہری، قم: مکتب الاعلام اسلامی، 1362 شمسی.
- 40 - نہج البلاغہ، نسخہ صبحی صالح، قم: انتشارات دار الہجرۃ.
- 41 - نوادر راوندی، سید فضل اللہ، راوندی، قم: مؤسسہ دار الکتب.
- 42 - وسائل الشیعہ، شیخ حرّ عاملی، قم: مؤسسہ آل البیت علیہم السلام، 1409 قمری.

- 30 - محیی الدین ابن عربی - چهره برجسته عرفان اسلامی، محسن جهان گیری، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، 1367 شمسی.
- 31 - مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول، محمد باقر مجلسی، تهران، دار الکتب ایران اسلامی، 1363 شمسی.
- 32 - مستدرک الوسائل، محدث نوری، قم: مؤسسه آل البيت عليهم السلام، 1408 قمری.
- 33 - معارف القرآن، میرزا محمد مهدی اصفهانی، نسخه دست نویس به خط شیخ علی نمازی شاهرودی.
- 34 - معانی الاخبار، شیخ صدوق، قم: انتشارات جامعه مدرسین، 1361 شمسی.
- 35 - المعجم الوسیط، ابراهیم مصطفی، استانبول: المكتبة الاسلامیه، 1392 قمری.
- 36 - معرفت امام عصر علیه السلام، سید محمد بنی هاشمی، تهران: نیک معارف، 1383 شمسی.
- 37 - المنجد، لويس معلوف، بیروت: دار المشرق، 1973 میلادی.
- 38 - من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، قم: انتشارات جامعه مدرسین، 1413 قمری.
- 39 - میزان الحکمة، محمد محمدی ری شهری، قم: مکتب الاعلام اسلامی 1362 شمسی.
- 40 - نهج البلاغه، نسخه صبحی صالح، قم: انتشارات دار الهجرة.
- 41 - نوادر راوندی، سید فضل الله راوندی، قم: مؤسسه دار الکتب
- 42 - وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، قم: مؤسسه آل البيت عليهم السلام، 1409 قمری.

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارك امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آبا ده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

